

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



# تکثیر خورشید

امر به معروف و نهی از منکر در نهضت عاشورا

به کوشش  
توحید اصغرزاده

## فهرست نویسی فیپا

### هو الشهيد

تکثير خورشيد، نذری بود که به پيشگاه ابا عبدالله  
الحسين (ع) تقديم شد. در پديد آوری اين کتاب،  
اعضای خانواده و دوستان بزرگوارم با ارادت به  
امام حسين (ع) و ياران و اهل بيت عاشورایی اش،  
نقش آفرين بودند تا با اين نذر فرهنگي، دل شان  
را به كربلا ببرند و نام شان در دفتر ولايت ماندگار  
شود. با آرزوی اجابت دعای اين عزيزان،  
صميمانه از راهنمایی ها و رهنمودهای شان  
سپاسگزارم. حجت الاسلام حبيب محمدنژاد،  
حجت الاسلام کفيلویی، مهران حاجيلو، حسين  
غفاری، احد مهرمند.



### خطبه امام حسین (ع) در منا:

.... خداوند بدین سبب سخن خود را با امر  
به معروف و نهی از منکر به عنوان  
فریضه ای از سوی خود آغاز کرده که  
آگاه بوده است چون این فریضه ادا گردد  
و برپا داشته شود تمام فرایض و واجبات  
دیگر، از آسان و دشوار برپا داشته شوند  
و این از آن روست که امر به معروف و  
نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه  
با رد مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم  
درآمدهای عمومی و غنیمت های جنگی و  
جمع آوری زکات و صدقات از جای  
خود و صرف آن در جای خود.

## فهرست

۹	.....	سخن اول
۱۳	.....	مدخل
۲۷	.....	غدیر غریب
۳۳	.....	نفاق
۳۹	.....	بدعت
۵۳	.....	ورثه منکر
۶۱	.....	شهر بی امام
۸۳	.....	غریب مکه
۱۰۱	.....	حرم بی امام
۱۱۵	.....	کشتی نور
۱۳۳	.....	تکثیر خورشید
۱۴۹	.....	عبرت
۱۵۵	.....	ضمیمه ۱
۱۶۱	.....	ضمیمه ۲
۱۶۵	.....	ضمیمه ۳
۱۶۹	.....	ضمیمه ۴
۱۸۳	.....	منابع



## سخن اول

تغییر باور و اعتقاد، در سبک زندگی نمایان می‌شود به همین خاطر، دوام و قوام هر مکتب و مسلکی را نیز با سبک زندگی پیروان آن مکتب می‌سنجند. سبک زندگی که با ظهور اسلام بنا نهاده شد، «تقوی محور» بود. در چنین زندگی، امانتداری، قریحه‌ای از ایمان داشت. اگر امانتی هر چند از جانب کفار نیز سپرده می‌شد از گزند، ایمن می‌ماند. اما از واقعه غدیر زمان کوتاهی سپری نشد که آراء و اندیشه‌هایی در میان امت پدید آمدند و یقین به حدیث و کلام بی واسطه پیامبر الهی، به بوتۀ «تردید» گذاشته شد. ابرهای تیره جلو خورشید حقیقت را گرفتند و در آن تاریکی، صدای قبیلۀها، بلندتر از اذان قبله محمدی طنین انداز شدند. تاریکی، موجب گردید که امت، صداها را از هم تمیز ندهد، «امام نار» را از «امام نور»، باز نشناسد. اینگونه شد که جامعه‌ی «تقوی محور» به جامعه‌ی «نقیه محور» تغییر فضا داد. نقد، جای خود را به سکوت سپرد و حقیقت در غدیر ربوده شد، شام با معاویه جلال و جبروت یافت. نگاه‌ها از قبله برگشت و جاذبه‌های رومی و سلطنت‌های شاهی جای تمامی کاخ‌های بهستی را در ذهن امت پُر کرد.

سبک زندگی جدید و از نوع «اموی» جایگزین سبک زندگی «نبوی» گردید در این سبک بود که یزید، خمر شرب، استهزاء آرمان معنوی، سبک شماری نمایه‌های قیامت را آرام آرام در اذهان عمومی، به امری عادی تبدیل کرد. این تغییر چنان آرام و مهلک در پیکره‌ی جامعه اسلامی نمود پیدا کرد که با وجود ده‌ها تن از تابعین و صحابه پیامبر الهی، سکوتی شکسته نشد! همه‌ی نگاه‌ها و زبان‌ها، با بروز این سبک مسموم از کار افتادند و با دیدن تنها فرزند پیامبر الهی که چون خورشیدی از معارف، می‌تایید روی از آن برگرداندند. به این نیز بسنده نکردند، چشمان‌شان را بستند تا فرزندان امیه بر او شمشیر کشیده باشند و به شهادت رساندن او را جزو فضایل‌شان بشمار بیاورند. با ابتلای امت به این سبک، منکرات، جای معرفت‌ها را گرفتند، سپس بلاها، بر سرشان آوار شد.

امام حسین (ع) در این تاریکی، بر فتنه شورید، عنصر این انقلاب از جنس «فرهنگ» بود از مدینه تا مکه، از مکه تا کربلا، منزل به منزل از تابعین و صحابه تا بیابانگردان گمنام را در معرض انوار حقیقت‌اش قرار داد تا می‌توانست، بخشی از حقیقت را در کام تشنه امت جاری کرد و خبر داد که اگر بیدار نشوید، قیّم ارزش‌های خودتان نباشید، تفاوت آتش و نور را ندانید، شهر پیامبران ویران، خانه امن خدای‌تان طعمه آتش می‌شود و منکرانی که با پوستین دروغ، شما را به گرداب دنیا می‌برند شما را در کوفه و بصره و ...

خواهند دَرید. اما خواب سنگین امت به بیداری تبدیل نشد و غسل تغییر سبک زندگی ایجاد گردید و هم اکنون نیز پس لِرزه‌های آن غسل‌ها، امت اسلامی را از قرار و مدار انداخته و وحدت آنان را در هم پیچیده است. مصداق این گسست و غسل زندگی در عصر مدرنیته هم مشاهده می‌شود. روزگاری که جوامع اسلامی همواره در معرض تاخت و تاز بیگانگان واقع شده‌اند و با زرق و برق سبک‌های زندگی وارداتی، هویت‌های دینی‌شان را ناکارآمد تلقی می‌کنند. چنانچه مسلمانان از خوراک، پوشاک و هر آنچه از غیر می‌گیرند، مراقبت از آن را با ارزش‌های‌شان، سامان ندهند، آثار وضعی آن سبک‌ها در رفتارهای‌شان پدیدار می‌شود و زنگ تکرار تاریخ را به صدا در می‌آورد. با یک نگاه اجمالی می‌توان ردپای منکرات دیروز را در روزگار خودمان آشکارا دید و طنین عاشورا را شنید. لذا با عبرت از عاشورا بر همه‌ی فرهیختگان، مؤمنان و مؤمنات فرض است که در گذرگاه‌های اندیشه و رفتار مستقر شوند و با مهر نبوی، امر به معروف و نهی از منکر کنند، چگونه امام حسین (ع) در آن عصر آشفته با فریضه‌ی شریف و نص قرآن مجید، نهضت احیای دین محمدی را برای تحقق آزادی در کربلا بنا نهاد، امروز نیز اقتضای روزگاران همین الزام را از مؤمنان می‌طلبد تا از

کنار رخدادهای غیر ارزشی بی اعتنا نگذرند و به فراخور وسع و اندازه‌شان در اعتلای این فریضه نجاتبخش، تلاش کنند و گرنه «اخلاق و ایمان» سرنوشتی امید بخش نخواهد بود....

در همین راستا معاونت فرهنگی ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر استان آذربایجان غربی با مشارکت سازمان فرهنگی ورزشی شهرداری ارومیه و معاونت اجتماعی منطقه انتظامی استان آذربایجان غربی بر آن شدند تا نسبت به تدوین و نشر کتاب «تکثیر خورشید» اقدام کنند و امیدوار بمانند که به وسع خود در جریان سازی این فریضه، گامی هر چند کوتاه برداشته باشند. ان شاء الله

## مدخل

شیطان با نگاه کج به نعمت خالق، طمع<sup>۱</sup> را عاصی کرد تا همه ی بارهای آدمی را وارونه و واژگون کند. چاهی کند تا اخلاق را در آن بیافکند. راهی را رفت تا گمراهی را به فضیلت بیاراید. عملش گناهی چموش شد که هر کسی نتوانست آن را در تیررس قرار دهد. افساری ساخت تا با آن از انسان سواری بگیرد. وقتی پای این نامحرم به هر سفره‌ای باز شود؛ همه برکات از آن رخت می‌بندد. طمع، شوم‌ترین اهانتی است که از سوی شیطان بر عظمت‌ها و شوکت‌های پاک، روا می‌شود و انسان، لذیذترین طعمه آن است. دیر زمانی بود که سرزمینی با صخره‌های بلند و آفتاب سوزانش، در بادیه‌هایش، انسان‌هایی را در خود بار می‌آورد که کینه را با خنجری

---

۱ - قال رسول الله (ص). إِنَّ الصَّفَاةَ الزُّلَّالَ الذِّیْلَا تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَقْدَامُ الْعُلَمَاءِ الطَّمَعُ  
آن تخته سنگ لغزنده‌ای که پای علما روی آن استوار نمی‌ماند ، طمع است.

می‌کشتند و دختران‌شان را با آن می‌گشتند! و به خاطر نصف سوسماری، انسان را از میان، دو نیم می‌کردند!

انسان‌های این سرزمین از تشخیص تلخی گریه و شیرینی تبسم فرزندشان، بازمانده بودند. ساکنینی که روی زمین، قراری نداشتند. همه‌ی سرهای‌شان را می‌سپردند به بت‌هایی که خانه خدا را پر کرده بودند. در هیچ سرزمینی، این گونه، با عاطفه بندگان الهی، بازی نشده بود. دنیا تا به آن روز، تجربه‌ی هزاران پیامبر را داشت و لیکن این عادت زشت را تازه می‌دیدند. بوی تعفن فرزند گُشی‌شان، بس بود که عرش خدا بلرزد. کار پیامبر اسلام چه سخت بود، چنین جهل مرگبی را هیچ پیامبری ندیده بود. بر پیامبر اسلام فرمان داده شد نه با عصا و یدیبضاء و نه با احیای مردگان، بلکه با «زبان نرم» و «کردار کریمانه» روح مرده آنان را زنده کند و به سمت بندگی فرا بخواند. مردان و زنانی که با شمشیرهای‌شان می‌خواندند، با خیالات-شان می‌خوابیدند، باخشم‌شان می‌کشتند و با کینه‌های‌شان می‌گشتند. مردمانی که خانه امن خدا در تسخیر آنان بود، گویی جامی بلورین در دستانی پر از سنگ و شمشیرداشته باشند!

شاعران هتاک‌شان، بهانه‌های بنی اسراییل را چون کودکان، بازی می‌دادند. برق و چرخ شمشیرهای‌شان، هر چشمی را به بهت می‌نشانند. سُخره‌های زبان‌شان، قامت هر صخره‌ای را در هم می‌پیچید. بت‌های‌شان به تعداد سنگ‌های دشت‌شان بود. سنگینی

جهل‌شان موازنه خلایق را به هم می‌زد. پیش چشم خدای مهربان، بندگان معصومش را زنده به گور می‌کردند.

در این سرزمین سلطه‌ی شیطان، همه انبیای پیشین را به عزا نشانده بود. گویی بار همه هدایتگران عالم، در این نقطه از زمین واژگون می‌شد و شیطان از پس همه انبیاء برآمده و در داخل امن‌ترین خانه‌ی هستی لانه کرده و تکثیر یافته بود.

این آیین‌ها، کمترین دلیل‌هایی بودند که پیامبر اسلام(ص) در این سرزمین، کلام خدا را بازخواند و پایان ادیان را با آغاز اسلام، اعلان کند و با چنین بندگان دریده و عریان، بر نزاکت و اخلاق، جامه عمل بپوشاند.

پیامبر اسلام(ص) در مدت ۲۳ سال، همه‌ی باورهای واژگون شده‌ی ادیان را به تعادل رساند. مردان و زنانی را تربیت کرد که ملائک به استقبال شان آمدند. آداب و آیینی را بنا گذاشت که همه راه‌های آسمان‌ها به زمین ختم شدند. حرم و حریمی پدید آورد که

هیچ گناهی بدان جا راه نداشت و همه دل‌ها در آنجا به هم تنیدند

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ  
أَغْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ  
النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۱۰۳ آل

عمران

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت‌خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دل‌های شما

الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید

وقتی دین به کمال می‌رسید، امت دور پیامبر را می‌گرفتند، همه انبیاء و ملائک برای تماشای رسم اکمل دین، کنار چشمه‌ی غدیر نشسته بودند. چشمه آرام بود و آسمان با همه زیبایی‌اش در آن غوطه می‌خورد و دستان پیامبر و وصی‌اش تا آسمان بلند می‌شد که ناگاه طوفانی برخاست و در انتهای‌ترین تبسم! طمعی زاییده شد و چون ماری خوش خط و خال به میان قبیله‌ها خزید و از آستین‌ها بیرون افتاد. بهانه‌ای شد تا از هرسو، چشم‌ها را گل بگیرند تا گرانبها‌ترین خزاین دین را در گرداب طوفان‌ها، گرفتار سازند.

در لحظه‌ی رحلت پیامبر(ص) قلم امانت را از دست مبارکش گرفتند و اخلاق را نیمه افراشتند و شعار «منا امیر و منکم امیر» سردادند و اسلام را غنیمتی پنداشتند که باید در میان‌شان تقسیم می‌شد. کاروان‌ها در مسیر قبله، به سمت قبیله‌ها (الائمه من قریش) کج شدند. امت یتیم ماند. طعام‌شان بوی طمع داد. طمع آمد و حسد را بر بالا نشاناند تا دین را برای دنیا بسازد و بهشت را از سردابه‌ها، بیاویزد و درهای دین را بر روی دین مداران ببندد.

با خلوت شدن بزرگراه دین، آدم‌ها دوباره، پشت سگه‌ها، به کمین هم نشستند. زبان‌شان را به مصلحت گشودند. آیه‌های قرآن را به



اقتضای دنیای‌شان خواندند و ازبر شدند. راه کج قبیله‌ها، بیشتر از راه راست قبله تبلیغ شد.

«ای بندگان خدا ... شما در زمانی واقع شده‌اید که خیر و نیکی به آن پشت کرده و شر و بدی روی آورده است. شیطان جز طمع در هلاکت مردم کاری ندارد پس اکنون زمانی است که وسایل پیشرفت شیطان قوی شده، نیرنگ و فریب‌اش همگانی گشته و به دست آوردن شکار برایش آسان شده است. به هر سو که می‌خواهی نگاه کن آیا جز فقیری که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند، یا ثروتمندی که نعمت خدا را به کفران تبدیل کرده، یا بخیلی که با بخل ورزیدن در اداء حقوق الهی ثروت فراوانی گرد آورده و یا متمدنی که گویا گوشش از شنیدن پند و اندرزها کر است. آیا شخص دیگری جز این‌ها می‌بینی؟ کجایند خوبان شما، صالحان، آزادمردان و سخاوتمندان شما؟ کجایند همان‌ها که در کسب و کارشان با ورع بودند و در مذهب و رفتارشان از بدی‌ها دوری می‌جستند، مگر همه آنها از این دنیای پست و از این زندگی پر مشکل کوچ نکردند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹

دینی به آن عظمت اینگونه از رُمق می‌افتاد که امام حسین «ع» برخاست و خواست که طومار افکار انحرافی را بر چیند. کار امام،

بسیار دشوار بود! در جبهه مقابلش کسانی بودند که در بلاغت و سیاست، نبوغ داشته و نفاقی گران، برگزیده امت نشانده بودند. امام آمد تا آنانی را که با قبای نفاق از منبر جدش بالا می‌رفتند در تیررس خدا قرار دهد. اگر فریضه شریفش (امر به معروف و نهی از منکر) از نیام کشیده نمی‌شد، اگر اهل بیتش شهید و اسیر نمی‌شدند، اگر خیمه‌هایش آتش نمی‌گرفتند، ذریه نفاق را چه کسی بر زمین می‌زد؟

اهالی نیرنگ و حسد، جز به بوی خوش خون حسین (ع) از لانه‌های‌شان بیرون نمی‌خزیدند. تا به آن روز کینه‌های‌شان را پشت کینه‌ی پدران‌شان پنهان کرده بودند. امام بر کینه‌های کهنی شورید که کاروان‌های قبله را از میان قبیله‌های‌شان عبور می‌دادند. امام را به این جهت، وارث انبیاء<sup>۲</sup> خوانده‌اند که قبله را ازگزند قبیله رهانید. عَلمَ مظلومیت همه‌ی شهدای معروف از آدم تا خاتم را در عاشورا بالا برد، خاطره‌ی همه‌ی حوادث ادیان را در اذهان زنده ساخت.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ \* السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا  
 وَارِثَ نُوحِ النَّبِيِّ اللَّهِ \* السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ  
 اللَّهِ \* السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ \* السَّلَامُ عَلَیْكَ

---

۱- البته الیاس می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌کند اما به شما بگویم که الیاس آمده است ولی اورانشناختند و هرآنچه خواستند باوی کردند به همین سان پسر انسان نیز به دست آنان آزار خواهد دید [انجیل متی ۱۵-۱۷:۳]

یا وارثَ عِیْسَى رُوحِ اللَّهِ \* اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا وارثَ مُحَمَّدٍ  
حَبِیبِ اللَّهِ \* اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا وارثَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (عَلِیْهِ  
السَّلَامُ)، \* اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا اَبْنَ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَی.

عهدها و غصه‌هایی که در سینه انبیاء انباشته شده بودند در عاشورا، بازآفریده شدند. امام در عاشورا، آرمان‌های دین را از زیر بدعت‌ها، بیرون کشید، به حیا و پاکی، حیات بخشید. ایمان را با امنیت و ایمنی دوباره آراست. با عاشورا، شاخ شیطان را، شمشیر قابیل را شکست. نبرد سهمگینی بود، شیطان مضطرب و امام مطمئن. شیطان مضطرب بود که اگر حسین «ع» سر به تسلیم نگذارد، ذریه و میردانش، نقشه‌های قابیل را تا قیامت نقش بر آب خواهند کرد. به این جهت بود که در هنگامه عاشورا تا نهیب شیطان شنیده شد، اسب بر پیکر شهدای کربلا دواندند و امام با شتک خونس، تزویرشان را پایین کشید و چهره دریده شیطان نمایان شد و قابیل عریان ماند.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا ثارِ اللَّهِ وَاِبْنَ ثارِهِ وَالْوَثَرَ الْمَوْتُورَ اَشْهَدُ اَنَّكَ  
قَدْ اَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَامَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ  
عَنِ الْمُنْكَرِ...

صدالبته این نبرد را پایانی نیست، در این فاصله، که امام<sup>۳</sup> موعود غایب است شیطان بیش از پیش می‌کوشد تا بار دیگر عاشورایی پدید نیاید! لذا یکاش همه بندگان خدا، روزهای‌شان را عاشورا و مکان‌های‌شان را کربلا کنند و گرنه آن چه امروز از دست منکر می‌آید، معروف را مغلوبه میدان خواهد کرد! نشانه‌هایی از مسلک فرزندان زمانه، در چشم‌ها می‌نشیند که حکایت از عبرت عاشورا دارد:

«الْحَاسِدُ عَدُوٌّ نِعْمَتِي ، مُتَسَخِّطٌ لِقَضَائِي ، غَيْرُ رَاضٍ  
بِقِسْمَتِي الَّتِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي»

حسود دشمن نعمت من است. او خشمگین در برابر قضا و تقدیر و ناراضی از قسمتی که در میان بندگانم کرده‌ام<sup>۴</sup>

---

۳ - فوکویاما: شیعه پرنده‌ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست، پرنده‌ای است که دو بال دارد. یک بال سبز و یک بال سرخ، بال سبز این پرنده همان مهدویت و عدالت خواهی اوست، چون شیعه در انتظار عدالت به سر می‌برد، امیدوار است و انسان امیدوار هم شکست ناپذیر است و نمی‌توانید کسی را تسخیر کنید که مدعی است فردی خواهد آمد که در اوج ظلم و جور، دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. [جهاد، شهادت و انتظار در سه نگاه (فوکو، فوکویاما، شریعتی) جواد حق گو- مرکز اسناد انقلاب اسلامی]

۴ - به نقل از حضرت زکریا(پیامبر بزرگ الهی) به نقل از خداوند عز و جل.

علی رغم این حوادث روشن، حسد، بیماری دنیای مدرن، دوباره جان گرفته و حسودان را به هفت قلم آراسته است تا انسان‌های تنها را پشت سرش کشیده باشد. چشم‌ها را از ملکوت و معنویت بر باید و تسویلی دیگر از گوساله‌های سامری را پدیدار کرده و طعم چشمه‌های فطرت را با چاشت رسانه‌ها، عوض کند و اقناعش را بارضایت به گناه، دلفریب سازد.

«سوگند به خدا که به سوی امت‌های پیش از تو (رسولانی) فرستادیم (اما) شیطان اعمال‌شان را آراست و امروز هم سرپرست‌شان هم اوست و مجازات دردناکی برای آنهاست.

با این سخن، گویی عاشورا با هل من ناصر ینصرنی امام نور، از همین نزدیکی به گوش می‌رسد، و تلاوت‌های حسین (ع) بی وقفه انسانها را از نبرد شیطان با فرزند آدم، خبر می‌دهد تا در مهلکه شیطان گرفتار نیاید و با رضایت به تقیه، از کاروان تقوی عقب نماند:

«خداوندا، به خاطر آن که مرا (شیطان) به هلاکت افکندی، هر آینه در زمین (باطل را) در نظرشان (انسان‌ها) زینت می‌دهم و همگی شان را به راه هلاکت می‌برم (حجر ۳۹)

پر بیراهه نیست که بگوییم امروزمان به عهد دیروز، بسیار شبیه است. با مهجوریتِ اعجاز خاتم انبیاء (ص)، آدم‌های زمانه، زمین

گیرشده‌اند. با آهن به آسمان می‌روند اما پرواز به ملکوت را فراموش می‌کنند. با همه ثروت‌های‌شان در میان خود و خدای‌شان غریبه می‌شوند. زود می‌رنجند، زود می‌بازند، با ابتلاء به حسد، به همدیگر می‌تازند. در بورس‌ها و بانک‌ها، برادران‌شان را از دار شاخص‌ها می‌آویزند. با نسل خودشان قمار می‌کنند.

بی‌مهری‌های تاریخ را از سر گرفته‌اند. مگر حضرت یوسف (ع) را برادرانش به چاه نینداختند. سر و تن یحیی و زکریا (علیهم‌السلام) به دست امت بریده نشد؟ عیسی (ع) را انکار نکردند؟ فرزند نوح را از او نگرفتند؟ امروز نیز پول و باروت، عمله شیطان شده‌اند و از استعداد بشر، سواری می‌گیرند و با نگاه کج به رزاقیت خدا، انسان‌ها را به فقر مزده می‌دهند و در مقابل خدا قرار می‌دهند<sup>۵</sup>

آن قدر سرآدم‌ها را به مدها و مدل‌ها مشغول می‌کنند که حدود خدا از یادشان می‌رود. علم‌شان از کهکشان‌ها خبر می‌آورد ولی همچنان، دل‌شان پر از عطش و حسرت است. گویی همه تکنیک‌ها و تکنولوژی‌ها، ترکه‌های هستند که بر سرآدم‌ها می‌شکنند و نمی‌گذارند تا او در ته خیالش با خدا تنها باشد.

زمانه، چنان چرخی خورده که انسان در میان جمع، تنها مانده و در برخورد با مفسده، مصلحت‌های جامعه را بر مصادیق دین ترجیح

---

۵ - بستر سبک زندگی بورژوازی، یعنی بیمه و بورس و بانکِ ربامبنا. ربا که

می‌دهد هر چند می‌شنود که خبر عظیم در همین نزدیکی‌هاست، همین خانه و کارخانه‌ها، همین کوچه‌ها و بازارها محل کارزار حق و باطل است. هر کجا که حرامی خورده می‌شود، دروغ و غیبتی نشخوار می‌شود و آهی بلند می‌گردد، بیرق عاشورا در آنجا اهتزاز دارد و می‌توان در آنجا، تیرسه شعبه حرمله را دید. گلوی زخمی علی اصغر و پیکر خونین عباس و اکبر را به چشم دید اما دست از زیور گوساله‌ها بر نمی‌دارد و همچنان هارون‌ها را از خود می‌راند و قصه انبیا را خرافه می‌پندارد تا حرام را برزین اسب حلال بنشاند. اگر نگاه حرام را چون تیر حرمله نمی‌انداختند بعد از غارت خیمه‌های حسین «ع» تراج آبروی انسان‌ها را ترک می‌گفتند اگر چنین می‌شد عصر عاشورا در همان سال‌های دور به صبح ظهور می‌انجامید.

چنین نشد عاشورا تا به این عصر، طول غفلت مردمان مصلحت اندیش را پیموده و هم اکنون در گوش جان‌ها به صدا در می‌آید<sup>۶</sup> که اگر امت در لحظه‌ی طلوع حقیقت، بار دیگر سر صالحین‌شان را به نامحرم بسپارد، سکوتش را سکوی حرامیان بسازد، و همه کردارش را در چشمه‌های فطرت پاک نکند، شیطان فرصت باز

---

۶- گوش‌های‌شان سنگین شده و چشمان‌شان را می‌بندند تا مبادا با چشمان‌شان ببیند و با گوش‌های‌شان بشنوند و در دل‌های خود بفهمند و بازگشت کنند

گشت به لانه‌اش را خواهد یافت. رضایت از گناه در گذرگاه‌های روزگار، دوباره کاشته می‌شود. کجاوه‌ی باورها، دوباره وارونه می‌ماند. دین و فریض‌اش تعطیل و تحریف می‌شوند و در میان زرق و برق نظریه‌ها، بی تأثیر مانده و قباله عدالت به نام غیر زده می‌شود.<sup>۷</sup>

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ

اینها مرزهای الهی است و هرکس از خدا و پیامبر او اطاعت کند، خداوند وی را به باغهایی درآورد که همواره آب از زیر درختانش روان است، جاودانه در آن می‌مانند و

---

۷ - وائجلیس‌ها که قدمتشان به ۱۹۸۹ بر می‌گردد یعنی شش ماه بعد از نظریه جدید آقای فوکومایا؛ معتقدند عیسی ناصری خواهد آمد. هر چه دوباره طول و عرض و ارتفاع امام زمان هست به عیسی ناصری نسبت داده‌اند! گفته اند زمانی که دنیا پر از ظلم و جور شود عیسی ناصری خواهد آمد تا آن را پر از عدل و داد کند! در همین راستا شبکه‌ای درست کردند به نام T.B.N که کارش تحلیل محتوای وقایعی است که در جامعه رخ می‌دهد وقتی سونامی رخ داد پرفسور هالدینگ زی (شاگرد فوکایاما) بیش از بیست ساعت تفسیر کرد که این یکی از علائم ظهور عیسی مسیح است!



این پیروزی بزرگی است \* و هرکس نافرمانی خدا و پیامبر او را کند و از مرزهای او تجاوز کند وی را در آتشی درآورد که جاودانه در آن خواهد بود و برای او عذابی خوارکننده است. (نساء ۱۳ و ۱۴)



## غدیر غریب

همه دست‌هایی که به سوی امانت نبوت، دراز شده بودند، زیر دستارها پنهان شدند. عقده‌ها، عهدها را زیر گرفتند. کشتی دین را شبانه از لنگرگاه دور ساختند، فراموشی‌ها و تردیدها در دل فراموشی‌ها، موج برداشتند. از آن روز، خیمه ایمان برچیده شد. تردید، در جای آن برپا شد و آدم‌ها در گذرگاه زمانه، به کمین فتنه‌ها افتادند. زمان گذشت و فراموشی پهنا گرفت. غدیر و امام غدیر در کوچه‌های شهر پیغمبر، غریب گشتند.

امانت الهی و پیامبر در میان بی مهری‌ها تنها ماندند.<sup>۸</sup> شبی که پیامبر(ص) روی دوش ملایک از مرز خاک گذشت، حلقه‌های عهد با نامحرمان، در حجله‌های پراز تاریکی، در انگشتان بی وفایان جای

---

۸ - پیامبر(ص) در این باره می‌فرماید: « انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدًا و انهما لن یفتقا »، من در میان شما دو امانت نفیس و گرانبها می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت خودم. مادام که شما به این دو تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو یادگار من هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند.

گرفتند و در پشت دیوار مسجد پیامبر(ص)، هویت‌ها راجا به جا کردند.<sup>۹</sup>

عقد بعضی‌ها، با عقده‌ی پدر جاری شد و تبعیض سرزد. قصه‌ی مهاجر و انصار، بهانه شد تا در کوچه بنی هاشم، پشت دیوار خانه پیامبر(ص)، یکی شلاق بچلانند و آن دیگری به زور، بر خیزد و راست‌ترین مرد عالم را ناراست بخواند و چرخ زمانه را وارونه بچرخاند تا آب غدیر از آسیاب بیفتد و از کنار راه مکه، راه‌های میان‌بر زده شود و از نای لیبیک‌ها، آهنگ تفرقه به گوش‌ها برسد.

وقتی چشمه غدیر خشکید و گریه فاطمه، درهیچ گوش‌ی نخوایید، از آن زمان به بعد برخی توانستند بگویند: ما راست‌تر از پیامبر(ص) می‌اندیشیم و می‌شود دست به مهر نبوت برد! از آن پس بود که گفتند در وقت سحر نیز می‌شود خوابید، روز چهارشنبه هم نماز جمعه خواند!

تا اینکه علی(ع) نیز، راستی را به محراب سپرد و به ملکوت پیوست. با رفتن علی(ع)، معاویه از تبار ابی سفیان، قبای نبوت را

---

۹ - یا بن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. «بسیاری از محدثین و اهل روایت، روایت کرده‌اند که علی بعد از واقعه سقیفه بنی ساعده، چون حضور و بیعت را به او عرضه داشتند؛ ناله زد و تظلم نمود و یار و یاور می‌خواست و فریاد بر می‌آورد: ای فرزند مارد (ای برادرم) این قوم بر ضعف من غلبه کردند و مرا ناتوان انگاشتند و نزدیک بود که مرا بکشند!»

به دوش انداخت و خال المؤمنین، امیرالمؤمنین و چند ده لقب را به یدک کشید و برای «منکرات» جا باز کرد. آب زلال غدیر، حرام شد و شراب آل سفیان مباح! خاندانی که منصب و مصلحت بر آنان حرام شده بود، کرامت یافتند و نزدیک بود که نام شان از مأذنه‌ها نیز شنیده شود:

«هیئات! هیئات! به چه نامی امید داشته باشیم که از من (معاویه) باقی بماند، ابو بکر و عمر رفتند، امروز چه مقدار از آنان نام برده می‌شود؟ اما نام پیامبر (ص) را می‌بینی که روزی پنج مرتبه در مأذنه‌ها برده می‌شود. ای بیچاره! بعد از نام پیامبر (ص) چه عملی و چه نامی باقی می‌ماند؟ نه، به خدا سوگند! مگر آنکه این نام محمد (ص) دفن شود!»<sup>۱۰</sup>

بدنام‌ترین‌ها، عزیز شدند. همه‌ی خُلق نبی و نشانه‌های غدیر را به زور شمشیر و با ضرب سکه دفن کردند. آیین منکری، شأنیت یافت و همه‌ی آیین‌ها را فراگرفت:

«من از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است»<sup>۱۱</sup>

---

۱۰ - نامه‌ها و ملاقات‌های امام حسین (ع) - مجلس هفتم، علی نظری منفرد

۱۱ - لهوف (سید ابن طاووس) ترجمه علیرضا رجایی ص ۴۲

قبله به دست آل ابی سفیان افتاد و صدای نکره‌اش زهره‌ی راویان را ترکاند و بلندتر از اذان محمدی به گوش‌ها رسید. مردم آرام آرام، سحر را با سحر، به سر کردند. شب زنده‌داری را در شام به پایان بردند. دیگر، نماز سحرگاهان، خواب و غفلت را از سر مردم نپرانید. چوب شام، هر شب، بر سر همه‌ی مسلمانان فرود آمد. قلب‌ها به سویی و شمشیرها به سویی دیگر روانه شدند و «قلوبهم معک و سیوفهم علیک» مسلک امت شد.

«قلب‌های شان همراه امام، و شمشیرها علیه امامت تیز شدند...»<sup>۱۲</sup> بدین ترتیب درد همه ادیان الهی دوباره آغازگشت.<sup>۱۳</sup> با نشت منکر به حکومت و نشر معاویه از منبر پیامبر اسلام (ص)، فرزندان زمانه، معاند غدیر شدند و دغدغه‌های پیامبر (ص) را به یاد نیاوردند. اگر چنین نمی‌شد قرآن از صحن دل‌ها بر سر نیزه‌ها نمی‌رفت، عمروعاص، جای علی و هارون را نمی‌گرفت و جای نقش‌های دین را نقشه‌ها پر نمی‌کردند.<sup>۱۴</sup> همه‌ی دستاویزهای نجات،

۱۲ - گفتگوی امام حسین (ع) بافرزدق - شاعر کوفی

۱۳ - این قوم بآلب‌های خود مرا حرمت می‌دارند، اما دل‌شان از من دور است

[متی ۱۳:۷-۲۱]

۱۴ - بِنَاءَ هَذَا السَّامِرِيِّ وَعَجَلُهُ تَبِعَا وَمَالَ النَّاسِ عَنْ هَارُونَ

ای پدرجان! این سامری و گوساله‌اش، امام مردم شدند و مردم از هارون روی گردانیدند

اشعار شیخ صالح حلی در مظلومیت امیرالمؤمنین و زهراء علیهما السلام

بریده نمی‌شدند. سگه ضرب نمی‌زدند تا سبک عقیده را عوض کنند. به تابوت امامت تیر نمی‌انداختند، بر تیرک خیمه‌ی نبوت، تیغ نمی‌کشیدند و منکر پا نمی‌گرفت. اما چنین شد. منکر پا گرفت و جای پای خودش را با همه‌ی عقده‌های قومیت و جنگ‌های بدر و خیبر، صفین و نهروان محکم کرد.

این اتفاق زمانی افتاد که دین را نه علی بود و نه فاطمه! حسن‌اش را مسموم کرده بودند، پیامبرش را غریب و حسین‌اش را در پشت خانه‌اش محبوس!<sup>۱۵</sup>

منکر، این گونه با فراغ خاطر قامت راست کرد. امویان، پدر امت شدند، گلبوته‌های دین خشکیدند و امر به معروف و نهی از منکر فراموش شد. با این خواب و خستگی، امت، رو به قبله می‌ایستادند ولیکن به سوی قبیله‌شان، نماز می‌خواندند!

---

۱۵- قَهْرُوا يَتِيمِيكَ الْحُسَيْنَ وَصِنُوهُ      وَسَأَلْتَهُمْ حَقِّي وَقَدْ نَهَرُونِي

ای پدرجان دو فرزند یتیمت: حسن و حسین را مقهور کردند و من از ایشان حق خودم را خواستم؛ و مرا راندند و مطرود نمودند.

« ابو سفیان گفت: این «امر» در دست تمیم [طایفه ابوبکر] قرار گرفت؛ در حالی که ربطی به آنان نداشت؛ بعد از آن در دست [قبیله] «عدی» قرار گرفت که دورتر و دورتر بود. اکنون به منزلگاه خود باز گشته و قرارگاه خویش را باز یافته است. او (ابوسفیان) خطاب به بنی امیه گفت: آن را در میان خود موروثی کرده و میان فرزندان خود بگردانید، هیچ بهشت و جهنمی در کار نیست.»<sup>۱۶</sup>

---

۱۶ - شرح نهج البلاغه ج ۲ صص ۴۴ ۴۵ از کتاب السقیفه ابو بکر جوهری، الأغانی ج ۶ ص ۳۵۶، الفائق ج ۲ ص ۱۱۷، النزاع و التخاصم ص ۵۶.



## نفاق

آدم‌ها در هر دوره‌ای گرفتار بره‌گی می‌شوند و گرگ‌ها از این رسم سودها برده‌اند!

صد البته اگر بره‌گی نبود، بردگی هم پیش نمی‌آمد. جالب اینجاست، خدای مهربان می‌داند که بندگان از این عادت به عذاب می‌افتند برای همین بود که هزاران پیامبر را برای‌شان فرستاد و همگی نیز به دست بندگان کشته شدند، چقدر صبور است خدای ما آدم‌ها! با همه‌ی بد عهدی انسان، باز به انسان فرموده که «تو را برای خود برگزیده‌ام»<sup>۱۷</sup> او را امانتدار خودش، معرفی کرده و همه‌ی خوبانش را برای هدایتش مأمور می‌کند<sup>۱۸</sup>. حقا روا نبود که این یگانه دُر خالق، طعمه بد عهدان شود.

---

۱۷ - سوره طه.

۱۸- لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» (حدید-۲۵)... سوگند که ما پیامبران خویش را با دلائل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و تراز و فرود آوردیم که مردم به عدالت قیام کنند.

«سوگند به خدا! تو از مردی (عمر و عاص) اطاعت می‌کنی که نه در اسلام سابقه‌ای دارد و نه نفاق او تازگی خواهد داشت و نه رای تو را خواهد داشت. ای معاویه! نگاهی به خویشتن ببانداز و این منافق را رها کن!»<sup>۱۹</sup>

به هر عصری از تاریخ می‌رسیم، در سینه انسانیت، خار نفاق را از تیغ کفر، تیزتر و زهر آگین‌تر می‌بینیم. می‌فهمیم که هیچ دری به روی نعمت، بسته نشده است مگر به ظن و نفاق! هیچ ملتی تسلیم دشمن نگشته، مگر به فریب و نفاق. نفاق، همان گل مسمومی است که روی پوستین گرگ‌ها دوخته می‌شود.

نمی‌گوییم تاریخ تکرار می‌شود. می‌گوییم این تمه در تاریخ باقی مانده است. امروز نیز قبل از یورش تانک‌ها، تاریخ‌های جعلی نوشته می‌شود، در پس پرده‌های سیاست و فرهنگ، هویت ملت‌ها را در پرده‌های عریض‌عریان می‌کنند و با تیراژ بالا، برای‌شان «تردید نامه» می‌نویسند. به انسان‌ها لباس بره‌گی می‌پوشانند تا برده‌داران، آنان را از دور بشناسند و درهنگامه شکار، سینه‌شان را چاک کنند. حرام را بمانند حلال بیاریند، سپس هر دو را به هم بیامیزند تا عفت و عصمت را یکجا پیش چشمان‌شان، تاراج نمایند. در آن تردیدنامه‌ها، القا می‌شود که محرم و نامحرم به خط پایان رسیده‌اند. امروز باید از آن عبور کرد.

عقد‌ها را باید تازه ساخت و به اقتضای زمان، پیش رفت و به هر بهایی و با هر استکباری، توسعه یافت و دین را به اقتضای رضایت نفس، تاب داد و اگر لازم شد، با غل و زنجیر به اسارتش برد.

«آیا تو همان نیستی که زیاد بن سمیه را که از عبدی از بنی

ثقیف متولد شد با خود برادر خواندی؟ و او را پسر

ابوسفیان شمردی؟ و حال آنکه رسول خدا (ص) فرمود:

منسوب به فراش است و بهره زناکار سنگ است»<sup>۲۰</sup>

اگر چنین نبود، وقتی معاویه، زنازاده‌ای را برادر خودش خواند،

مردمان روزگار سر درگریبان خود و در برق سکه‌های سرخ به چه

می‌اندیشیدند؟ چه بسا می‌گفتند: این برادر خواندگی چه زبانی به

نماز و روزه‌ی ما دارد! مزاحم حج و حتی زیارت خانه‌ی خدای

ما که نمی‌شود! اما امام معروف می‌دید که هاون منکر، همه‌ی

استخوان‌های آدم و آیینش را می‌شکند و خُلق نبوی را می‌دزدد و

دروغ را دریده‌تر به میدان می‌آورد:

«هان ای معاویه! تو به مصلحت خویش سنت رسول خدا

را پشت پا زدی، پسر عبید را برادر گفستی و به حکومت

۲۰- رجال کشی، ص ۲۳، بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۱۲

«استلحاق زیاد به ابوسفیان و اعلام اینکه زیاد از ابوسفیان است و برادر معاویه،

امری خلاف شرع است. طه حسین. علی و فرزندانش، ترجمه محمدعلی

شیرازی، تهران، گنجینه، ۱۳۵۴، ص ۲۴۲

عراقین فرستادی تا دست و پای مسلمانان را قطع کرد و چشم‌های ایشان را به آهن گداخته نابینا نمود و بدن‌های ایشان را بر شاخه‌های درخت خرما آویزان کرد.<sup>۲۱</sup>

هرگز منکر و منافق در تسخیر آدم، با تیر و ترکش، وارد میدان نمی‌شوند. با اسب‌های چوبی، وعده‌های خوش، سفره‌های رنگین، وارفنگی‌های بی حد و اندازه، آلاینده‌های دلربا و آینده‌های زیبا، آن قدر به طبل‌شان می‌کوبند تا درگاه ملتی فرو ریزد.

معاویه نیز هنر شعر و حدیث متنسکین قوم را به مقابله‌ی باور امت آورد و با فریب، سر به نیست‌شان کرد. از گفتاری بهره جست که بوی دنیا می‌داد. از جمله‌های بی‌قید، زیاد استفاده‌ها برد:

«قسم به جان خودم که تو به هیچ عهدی و شرطی وفا نکردی و مسلمانان را بعد از عهد و پیمان و صلح و سوگند، کشتی. بی آنکه با تو مبارزه‌ای کنند و نبردی آغاز نمایند.»<sup>۲۲</sup>

سرزمین وحی، این‌گونه زیر سلطه شام رفت و گوساله‌های سامری به تیراژ زیاد تکثیر یافتند، توتیای سُم‌هایشان، سرمه چشم‌ها شدند و هیاهوی‌شان، گوش‌ها را از آمد و شد فرشتگان الهی خالی ساخت.

---

۲۱ - همان

۲۲ - همان

مردم، پشت سر گوساله‌های سامری چنان شتابان رفتند که هارون را هرگز بجا نیاوردند.

وقتی سرمستی سر زد و مشام انسان‌ها به بوی سرگین گوساله عادت کرد بوی بهشت را نخواهد شناخت. وقتی جام بهشت شکسته شد و انسان جام شهوت را بالا کشید؛ خدا را از دست می‌دهد و گوساله‌ها<sup>۲۳</sup> را ستایش می‌کند:

«ای امیر! مائیم خاندان نبوت و معدن رسالت، در خاندان ما محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت خداست. خداوند اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح نمود و تا آخر نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد. اما یزید مرد شراب خوار است که دستش به خون افراد بی‌گناه آلوده است...»<sup>۲۴</sup>

آن زمان که هارون درمانده شد، موسی (ع) آمد و طرف انسان‌ها ایستاد نه در سمت گوساله‌ها. بغض موسی برای انسانیت و

۲۳ - پس از گذشت سی روز و عدم مراجعت حضرت موسی (ع) از کوه سینا، قوم وی دچار شک و شبهه درباره بازگشت او می‌شوند. فردی به نام «سامری» از این تردید و دو دلی، با توجه به سوابق بت پرستی قوم موسی، بهره جسته و درصدد ساخت گوساله‌ای از جنس طلا، جهت پرستش مردم بر می‌آید. گوساله سامری با آواز خوش خود، روح مردم را به تسخیر در می‌آورد. خداوند در دوران میقات، موسی را از بت پرستی قومش، آگاه می‌کند.

۲۴ - لهوف، ص ۱۹، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۳، طبری، ج ۷، ص ۲۱۸-۲۱۶

بی گناهی انسان ترکید. امامان و انبیای معروف، درد بندگی داشتند. هرچند، همان دین باخته‌ها، امامان خود را قربانی گوساله‌های شان کردند و برگشته‌های‌شان، طبل نواختند و در میان طوفان و خشم، سنگ بر پشت امام‌شان زدند. ولیکن در نگاه انسان‌های معروف، مقصر آنانی هستند که توتیای گناه را به جای سرمه‌ی ناب، برچشم انسان‌ها می‌کشند و در تاریکی گناه، جای باطل را با حق عوض می‌کنند و مذاق انسانیت را آن چنان، بد می‌کنند که طعم خدا و طعمه شیطان را ازهم تشخیص نمی‌دهند:

«خداوند فراموش نمی‌کند که مردم را به بهتان گرفتی، دوستان خدا را به تهمت زدی و جماعتی را کشتی و گروهی را از خانه‌ها و شهرهای خود بیرون کردی»<sup>۲۵</sup>

## بدعت

زمان به نفع بنی امیه بود و معاویه ، همچنان در سر شام<sup>۲۶</sup> از فراموشی‌ها، سواری می‌گرفت و در پشت قرارگاه توحید، قراردادها را پی در پی می‌درید و با جعل روشنایی، شمعی لوزان پیش روی مردم می‌گذاشت. از پس قرارداد صلح، سلاح بیرون می‌کشید و

---

۲۶ - بیهقی در «دلائل» از ابوهریره مرفوعاً روایت کرده است که: اَلْخِلَافَةُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَلِكُ بِالشَّامِ. پیغمبر فرمود: «مقرّ خلافت در مدینه است و مقرّ سلطنت در شام.» و از کعب الاحبار روایت کرده است که: اَهْلُ الشَّامِ سَيْفٌ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ يَتَّقِمُ اللَّهُ بِهِمْ مِمَّنْ عَصَاةُ. «اهل شام شمشیری هستند از شمشیرهای خداوند، خداوند به واسطه آنان از کسی که عصیان او را بکند انتقام می‌کشد.» و در حدیث دیگری است: سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمُ الشَّامُ. فَإِذَا خَيْرْتُمُ الْمَنَازِلَ فِيهَا فَعَلَيْكُمْ بِمَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا «دَمَشَقُ» - وَ هِيَ حَاضِرَةُ الْأُمَوِيِّينَ - فَإِنَّهَا مَعْقِلُ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمَلَا حِمِّ، وَ فَسْطَاطُهَا مِنْهَا بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا: الْغُوطَةُ. «به زودی کشور شام برای شما فتح می‌شود. پس شما اگر خواستید منزلی را برای خود اختیار کنید به شهری بروید که بدان دمشق گویند - و آن شهر پایتخت بنی‌امیه می‌باشد - چرا که شهر دمشق در فتنه‌ها و جنگ‌ها پناهگاه مسلمانان است. و لشکرگاه آن شهر در زمینی است که بدان غوطه گویند.» کتاب امام شناسی، سید محمد حسین حسینی طهرانی

می خواست به زور زر و تزویر، امامت را، خلافت را یکجا بسپارد  
به زنگی مست.

از یادگاران عصر نبوت منادی نمانده بود، همگی در هاضمه نفاق،  
هضم شده بودند و می شد در این خزان، هر خبطی را آراست:

«ای معاویه، از یزید آن گونه که هست سخن بگو! از سگ  
بازیش بگو. در آن هنگام که سگ های درنده را به جان هم  
می اندازد. از کبوتر بازیش بگو که کبوتران را در بلند  
پروازی به مسابقه وا می دارد. از بوالهوسی و عیاشی او  
بگو که کنیزکان را به رقص و آواز، وا می دارد. از  
خوشگذرانیش بگو که از ساز و آواز، خوشحال و  
سر مست می شود ...»<sup>۲۷</sup>

امام معروف، تنها بود. جمعی اندک او را در شهر جدش همراهی  
می کردند. منکر چنان در باور مسلمان ریشه دوانده بود که یزید را  
ثمره «دین» و نور چشم امت نشان می داد!! تتمه سامری در شام، با  
عناوین کاتب وحی<sup>۲۸</sup> و صحابه پیامبر، جرأت یافته بود که بر روی

---

۲۷ - الغدیرج ۱۰ص ۲۴۸

۲۸ - «این نامه ای است که امیرالمومنین معاویه صاحب وحی خدا - آن که  
محمد را به پیامبری برانگیخت در حالی که او درس ناخوانده بود و نمی توانست  
بخواند و نمی توانست بنویسد- نوشته است. خداوند برای محمد از اهل او  
وزیری کاتب و امین برگزید. بنابر این وحی بر محمد نازل می شد و من  
می نوشتم و او نمی دانست من چه می نویسم. علیهذا در میان من و میان خدا



پوستین گندیده قوم خود، سجاده‌ای از دین بگستراند و نمازی سفیانی اقامه کند:

«ای معاویه تو به امانت الهی خیانت کردی و مردم را آلوده ساختی و پندهای پروردگارت را نپذیرفتی، چگونه ممکن است رهبری امت محمدی را کسی بر عهده گیرد که شراب می‌خورد و با فاسق‌های شرور زمان، مست کننده می‌نوشد. شراب خوار بر یک درهم پول، امین نمی‌باشد. چگونه رهبر امت اسلامی خواهد شد؟»

سنگینی بدعت، نمی‌گذاشت مردم، سر به بالا بگیرند. تهمت خروج از دین، تعدی به جانشین نبوت! بر سر آدم‌ها فرود می‌آمد. آدم‌ها درانتخاب خیر و شر، حتی جهنم و بهشت، برزخی بودند. گویی وراثت معاویه، رسالتی بود که اگر ذریه آن نمی‌آمد و ادامه نمی‌یافت، دین از گردونه خارج می‌شد و عمارت احکام فرو می‌ریخت.

چنین ترکه‌هایی، سرها را تسلیم نفاق می‌کردند و اگر کسی به این ساحت نزدیک می‌شد، به تنوره آتش و تیزی شمشیرها گرفتار می‌گشت.

---

هیچ یک از خلائق او وجود نداشتند! حاضرین گفتند: راست گفتی! «اضواء علی السنه المحمدیه او دفاع عن الحدیث؛ محمود ابوریه؛ ۱۹۹۵؛ دار الکتب الاسلامی؛ ۴۲۰ ص؛ ۱؛ ۵؛ ۱»

« به خدا سوگند، ما وارث پیامبر هستیم ولی تو همان دلایل را پیش می‌کشی که به هنگام مرگ رسول خدا (ص) پیش کشیدند، ناگزیر مردم هم آن را پذیرفتند و از روی ایمان بدان گردن نهادند،...»<sup>۲۹</sup>

امام، شری را برملا می‌کرد که به جان مردم افتاده بود و ایمان‌های‌شان را می‌سوزاند و لباسی از شک و تردید بر اندیشه‌شان می‌دوخت، اگر می‌پوشیدند چنان می‌شد که معاویه می‌خواست. اگر به تن نمی‌کردند در سرزمین عقیده، بی دین نامیده می‌شدند:

«سخناتم را بشنوید و حرف‌هایم را بنویسید، آنگاه به شهرها و قبیله‌های خودتان بازگردید و آنچه در حق ما می‌دانید به دوستان صمیمی و افراد مورد اطمینان خود بگویید من اعلان خطر می‌کنم از این که این مطلب کهنه شده و از هم بپاشد»<sup>۳۰</sup>

بدعت، عادتی می‌شد و همه‌ی آداب امت را فرا می‌گرفت و فرزند پیامبر برای بیان حق، منبری نمی‌یافت و نگران بود که آخرین نشانه‌ها هم در گرداب بدعت‌ها غرق شوند و اخلاق و احکام، چون کوزه شتران که جز با صدای‌شان ثمری بر صاحبان‌شان نداشته

---

۲۹ - الغدیر، ج ۱۰ ص ۲۴۸، فرهنگ سخنان امام حسین (ع) ص ۲۵۶ - ۲۵۷

۳۰ - تحف العقول، ص ۲۳۹-۲۳۷، دفتر انتشارات جامعه‌ی مدرسین قم

باشند.<sup>۳۱</sup> در میان امت، بلا اثر بمانند. می دید دیگر در میدان جنگ‌ها، حق و باطل از هم تمیز داده نمی‌شوند و وعده‌های بهشت را با وعده‌های کوتاه شهوت، جابجا می‌کنند و سخن تازه، زیرِ زرق و برق بدعت اموی، کم فروغ می‌ماند:

«امروز تو بی سرزنش از وجدان، جنگ می‌کنی و به میدان جنگ می‌آیی تا به زنان شامی دسترسی پیدا کنی، پس اندک زمانی لذت ببر که من از خداوند عزیز و بزرگ امیدوارم به زودی تو را بکشد»<sup>۳۲</sup>

رزمندگانی که با زبان روزه می‌جنگیدند و با دستان وضو ساخته به میدان می‌رفتند حالا رضای خدا را با هر رضایتی معاوضه می‌کردند. شهادت را محرومیت از نعمت دنیا می‌پنداشتند. دیگر آخرت برای-شان طراوت نداشت و با عشوه‌ی چشمان سیاه دنیا، چشم از همه ناهای بهشت می‌گرفتند. لذت‌ها و راحت طلبی‌ها، پیرامون باورها، پیله کرده بودند. فریاد امام شنیده نمی‌شد و در حنجره کسی نمی‌پیچید:

---

۳۱ - قال حسین (ع): مردم برده و بنده دنیا هستند، و دین لعبی است که تا وسایل زندگی فراهم است، به دور زبان می‌گردانند، ولی وقتی دوران آزمایش فرا رسد، دینداران کمیاب می‌شوند. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷

۳۲ - فرهنگ سخنان امام حسین (ع) (ص) ۲۶۱-۲۵۸

«در شرایطی قرار گرفته‌ایم که سنت پیامبر به کلی از بین رفته و بدعت‌ها زنده شده‌اند. اگر سخن مرا بشنوید شما را به راه راست هدایت خواهم کرد.»<sup>۳۳</sup>

امام، مردم را، دین را، آرمان‌های خدا و پیامبرش را، در دستان مردانی می‌دید که با ترفندها و نقره‌های داغ‌شان، نمی‌گذاشتند صدایش طنین داشته باشد. همه منبرهای جدش را تسخیر شده می‌یافت.

بغض موسایی امام، گاه می‌ترکید. حرف حقش در کوچه پس کوچه‌های شهر اسلام، در هیاهوی دُهل زنان اموی ناشنیده می‌ماند. درها و پنجره‌ها به رویش بسته می‌شدند. گویی، نامحرمی به جمع‌شان آمده باشد. با شنیدن حرف‌های امام، کم‌کم، گم می‌شدند. چگونگی، مردم روزگارِ مادرش، انگشت بر گوش‌شان می‌گذاشتند تا ناله نور چشم پیامبر را نشنوند.<sup>۳۴</sup> امروز نیز گویی تتمه‌ی تاریخ،

---

۳۳- مقتل الحسین، ابومحنف، ص ۱۷

- حضرت در نامه‌ای که به بزرگان بصره نوشت، این گونه فرمود: من شما را به کتاب خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرامی‌خوانم. به راستی که سنت مرده، و بدعت زنده شده است؛ «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ؛ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ.» محمدصادق نجمی، سخنان حسین بن علی (علیه السلام) از مدینه تا کربلا، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲،

۳۴- وَالْفَائِلِينَ لِقَاطِمِ أَدَّتِنَا فِي طُولِ نُوحٍ دَائِمٍ وَحَيِّينِ

تخم نحس حسادت را در این دوران پراکنده بود تا امام را در این میدان، بی‌یاور کند.

در جنگ‌های جدش، پدرش علی را می‌دید، در جنگ‌های پدرش، برادرش حسن و مالک اشتر و عمار و یاسر و ... را می‌یافت ولی در جنگ با بدعت، برای خود او، همراهی نمانده بود.

«وَلَكِنِّي لَأَكْفُرُ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالنَّفْسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشْرِ الصَّابِرِينَ»<sup>۳۵</sup> و البته شما را به پاره‌ای از سختی‌ها چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم، و صابران را بشارت و مژده بده.

او بود و بغض‌های بی‌شمارش. سکوت امت، سهمناک‌تر از شمشیرها، تنها جوان بهشتی را به عقب می‌راند.<sup>۳۶</sup> سکوت امت،

و آن کسانی را که به فاطمه گفتند: تو ما را با طولانی نمودن نوحه‌ها وناله‌ها و سوزهای دائمی خود، آزار داده‌ای!

وَالْقَاطِعِينَ أَرْكَهَ كَيْمَاتِي بِظُلِّ أَوْزَاقِ لَهَا وَغُصُونِ  
و آن کسانی را که درخت اراک را بریدند؛ برای آنکه فاطمه در زیر برگ‌ها و شاخه‌های آن نتواند از تابش آفتاب سوزان مدینه، خود را در پوشش‌بدارد.

۳۵- بقره ۱۵۵

۳۶- خوشبایه حال شما آنگاه که مردم به خاطر پسر انسان، بر شما نفرت گیرند و شما را از جمع خود برانند و دشنام دهند و بد نام سازند. در آن روز، شادی و

خیانت معاویه و عهد یزیدی را رقم می‌زد و خرگاه خیانت، با چنین سکوتی، برپا می‌شد. صد البته امر به نیکی‌ها، این دردها را دارد، نهی از بدی‌ها، چنین تهمت‌هایی را بار می‌آورد. در همیشه‌ی روزگار، این فریضه هزینه داشته است:

«آگاه باشید زنازاده، پسر زنازاده، مرا بین دو کار مخیر

گردانید: شمشیر کشیدن یا خواری چشیدن»<sup>۳۷</sup>

هرگز امام با آرامش انسان‌ها سر جنگ نداشت. او با بغض خودش، از خواب‌ها و خیانت‌ها، از بیماری‌ها و دوری از بیداری‌ها، سخن می‌گفت. نمی‌خواست معاویه و یزید را به جنگ و خونریزی تحریک کند. امام از سرفراز صلح برادرش تکان نمی‌خورد. او در پی گوش‌های شنوای امتِ جدش می‌گشت تا بلکه اصوات نکره شنیده نشوند و حقیقت از گشتاور نیفتد.

امام از مصداق سخن جدش رسول خدا(ص) در هراس بود که **مبادا بندگان خدا به خباثت‌ها دچار شوند**. وقتی که شنید، معاویه، زنان قبیله حمدان را به بازار بردگان برده است و با کوتاه ساختن جامه‌ی شان، برده فروشان را به تجارت ناموس مسلمانان

---

پایکوبی کنید زیرا پاداش‌تان در آسمان عظیم است. چرا که پدران آنها نیز با

پیامبران چنین کردند [لوقا ۱۷: ۶-۲۵]

۳۷- لهوف، ص ۱۳۵

تشویق می‌کند، دل و دیده اش برای فردای امت سوخت و  
نهیب‌اش را پر لهیب ساخت و برخاست:

«وقتی که زن‌های شما فاسد شوند و جوان‌های تان فاسق،  
در حالی که امر به معروف و نهی از منکر ننمایید بدتر از  
آن خواهد شد.»<sup>۳۸</sup>

قیم شدن بر ارزش‌ها در میان گوساله‌جویان، جرأت ملکوتی  
می‌خواست:

«مادر(ام سلمه) خود من بهتر از تو می‌دانم که از راه ظلم  
و ستم و از راه عداوت و دشمنی کشته خواهم شد و سرم  
از تنم جدا خواهد گردید و خداوند چنین خواسته که حرم  
و اهل بیت من آواره و فرزندانم شهید و به زنجیر اسارت  
کشیده شوند و صدای استغاثه آنان طنین انداز گردد ولی  
کمک و فریادرسی پیدا نکنند.»<sup>۳۹</sup>

خیانت‌ها، فریب‌ها و انکار حقیقت‌ها، چون صخره‌ها پیش روی امام  
قد می‌گرفتند و صدایش را درهم می‌شکستند و امت را به خواب

---

۳۸- وسائل الشیعه ، جلد ۶ ، ص ۲۹۶

۳۹- مدینه المهاجر ، ص ۲۴۴

سنگین می‌بردند با چنین غفلت بودکه: فدک را ارث پیامبر ندانستند ولیکن سلطنت یزید را موروثی<sup>۴۰</sup> پنداشتند.

اسارت زن ها و فروختن آنها در بازار را عیب ندانستند تا تاریخ اسلام را به ماتم بنشانند.

دادن جام زهر به دست جعده، برای شهادت امام حسن (ع) و بخشیدن صد هزار درهم به پاس قتل معصوم را سنت کردند تا به جوانمردی پایان بدهند.

رسم سربریدن پارساهای دین، را مرسوم کردند تا راز بنی امیه را به دست معاویه ائشا بکنند.

«ای معاویه! جرم «حجر بن عدی» چه بود؟ آیا نماز نمی‌خواند؟ آیا امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کرد؟ چه حلالی را حرام و چه حرامی را حلال کرده بود؟»<sup>۴۱</sup>

---

۴۰ - اصحاب پیغمبر، خوارج و شیعیان عراق خلافت موروثی را خلاف سنت پیغمبر و سیره خلفای راشدین می‌دانستند.

«کار منفور و بدعت جدیدی که معاویه در اسلام ایجاد نمود این بود که برای خود. ولیعهد تعیین نمود؛ یعنی یزید را خلیفه مسلمین کرد... در آن روز، چیزی زشت تر از این نبود که خلافت موروثی باشد... و این بدعت برای مسلمانان عاقبت بدی داشت، زیرا پس از آن، فرمانروایان بسیاری از محرّمات را حلال کردند و خون های ناحق بسیاری را ریختند.» ، طه حسین. علی و فرزندان، ترجمه محمدعلی شیرازی، تهران، گنجینه، ۱۳۵۴، ص ۲۴۲

۴۱ - نامه ها و ملاقات های امام حسین (ع) مجلس چهارم. علی نظری منفرد



وقتی آب‌ها از آسیاب غدیر افتادند، سب و لعن بر علی (ع) به دست جاعلین حدیث اموی در زمان معاویه رواج یافت و در همه‌ی جمع‌ها بر سر امت بارید، فرزند ابوسفیان توانست با جمع منکران خود، فریب، دروغ، خلف وعده به عهد نبوی (حتی آداب خلفای پیشین) را در دهلیزهای امت پنهان و تکثیر دهد و خیانت بر عهد و پیمان‌ها را بدتر از دوران جهالت به نام اسلام و مسلمانان رقم بزند.<sup>۴۲</sup>

---

#### ۴۲ - خطبه معاویه در اول خلافتش:

اما بعد، من به خدا قسم، خلافت را به وسیله محبتی که از شما سراغ داشته باشم، یا به رضایت شما، به دست نیاورده‌ام، بلکه با همین شمشیرم با شما مبارزه و مجادله کرده‌ام. کوشیدم نفس خود را بر سیره پسر ابی قحافه (ابوبکر) و عمر رضایت دهم، اما به شدت متنفّر و گریزان شد. خواستم به شیوه و مرام عثمان رود، از آن نیز امتناع نمود. پس مسلک و طریق دیگری پیمودم که نفع من و شما در آن است، نیکو بخوریم و زیبا بیاشامیم (مواکله حسنه و مشاربه جمیله). اگر مرا بهترین خود بیابید، حکومتم را سودمندترین برای خودتان خواهید یافت. والله بر احدی که شمشیر ندارد، شمشیر نخواهم کشید! و سخن هیچ یک از شما را که برای تسکین خود سخن گفته‌اید پاسخ نداده و اعتنا نخواهم کرد و اگر مرا کسی نیافتید که به همه حقوق شما قیام نماید، بعض آن را از من بپذیرید و اگر از من خیری به شما رسید آن را قبول کنید، زیرا سیل هرگاه افزون شود ویران کند و آن گاه که اندک باشد بی نیاز و غنی سازد. هرگز مباد که در اندیشه فتنه باشید، زیرا که فتنه معیشت را تباه می‌کند و نعمت را کدر می‌نماید (ابن عبدربه، العقد الفرید/ج ۴، ص ۱۴۷)

رواج جبرگرایی و حکم مرجئه<sup>۴۳</sup> برای توجیه موروثی شدن اموی، دشمنه‌ای شد که معاویه، بر قلب دین، فرود آورد.

از آن پس، منش معاویه در برخورد با حوادث و شخصیت‌ها، ملکه‌ی حاکمان آینده شد و سیاست به دور از چشم دین<sup>۴۴</sup>، انسانیت را به اسارت قدرت‌ها درآورد و دین از متن حاکمیت‌ها به

---

۴۳ - مرجئه اسم فاعل از مصدر ارجاء است، به فرقه‌ای گفته می‌شود که معتقد بودند با داشتن ایمان، معصیت، زبانی نمی‌رساند و معاویه و بنی‌امیه هم طرفدار مرجئه بودند.

۴۴ - دوستان خیراندیش به حضور علی(ع) آمدند و با نهایت خلوص و خیر خواهی تقاضا کردند که به خاطر مصلحت مهم‌تر، انعطافی در سیاست خود پدید آورد؛ پیشنهاد کردند که خودت را از دردسر این هوجب‌ها راحت کن، «دهن سگ به لقمه دوخته به»، این‌ها افراد متنفدی هستند، بعضی از این‌ها از شخصیت‌های صدر اول‌اند، تو فعلاً در مقابل دشمنی مانند معاویه قرار داری که ایالتی زرخیز مانند شام را در اختیار دارد، چه مانعی دارد که به خاطر «مصلحت» فعلاً موضوع مساوات و برابری را مسکوت بگذاری؟! علی(ع) جواب داد: شما از من می‌خواهید که پیروزی را به قیمت تبعیض و ستمگری به دست آورم؟ از من می‌خواهید که عدالت را به پای سیاست و سیادت، قربانی کنم؟ خیر، سوگند به ذات خدا که تا دنیا دنیا است چنین کاری نخواهم کرد و به گرد چنین کاری نخواهم گشت. من و تبعیض؟! من و پایمال کردن عدالت؟! اگر همه این اموال عمومی که در اختیار من است مال شخص خود و محصول دسترنج خودم بود و می‌خواستم میان مردم تقسیم کنم هرگز تبعیض روا نمی‌داشتم تا چه رسد که مال، مال خدا است و من امانت‌دار خدایم. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴)

حاشیه رانده شد. به نام دین، انسان‌ها را سیاست کردند و هرگز زانوی ادب و نزاکت پیش ذات دین، نزدند و در عوض با دریدگی، درندگی و خیانت، پوست عدالت را کنندند و پوستین عداوت برتن کردند تاخطای خود را به حساب دین بنویسند. در دیگر سو، فرزند علی(ع) برای مقابله با آن ترفندهای خزنده، به خون خود متوسل شد:

«وَتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَكَمْ يَتَقَبَّلُ مِنَ الْآخِرِ قَالَ الْأَقْتَلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده ۲۷) داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری قبول نشد و اوگفت به خدا سوگند تو را خواهم کشت (دیگری) گفت: به درستی که خداوند از پرهیزکاران می‌پذیرد.



## ورثه منکر

وقتی چشمه ی غدیر را گِل آلود کردند و چشم دینداران را کم سو ساختند، آن موقع جرأت یافتند در آغازین لحظات رحلت پیامبر(ص)، حدیث ثقلین را قلب کنند و روایات واحادیث ناب نبوی را وارونه سازند و بگذارند بر بالای منبر پیامبر و بگویند: حدیث ثقلین حرفی بود که گفته شد، نص قرآن که نبود!! سپس با غوغاهای شان صیغه ی شک را در شب رحلت پیامبر(ص) جاری کردند تا مردم یادشان برود، پیامبری داشتند که برای احقاق حق، حاضر می شد او را در پای منبرش قصاص کنند.

با این فراموشی بود که جواز قتل دوستداران حقیقت و مخالفان شان را صادر کردند و برای اولین بار با شمشیر، بیعت گرفتند تا همیشه پرچم ادب و اخلاق را نیمه افراشته سازند.

پیامبر اسلام(ص)، برای مکارم اخلاق آمده بود. آمده بود به سمت فطرت پاک، راهی بگشاید و نگهبانی از آمال واموال مردم، عبادت بشمار آید. علی(ع) با آن پیامبر نشست و برخاست داشت و از او یاد گرفته بود که اگر دختر و یا برادرش چشم طمع داشته باشند،

داغ آتش بر دل‌شان بگذارد و پیه شمع خودش و مردم را در میان سکه‌های سرخ، جدا از هم بیافروزد.

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»

به خدا و روز واپسین ایمان می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ و در انجام کارهای نیک پیشی می‌گیرند؛ و آنها از صالحانند.<sup>۴۵</sup>

واحسرتا که چنین رسمی دوام نیافت. چون معصوم و معصومیت را خانه‌نشین کردند. صالحین را دزدانه کشتند، آیین‌ها را شکستند تا دین را مَعُوج نشان دهند.

با این خط کج، آیین تازه نوشتند. یعنی سبک نو یا همان بدعت را به بار نشانند، اقربای خلیفه، در خلاء معصومیت‌ها عاصی شدند با پیه‌ی سوخته‌ی مردمان، فربه و مساجد را از قرائت‌های ناب خالی کردند و برای شکوه خلافت، خانه‌ای خلوت و مجلل ساختند تا در آن خلوت‌گه، جلال دین را از جبروت بیندازند، امور خفیف خود را پشت دین حنیف پنهان سازند.

پیش از این، مساجد، خانه خدا و خلق خدا بود. بعد از پیامبرخدا، دارالامیر و دارالاماره ساختند، تادست مردم از خانه خدا کوتاه

بماند. در پشت دیوار امارات‌شان، دارالجعل حدیث برپا نموده و هر چه خواستند همان بیافند.

معاویه در سرشام، با همین بدعت‌ها، از اشراق مکه، دل برید و با اشراف رومی، همدل شد. با نگاه به روم و ایران، به جای خلیفه الرسول یا خلیفه الله گفت «منم یگانه پادشاه».<sup>۴۶</sup> با این خبر، آرمان پیامبر اسلام در کنار غدیر، بی آشیان ماند. آرزوی ابوسفیان با عقده پادشاهی سر زد و بوی زخم چرکین‌اش همه جا را گرفت.

«كَأَنُوا لَّا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»  
 آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بدکاری انجام می دادند.<sup>۴۷</sup>

آنان که بر آیین پیامبر(ع) شک را جاری کردند، وراثت اموی را جایز دانستند. آنان که ارث پیامبر به دخترش را که قطعه زمینی کوچک بود خلاف شرع پنداشتند، آمدند در مجلس معاویه به ولایتعهدی یزید میگسار، زن‌باره و بوزینه باز، لبیک گفتند! با

---

۴۶- تغییر و دگرگونی در زندگی خلیفه و شیوهی اداره‌ی بیت المال؛ استفاده از روش زندگی پادشاهی و سلطنتی همچون پادشاهان ایران و قیصر روم از عهد امویه آغاز شد. در این دوره خزانه‌ی بیت المال به صورت ثروت شخص شاه و دودمان شاهی - یعنی خلفای بنی امیه - درآمد و کسی نمی‌توانست درباره‌ی حساب و کتاب بیت المال از حکومت بازخواست کند؛ و کسی را یارای امر به معروف و نهی از منکر نبود. (ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵)

داغ‌ترین دروغ‌های‌شان، ذهن هر جنبنده‌ای را نقره داغ کردند تا در ساکن‌ترین دوران، یزید، دور بگیرد و آیین‌های پاک را از دور بیندازد. پس از آن، بدعت‌ها دامنه یافتند، خزانه‌ها پنهان و اموال مردم به کام فرمانداران سرازیر شدند. اُمراء تیغ‌های‌شان را برای هر مخالفی تیز ساختند. مردم در میان شمشیرها، نیازها و لذت‌ها به دام افتادند. شمشیرها و سکه‌ها تا توانستند کجاوه‌ها را کج کردند. و ارونگی‌ها، رنگ اصالت به خود گرفتند و مردم، چون امیران‌شان، از آواز و عشوه زنان سیاه چشم تا سرخی سکه و انبوه اشتران، آرزوهایی تراشیدند و گذاشتند کنار محراب نمازشان. شصت سال اینگونه از هجرت پیامبر خاتم گذشت و یزید بر تخت پادشاهی تکیه زد.

«باید با اسلام خداحافظی کرد که امت اسلامی به

فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است.»<sup>۴۸</sup>

شک بر پیامبر و امام غدیر، بر نماز و عبادت امت را نیز نشست کرد، آنچه باقی ماند، لقلقه زبان بیش نبود. زمانی که پیام پیامبر، با شک در غدیر، کناری زده شد، معرفتی نماند تا سخنان فرزند پیامبر بارور شود؟! برکتی از عبودیت نماند تا امت از آن بهره بگیرد.



«خیر و برکت در میان مردم از بین نمی‌رود تا زمانی که

امر به معروف و نهی از منکر کنند.»<sup>۴۹</sup>

بدعت، با این نقشه‌ها، متن دین را تهی کرد و باطل‌ها آن گونه به

حق شبیه شدند که در هر خطبه‌ای گفتند:

آیا علی نیز نماز می خواند! با این سبک اندیشه، بدعتگزاران

توانستند: امام حسین(ع) را خارجی بشناسانند<sup>۵۰</sup> و فتنه بر علیه او

را ودیعه بهشت قلمداد کنند و یزید را وارث دین بدانند!

---

۴۹ - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب امر به معروف و نهی از

منکر، حدیث ۱۸، ص ۳۹۸. (حدیث از پیامبر اکرم(ص))

۵۰ - واقفی روایت کرده است که چون بعد از بیعت امام حسن (سنه ۴۱ هـ)

معاویه از عراق به شام مراجعت کرد به خطبه برخاست و گفت: «ای مردم! به

درستی که رسول خدا به من گفت: تو به زودی خلافت را پس از من حیازت

خواهی کرد! پس ارض مقدّس را برای خود اختیار نما! زیرا در آن (أبدال)

وجود دارند و من این امر را به شما خبر دادم! بنابراین بر «أبو تراب لعنت

بفرستید - یعنی بر علی بن ابی‌طالب.»

۵۱ - امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: سی هزار نفر جمع شده بودند که جد

ما حضرت حسین (علیه السلام) را بکشند و کلّ یتقرب الی الله بدمه و هریک

با کشتن او به خدا تقرب می‌جستند، چون می‌گفتند نبرد خلیفه پیامبر (صلی الله

علیه و آله و سلم) است و حسین بن علی (علیه السلام) بر او خروج کرده و

باید با او جنگید. مطهری، مرتضی، حق و باطل، صدرا، ج ۷، ۱۳۶۶، ص ۵۳

تاریخ طبری، ترجمه پاینده،...، ج ۷، ص ۳۰۳۵

تنها امام، وارونگی روزگار را راست می‌دید، او بود که می‌دانست مردم از بس با تاریکی مأنوس شده‌اند، اگر روشنائی، سراغ‌شان بیاید شمشیر بر او کشیده و بر خورشید خواهند تاخت.<sup>۵۲</sup>

«همانا راه و رسم روزگار وارونه شد و صورت کریه و زشت آن پدیدار گردید و از نیکویی و معروف چیزی مگر بسیار ناچیز و فریبنده باقی نمانده است و بر این برگشتگی خود ادامه داد، زیستن در این روزگار سخت ناگوار است. آیا نمی‌بینید که کسی به حق عمل نمی‌کند و برای باطل انتهایی نیست؟... در چنین وضعی یک مرد خدا باید طالب مرگ باشد...»<sup>۵۳</sup>

امام عظمت امر به معروف و نهی از منکر را از جدش فرا گرفته بود، بارها بوسه‌ی او را بر گلوی نازش حس کرده و می‌دانست این بدعت تنیده درهم؛ جز با فریضه شریف در هم نخواهد شکست. لذا یزید را ورثه نامشروع خواند و از شهر دانایی که معاویه درهای معرفتش را تخته کرده بود به شهر بندگی هجرت کرد.

---

۵۲ - عمر سعد، درصیح عاشورا: (یا خیلَ الله! إرکبى و بالجَنه أبتیری) ای لشکرخدا سوار شوید، شما را به بهشت بشارت می‌دهم. محمد تقی مصباح، آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، ص ۱۰۶ به نقل از: مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، جلد ۴۶، باب ۳۷، روایت ۲

۵۳- لمعات الحسین، ص ۱۳

یا رسول الله بأبی أنت و أمی لقد خرجت من جوارک  
کرهأ و فرق بینی و بینک و اخذت بالعنف قهراً أن ابایع  
یزید بن معاویة شارب الخمر و راکب الفجور فان فعلت  
کفرت و ان ابیت قتلت فهأ أنا خارج من جوارک علی  
الکره فعلیک منی السّلام یا رسول الله صلی الله علیه وآله.  
ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد، من از نزد تو  
جبراً خارج می‌گردم، بین من و تو جدائی افکندند و مرا  
در فشار گذاردند که با یزید بن معاویه بیعت نمایم همان  
یزیدی که خمر می‌نوشد و انواع گناهان را مرتکب  
می‌شود، اگر بپذیرم و در برابر وی تسلیم گردم در این  
صورت کفر ورزیدم و اگر بیعت نکنم مرا به قتل  
می‌رسانند اکنون با کراهت از نزد تو بیرون می‌روم و از  
مدینه خارج می‌گردم و باحضرتت وداع می‌نمایم.<sup>۵۴</sup>



## شهر بی امام

یزید ۳۹ سال داشت و پادشاه شام بود. بوزینه بر دوش، جام می بر دست، جشن پادشاهی‌اش را چون بیابانگردان، برپا کرد... یزیدی پوشیدن، شامی زیستن، شامی آراستن، هوش از سر امت، بُرد و برده‌ها از بندگان، زهر چشم گرفتند.

نه فریاد امام و نه اتفاق شوم شام، در سکوت جرم گرفته امت، تأثیر نگذاشت. آن وقت که امام خبر داده بود که از این بدمست، دور نیست که شهر جدش<sup>۵۵</sup> را گذرگاه سربازان زنگی‌اش بکند! و شرش چون آتش از منبر پیامبر تا دامن خانه خدا بالا برود، مردم، روی ترش کرده و گفته بودند که از جنگ خسته‌اند و سپس چشم بر فسق یزید بسته و به سر زندگی‌شان برگشته و با صدای امام در گوش‌شان، حکایت هجرتش را از همدیگر شنیده بودند:

– حسین از بیداری امت مأیوس شده بود که برای ضمانت قیامش، شهادت خود و اهل بیتش را پیش می‌کشید!

---

۵۵ – رسول خدا (ص) فرمود: «من اخاف اهل المدینة اخافه الله و علیه لعن الله و الملائکة و الناس أجمعین»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.» این حدیث را مسلم روایت کرده است»

- این مردم را دوست داشت برای هر یک از آنها، جدش و پدرش رنج ها کشیده بودند، آدم‌هایی که قبل از جدش، دخترانشان را زنده به گور می‌کردند...

برخی نیز به گوش همدیگر نجوا کرده بودند که جنگ قدرت است  
مبادا جا و جامه‌مان به خون آغشته شود!!

«بار پروردگارا! تو می‌دانی که آنچه از ما تحقق یافته (از میل به قیام و اقدام و امر به معروف و نهی از منکر و نصرت مظلومان و سرکوبی ظالمان) به جهت میل و رغبت رسیدن به سلطنت و قدرت مفاخرت انگیز و مبارات آمیز نبوده است و نه از جهت درخواست زیادی‌های اموال و حطام دنیا بلکه به علت آن است که نشانه‌ها و علامت‌های دین تو را ببینم و در بلاد و شهرهای تو صلاح و اصلاح ظاهر سازیم تا اینکه ستم دیدگان از بندگانت در امن و امان به سر برند و به واجبات تو و سنت‌ها و احکام تو رفتار گردد...»<sup>۵۶</sup>

تعدادی از آنان، دستان لرزان‌شان را سایه‌بان چشمان کم سوی‌شان کرده و با ترس و رعب گوش‌های خود را به زمین چسبانده و صدای سُم اسب‌های شامیان را شنیده بودند.

گروهی ناباورانه به سمت کربلا دیده دوخته و بعد بر گشته بودند به مسجد پیامبر(ص) تا صداهای شان را بر هم‌دیگر بلند کرده باشند: - حسین(ع) راست می‌گفت، وارونگی از این بدتر که روزگاری بود، پدران مان برای غلبه بر کفر، سال‌ها، گرمای دره‌ها را تحمل می‌کردند ولی دست از آسمان بر نمی‌داشتند؟ حصارها هرگز نمی‌توانستند آنها را از حدود خدای‌شان جدا کنند؟

- بایک هسته‌ی خرما، خروار خروار تردید را از دره درون‌شان بیرون می‌ریختند. برای اینکه حرف ناحق نزده باشند و دروغ، کامشان را آلوده نکرده و لقمه حرام از حلقوم‌شان پایین نرفته باشد، دهان‌شان را پر از سنگ می‌کردند.

- مگر پدرش علی(ع) را ندیده بودیم که صدایش بلند می‌شد: اگر حق مردم در کابین زن‌های‌تان باشد بیرون می‌کشم و خلیفه بودنش مانعی نبود تا کفش‌هایش را وصله‌نزد و برای عمران و آبادی، نخل نکارد و چاه نکند ...

این نجواها دیگر هیچ رگی را پر از غیرت نمی‌کرد چون از سوی شام، صدای آوازه‌خوان‌های رومی و شامی شنیده می‌شد و گام به گام پیش می‌آمدند و هلهله‌شان گوش فلک را گر می‌کرد.

فتح کوفه، شهادت حسین(ع)، اسارت زینب(ع)، دست یزید را بر هر خبط و خطایی باز گذاشته بود:

«[به تعبیر ابن اثیر] دین ندارند، شراب را حلال کرده‌اند، با غنا و موسیقی خو گرفته و شب و روز، خواننده‌ها برایشان می‌خوانند... [و به گفته ی منذر بن زبیر]: به خدا قسم، یزید خمر می‌نوشد، آن قدر مست می‌افتد که نماز خود را ترک می‌کند و این‌گونه شعر می‌گوید: ای دوستان! برخیزید و صدای موسیقی را بشنوید و پیاله‌ها را بنوشید<sup>۵۷</sup> و مسائل معنوی را فراموش کنید، نغمه‌های تار، مرا از شنیدن صدای اذان بازداشته و من حوران بهستی را با یک شراب کهنه که در ته ظرف مانده معاوضه می‌کنم»

صحابه و تابعینی که زنده بودند و کودکی جوان بهستی را در کنار پیامبر و منبرش و یزید را در بیابان‌ها، پیش مادرش میسون<sup>۵۸</sup>، به

---

۵۷ - در زمان خلافت کوتاهش دربار یزید، مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود، به گونه‌ای که به گفته مسعودی در دوران حکومت کوتاه وی، حتی در محیط مقدسی همچون مکه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می‌پرداختند. مروج الذهب ج ۳، ص

۵۸ - مادر یزید «میسون» بود و در بسیاری از کتا‌های تاریخی از یزید به عنوان فردی «حرام زاده» نامبرده‌اند اما به هر علت، معاویه را پدر یزید می‌دانند. معاویه ناچار شد از مادر یزید جدا شود، به همین جهت او را به منطقه ی که قبیله پدر میسون در آنجا زندگی می‌کرد فرستاد و یزید در آن محل متولد شد. افراد قبیله



داشتند و می‌دیدند که جوان‌های شان به سبک شامیان، سر می‌تراشند تا با لهجه سگبازان یزیدی حرف می‌زنند و از روی دشداشه‌های شان، مخمل رومی پوشند و باخط عبری کتاب سیاست می‌نویسند!...

وقتی امام، مدینه را ترک می‌کرد، این نشانه‌ها، روز به روز، زیادتر می‌شدند و او نه ابوذری داشت، نه سلمانی، نه مقدادی، نه یاسری و نه برادری چون حسن(ع).

امر به معروف و نهی از منکر، شمعی بود که در مدینه، فروغی نداشت، همه‌ی نشانه‌های نو، چون دندان‌های شانه در لابه‌لای اوهام و خرافات مردم کشانده می‌شدند و خرناسه غفلت‌شان را بلندتر می‌کرد! همین مردم که از ترس شامیان، زنان و بچه‌های شان را در پستوها پنهان می‌کردند، همان شام زده‌هایی بودند که صدای شکسته شدن احکام دین را نمی‌شنیدند. کثرت سکه‌ها و گله شتران، تعداد زنان و نشئه‌های نو، غیرت‌شان را از رمق انداخته بود.

---

مادر یزید قبلاً مسیحی بودند، از این رو همه افراد قبیله مسلمان نشده بودند. تاریخ نویسان نوشته‌اند: بیشتر مربیان و استادان یزید مسیحی بودند. یزید در آن محیط مسیحی بزرگ شد و تربیت خاص آنان بر او آنچنان اثر گذارد که بعدها مسیحیان را از مسلمان‌ها به خود نزدیک‌تر می‌انست و حتی تربیت فرزندش، «خالد» را به یک مسیحی سپرد.

آنان با همان گوش های تیزشان، شیهه اسبان یزید را در کربلا نشنیده و یا خودشان را با مستجاباتی مشغول کرده بودند تا شمر، خنجر برگلوی خورشید دین بگذارد!

«قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»

ارزش هر انسانی به اندازه‌ی چیزی است که دوست می‌دارد»<sup>۵۹</sup>

اهل مدینه به یادشان می‌آمد که امام از سر همهی نشانه‌های خاک گرفته برگشته و سینه‌اش را به بارگاه جدش چاک کرده بود. در همهی دردهایش را گشوده و شکوه‌کنان از امروز آن‌ها خبر داده و خون شریان‌های خود و اهل بیتش را به عنوان ضمانت، پیش اهل مدینه گذاشته بود.

در پیش‌عرب، نگین‌بی‌مقدار انگشتر، برات بود ولی خون خدا، پذیرنده‌ای نمی‌یافت. امام از بی‌اعتمادی مردمان شهرجدش بیش از طعنه یزید می‌رنجید.

در آن روزها پنجاه و هفت سال از عمر شریف امام گذشته بود و رنج وارونگی روزگار، قامت رعنائش را شکسته بود<sup>۶۰</sup>. زبان را که

---

۵۹ - علی(ع) حکمت ۸۱

۶۰ - حر بن جعفری: چون به قیافه امام تماشا کردم دیدم رنگ محاسنش مشکی است پرسیدم که رنگ طبیعی است یا خضاب، امام فرمود: پیری من زود رس است. محمدصادق نجمی، سخنان حسین بن علی(علیه السلام) از مدینه تا کربلا

از نیام کشیده و جان را بر کف گرفته بود، معلوم ساخته بود که او نه چون امامان نصارا، کفاره‌ی بندگان خدا را می‌دهد و نه بمانند جاه باختگان، منزلتی نو می‌جوید. بلکه با نگاه آسمانی در یافته بود که برای تمیز دادن حق از باطل، فقط خون کارساز است. زیرا بدعتگزاران، همه‌ی معیارهای دین را با جعل احادیث وارونه ساخته و با سگه، مهر تأیید به جعلیات زده بودند. این مسیر پرسنگلاخ، امام را آزرده بود:

«ای پیامبر خدا! اینک آنها مرا تضعیف نموده و آن مقام معنوی مرا حفظ نمودند و این است شکایت من به پیشگاه تو»<sup>۶۱</sup>

امام صلاح امت را خواسته بود :

«من نه از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می‌گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و خواسته‌ام از این حرکت اصلاح مفاسد است و احیاء و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب است. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد، راه خدا را پذیرفته است

و هر کس رد کند، من با صبر و استقامت، راه خود را پیش  
خواهم گرفت.»<sup>۶۲</sup>

یزید پس از بیانیه امام با تردیدنامه‌اش فرزندپيامبر را جنگ طلب  
معرفی کرد و چون فرعون، استکبارش<sup>۶۳</sup> را به ارشاد آراست و امت  
از میان دو پیام پیش رو، به قول یزید اعتماد کرده به او لیبیک گفته  
بودند:

« آتش جنگ را که خاموش است شعله ور نسازید و به  
راه خیر جنگ بزنید. جنگ، اقوام گذشته را مغرور کرد و  
جمیعت‌هایی را نابود ساخت. در حق خویشان خود  
نیکی کنید و کبر و بزرگی را کنار بگذارید که چه بسا  
افراد متکبر قدم‌های شان لغزید!!»<sup>۶۴</sup>

چون شب از نیمه گذشته بود از گوشه کنار شهر، آوازه خوان‌های  
شامی، بردگی را با برهان بره‌گی، صدا زده بودند. اهالی مدینه نیز  
سر به بالش‌های شان گذارنده و گفته بودند اگر حسین نباشد یزید  
چه کاری با ما و مدینه دارد!!!

۶۲- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ مقتل عوالم، ص ۵۴

۶۳- (و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد «من فرعون) شما را رهبری نمی‌کنم مگر بر  
راه رشد و صلاح..» غافر ۲۹

۶۴- نامه یزید به امام حسین (ع). نامه‌ها و ملاقات‌های امام حسین (ع). علی  
نظری منفرد

با این منشِ بره‌گی، امام را با دستان خالی و چشمان گریان به سمت مکه راهی کرده بودند. امام دریافته بود که غبار غربت در مدینه چنان کولاک دارد و فریب یزیدی چنان بر دل‌ها نشسته که دیگر جایی برای معروف در میان آن همه منکر وجود ندارد و همه‌ی گفته‌های دل‌انگیزش در هاون‌های جاعلین خواهند شکست. دوباره برگشته و به بزرگان مدینه تفهیم کرده بود:

از سوی شام، بوزینه‌هایی می‌آیند تا از منبر پیامبر بالا بروند، از همگان چون بردگان یوغ به گردن زده، بیعت بگیرند، به ناموس و اموال‌تان چوب حراج بزنند..

فلعن اللّٰه السفهاء لركوب المعاصی و الحلماء لترك التناهی... خداوند لعنت کند سفیهان و فرومایگانی را که مرتکب گناهان و معاصی می‌شوند و خداوند لعنت کند آنان را که بردباری می‌کنند و در برابر گناه گناهکاران، نهی از منکر نمی‌کنند. دعای آنان به هدف اجابت نخواهد رسید و دنیای آنان تباه و آخرتشان تباه‌تر خواهد شد و موجب سلطه اشرار می‌شود<sup>۶۵</sup>.

سپس به سمت مکه راه افتاده و خوانده بود:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ  
لا والله لا افارقه حتى يقضى الله ما هو قاض.

«موسی از مصر در حال ترس و انتظار و نگرانی خارج گردید و چنین می گفت: پروردگارا از این مردم ظالم و ستمگر نجاتم بخش.»<sup>۶۶</sup>

با هجرت از مدینه به یادها آورده بود که چگونه در صدر دین، جدش، دشمن را با آب تهدید نمی کرد، میهمان را از پشت، شمشیر نمی زد، با «قرآن در سر نیزه»، ایمان از کف نمی داد و بر دشمن عریان تیغ نمی کشید ... او نیز برای رسیدن به هدف پاک، هرگز، کج راه نمی رود و برای مصون ماندن از مرگ، در پرده‌ی کعبه، مستور نمی شود.

« به خدا سوگند! مسیر معمولی خود و جاده عمومی را ادامه خواهم داد و به کوه و دشت و راه‌ها منحرف نخواهم گردید تا به آن مرحله‌ای برسم که خواسته خداست.»<sup>۶۷</sup>

امام، اینچنین، بیعتش را به ورثه شوم نسپرد و قرار مدینه را در مدار خانه خدا گذاشت تا بلکه راز قساوت کارگزاران و ستمدیدی پاکان، را بگشاید و شکایت از امت را از بلندی کعبه به گوش‌ها برساند:

---

۶۶- سوره ی قصص ، آیه ۲۱

۶۷- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹ ب

یست و هشتم رجب سال ۶۰ هجری (خروج امام از مدینه به سوی مکه)

« مگر نمی‌دانی که دنیا آن چنان حقیر و پست است که سر بریده یحیی بن زکریا به عنوان هدیه و ارمغان به فرد ناپاک و زناکاری<sup>۶۸</sup> از بنی اسرائیل فرستاده می‌شود و بنی اسرائیل

---

۶۸- در خصوص نحوه و علل شهادت حضرت یحیی در تفسیر نمونه آمده است:

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت های زمان خود با یکی از محارم شد، به این ترتیب که ”هرودیس“ پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق ”هیرودیا“ دختر برادر خود شد، و زیبایی وی، دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داد، تصمیم به ازدواج با او گرفت! این خبر به پیامبر بزرگ خدا(ع) یحیی رسید، او صریحاً اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستور تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد. سر و صدای این مسئله در تمام شهر پیچید و به گوش ”هیرودیا“ رسید، او که یحیی را بزرگ ترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد.

ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی ”هیرودیس“ به او گفت: هر آرزویی داری از من بخواه که انجام خواهد یافت. ”هیرودیا“ گفت: من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم! زیرا او نام من و تو را بر سر زبان ها انداخته، همه مردم به عیبجویی ما نشسته اند. اگر می خواهی دل من آرام شود و خاطر من شاد گردد باید این عمل را انجام دهی!

”هیرودیس“ که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید، بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند اما عواقب دردناک این عمل، سرانجام دامان او را گرفت. هنگامی که سر

در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل می‌رسانند و سپس به خرید و فروش و کارهای روزانه خویش مشغول می‌شوند»<sup>۶۹</sup>

امام رفته بود تا خبرهای تازه‌ای از جنس ملکوت را داده باشد، از نشانه‌های منادیان منکر، از عصیان تابعین بدعت، بی‌پرده تر سخن بگوید، منبر سیال غدیر را در منی بر پا سازد، حجت را بر همگان به اتمام رساند و ابلاغ کند که زمانه، فرزندان کور و کر خودش را سپرده است به یاران شیطان:

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُدُّوْا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ. «و ما در ألواح آسمانی برای موسی از هر موضوعی موعظه و اندرز نوشتیم و تفصیل هر چیزی را نوشتیم و دستور دادیم به موسی که این احکام و مواعظ و غیرها را با کمال قوت بگیر؛ و به قوم خود نیز دستور بده که نیکوترین مطالب آن را فرا گیرند و ما خانه عاقبت امر فاسقان را به شما به زودی نشان می‌دهیم.» (اعراف: ۱۴۵)

---

یحیی را بریدند خون به زمین ریخت و جوشیدن گرفت و از جوشش نیفتاد تا پس از سالیانی بُخت نصر بر بنی اسرائیل چیره گشت و آنان را قتل عام کرد تا جوشش خون فرو نشست

۶۹- گفتگوی امام با عبدا..بن عمر در مکه،



سالی از هجرت و هجران امام نمی‌گذرد که مردم مدینه، با انگشتان جویده در دهان به امام می‌اندیشند. باورشان نمی‌شود که خلیفه‌شان با نامه‌ها و خلعت‌هایش، زن و فرزندان‌شان را خلعت سرپا زانش کرده باشد!! چند روز بود که لشگر شام راه افتاده بود و یزید بارگاه دارالاماره را روی کسی باز نمی‌کرد.

در این سال (۶۳ هجری) فریادهای امام، جامه‌ی عمل می‌پوشیدند. مردمان مدینه دیر بیدار می‌شوند (سه سال بعد از شهادت امام) که عبد صالح با حکمت قرآن و با لحن پیامبرشان، آنان را از فرادهای‌شان با خبر کرده بود:

«زمانی که امر به معروف و نهی از منکر نکردند... خداوند متعال بدترین و شرورترین آنها را بر آنان سلطه می‌کند در این هنگام دعا کنند ولی دعای آنان مستجاب نمی‌شود.»<sup>۷۰</sup>

مدینه در سکوتی سیاه فرو رفته و شام رونق دارد. معلوم بود که مزارع مدینه، هوس خلیفه را برانگیخته است! آمد و شد رومیان در آن جا حکایت از خواهر خواندگی پنهانی دارد و آتشی مهیب، بر شهر پیامبر، تدارک می‌بینند.

سه روز است که یزید دست از بوزینه بازی‌اش برنداشته و جام زمزم را از حرام پر می‌سازد! در بیت‌المال را به خانه‌ی خودش باز

می‌کند. عبدالله بن حنظله از پیش یزید می‌آید و پرده‌های سکوت مدینه را کنار می‌زند، خلعت‌های یزید را پاره می‌کند، سنگ ندامت را بر سینه خواب آلودگان مدینه می‌کوبد و می‌گوید:

«به خدا سوگند ما بر علیه یزید قیام نکردیم، مگر اینکه می‌ترسیم (با سکوت و سازش ما با او) از آسمان سنگ ببارد...

او مردی است که ازدواج با مادران، دختران و خواهران را مباح می‌کند و در روز روشن، خمر می‌نوشد و به نماز بی‌توجهی می‌کند.»<sup>۷۱</sup>

---

۷۱- به نقل از کامل بن اثیر- پایگاه اطلاع رسانی حماسه حسینی

نظرات اهل سنت در ارتباط باشخصیت یزید:

الیافعی: «و آن کس که امر به قتل حسین بن علی رضی الله عنه کرد و آن کس که او را به قتل رساند و آن کس که آن را حلال دانست و راه را برای قتل حسین بن علی فراهم داشت همه این‌ها کافر هستند و مستحق لعن. شذرات من ذهب / ابن العماد الحنبلی: ۱ / ۶۸.»

التفتازانی (شرح عقاید النفسیه): حق این است که یزید به قتل حسین رضایت داد و او را چنین بشارت دادند و به اهل بیت رسول اهانت کرد پس لعنت خدا بر وی و بر یاران و همراهان اوست.

الذهبی: یزید ناصبی غلیظ و تندخویی بود که اخلاق سگان را داشت و مسکر می‌نوشید و از هیچ معصیت و منکری روی گردان نبود. دولت‌شش به قتل حسین آغاز گشت و به ویرانی کعبه تمام یافت (المصدر) ابن کثیر: به راستی یزید پیشوایی فاسق و کافر و شایسته لعن بود. البدایه ۸/۲۳۸

زنگ‌ها دیر هنگام به صدا در می‌آیند، دیگر در مدینه امامی نبود و مردمان مدینه درمانده‌ی حاکمیت یزید بودند و شکوه حرم، نه به شمشیر یزید بلکه با سکوت امت، می‌شکست.

سازش با حرامزاده‌ها، بی‌اعتنایی به حرمت شکنی‌ها، عاقبتی خوش‌تر از آن نداشت که سنگ یزید بر سرشان بیارد:

«در ۲۸ ذی الحجه سال ۶۳ قمری، مسلم بن عقبه به دستور

یزید، سه روز، جان و ناموس اهالی مدینه را بر لشکریانش

مباح کرد.»<sup>۷۲</sup>

دیر زمانی از خبر منکرات پیش روی امت و مصائب‌شان نمی‌گذرد که دنیا و دنیا طلبی، خفتی را پیش پای امت می‌ریزد تا یادشان بیاید چون پیشینیان، پس از کشتن هفتاد پیامبر، سر جناب یحیی‌ها را به

---

المسعودی: و یزید مردی ستمگر و ظالم و فاسق بود و مسوول در قتل نواده رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم است. او آشکارا شراب می‌نوشید و با سگان می‌نشست. اخلاقش اخلاق فرعون بود. جز این که فرعون در امر رعیت مدارا بیشتر می‌نمود تا وی و انصاف بیشتر داشت و تدبیر بیشتر. مروج الذهب: ۸۲ / ۳

علمای بسیار دیگر از جمله سبط بن الجوزی، القاضی ابویعلی، جلال‌الدین سیوطی، ابن حزم، شوکانی، جاحظ، شیخ محمد عبده و القرضاوی، امام احمد بن حنبل همه یزید را کافر و فاسق دانسته و رای به جواز لعن یزید داده‌اند.

۷۲ - تاریخ أمراء المدینة المنورة [عارف احمد عبدالغنی]، ص ۵۹ - تاریخ

طبری، ج ۵، ص ۴۸۵

هم هدیه می‌دادند و سپس در بازارهای‌شان به نشخوار مشغول می‌شدند که گویی خونی به ناحق ریخته نشده است.

فرزند پیامبر، پیشاپیش با بصیرت تمام، در پاسخ به تردیدنامه‌ی یزید، قرآن را کلمه به کلمه در میان امت ترجمه کرده بود:

«اگر کفار تو را تکذیب کردند، بگو من مسؤول

اعمال خودم هستم و شما هم مسؤول اعمال خودتان، شما

از اعمال من بیزار هستید و من هم از آنچه شما انجام

می‌دهید بیزار هستم»<sup>۷۳</sup>

امام می‌دانست اگر برعلیه یزید، برنخیزد، پیش خدایش پاسخی

ندارد و اگر لب بگشاید، سر مبارکش را چون سر حضرت

یحیی(ع)، به هم‌دیگر تعارف خواهند نمود. با این همه، فریادش را

برای دوام دین و اصلاح منش و بینش امت جلدش، رساتر کرده بود

تا بلکه امت به بلای یزید مبتلا نشوند:

«مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه

بهرتر وگرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان

را قتل عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح

خواهد بود. اهل شام را از آن چه می‌خواهند با دشمن

خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد از

ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که

برده و بنده من (یزید) باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی  
به سوی مکه حرکت کن»<sup>۷۴</sup>

سه سال می گذرد. مدینه بعد از امام، ماتم زده می شود<sup>۷۵</sup>، آب عافیت  
از گلوی مردمانش پایین نمی رود و آبروی شان با هوس های یزید،  
پایمال می شود.

---

۷۴ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۸۵

۷۵ - ابن قتیبه می نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل  
مدینه فارغ شد در نامه ای به یزید چنین نوشت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین  
... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان، بعد از کشتن فجیع و به غارت  
بردن عظیم ... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم و سه بار  
خانه هایشان را غارت نمودیم، همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود ...»  
سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز  
حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به  
قتل رسیدند. و کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند ده هزار نفر  
بود. چنان خونریزی شد که خون ها به قبر پیامبر (ص) رسید و روضه و مسجد  
پیامبر (ص) پر از خون شد. مجاهد می گوید: مردم به حجره رسول خدا (ص) و  
منبر او پناه بردند ولی شمشیرها بود که بر آنها وارد می شد. مدائنی از ابن قره و  
او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه  
بچه دار شدند و غیر از مدائنی هم نقل کرده اند که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه  
بدون شوهر بچه دار شدند. مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه، برخی از  
چهره های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه های  
ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که

در آن روزنحس، شامیان چکمه‌های رومی پوشیده بودند. در وقت تهاجم و تجاوز، کاری با صوم و صلوات مردم نداشتند. حساب خلعت‌بران بارگاه شام و مخالفان یزید را یکجا تسویه می‌کردند!! در یورش سربازان شام، مردان مدینه، به یک حسین نیاز داشتند که سه سال قبل تنها به کربلا رفته بود. اینان مانده بودند به خیال اینکه، سایه یزید بر سر زن و بچه‌های‌شان باشد و بتوانند در موسم ربیع، روادید شام از یزید بگیرند، متاع‌شان را تا روم ببرند و بفروشند. زن‌های‌شان مخمل‌های شامی بپوشند. این گونه نشد! همه کوجه‌های شهر پرشد از سرخ‌پوشان شامی که روی نعش انسانیت، چهارنعل می‌تاختند. این بار بهانه‌ی یزید، حسین(ع) نبود. یزید به مزارع و ناموس مردم تحت امرش، چشم طمع داشت! امام به معاویه فرموده بود که ورثه تو، مست می‌کند، امت را نمی‌توان به بد مست سپرد. پیش از این که معاویه سخنی بگوید، همین مردم به

---

مسلم از احضار شدگان می‌خواست تا آنان به عنوان اینکه برده و بنده یزید باشند با وی بیعت کنند. چهره‌های شناخته‌تر این رخداده اسفبار عبارتند از:

۱) ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. ۲) دو فرزند از زینب دختر ام سلمه. ۳) ابوبکر بن عبدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. ۴) معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر (ص) در فتح مکه). ۵) فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب. ۶) ابوسعید خدری (از صحابه پیامبر (ص) که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). ۷) عبدالله بن مطیع.

نشانه مخالفت، روی‌شان را به امام ترش کرده و از او دور شده بودند:

وَإِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بِشِرِّ مَن ذَلِكُمْ النَّارُ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (حج ۷۲) و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، در چهره کافران آثار انکار مشاهده می‌کنی، آن چنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آنها می‌خواند حمله کنند! بگو: آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؛ همان آتش سوزنده [دوزخ] که خدا به کافران وعده داده و بد سرانجامی است.

پس از سه روز، مدینه از نفس افتاده و خون مردم تا مرفق شامیان بالا آمده بود. جامعه‌ای که به عالم و صالح خود پشت کرده بود، گرده‌اش با بلا می‌شکست. از حدود خدا، برج و بارویی نمانده بود تا شامیان را زمین گیر کند. مردم مدینه تازه فهمیده بودند که با گناه یزید شریک شده‌اند، با طناب بدعت به چاهی افتاده‌اند که بیرون آمدنش ممکن نیست. صحابه و غیر صحابه، مهاجر و انصار، همگی که سال‌ها به معاویه سر فرود آورده بودند تا امام حسن (ع) را نبینند و از ترس یزید، امام حسین (ع) را تنها به کربلا روانه کرده بودند، از بیگانگی با خاندان پیامبر (ص) خلعتی دوخته و به شام فرستاده بودند

و معاویه را با رضایت و خلعت‌های‌شان رضی الله، خطاب کرده و به مصداق: «هر کس کار زشتی را زیبا بداند، در گناه آن کار زشت، شریک می باشد.»<sup>۷۶</sup> آبروی‌شان را به پای شامیان مست ریخته بودند. برای همین بود که یزید، نه چون دزدان و راهزنان، بلکه چون شاهان پیل سوار، در روز روشن، چشم برهم زدنی، خاک شهر بی امام را به توبره کشید و بمانند پدران‌ش، حکم بردگی را از گردن‌شان آویخت.

«سپاهیان بی نزاکت شام، پرده دریدند، هزار وهفتصد نفر از بزرگان و ده هزار نفر از اهالی مدینه را سر بریدند...»<sup>۷۷</sup> و تاریخ نوشت که جامعه‌ی بی امام و احکام بدون امر به معروف و نهی از منکر یعنی، بلا.<sup>۷۸</sup>

«و اگر روی برگردانید من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم و خداوند گروه دیگری را جانشین شما می‌کند و

---

۷۶ - بحار الانوار ج ۷۸ ص ۸۲

۷۷ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۸۵

۷۸ - امام رضا (ع) از رسول خدا (ص) نقل می‌کنند: «اذا امتی تواکلت الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فلیأذنوا بوقاع من الله تعالی»، «وقتی امت من امر به معروف و نهی از منکر را به یکدیگر واگذاشتند، پس آماده جنگ با خدا و نزول بلایی شدید از او باشند.» کلینی، ج ۵، ح ۱۳، ص ۵۹.



شما کمترین ضرری به او نمی‌رسانید پروردگار من حافظ  
و نگاهبان هر چیز است.» (هود ۵۷)



## غریب مکه

امام از راست‌ترین راه‌ها، به مکه می‌رسد<sup>۷۹</sup> و می‌خواند:

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ  
السَّبِيلِ.<sup>۸۰</sup>... امیدوارم که پروردگارم مرا به راه راست  
هدایت کند»

می‌خواهد تا منبر جدش را در جمع حاجیان برپا کند. از امر به معروف، برگی تازه بگشاید و به فرموده‌ی جدش و پیامبرش، به چیزی که خداوند متعال دوست دارد، دعوت کند و از چیزی که خداوند متعال بدش می‌آید نهی کند تا بلکه بندگان خدا محبوب خدای شان شوند و خدای شان آنان را محبوب خود گرداند.

---

۷۹ - سوم شعبان سال ۶۰ هجری (ورود امام حسین (ع) و همراهانش به مکه)

۸۰ - سوره قصص، آیه ۲۲.

امام را در مکه همه می‌شناسند! امام دست بیعتش را به سوی مجاوران و زائران شهر خدا دراز می‌کند. آنان ملتسمانه امام را دعا می‌کنند!<sup>۸۱</sup> ولی دعوت به جهاد و عمل به فریضه شریف را نمی‌پذیرند.

امام طومار معرفت را می‌گستراند. خبر موثق از هجمه ملخ‌های شامی می‌دهد که خواهند آمد و دنیا و آخرت‌شان را خواهند خورد. از مکیان می‌خواهد از بلای یزید برائت بجویند و آل عبا شوند.

صحابه و تابعین شتاب می‌کنند! احرام‌های شان را سفت می‌بندند اما هروله کنان از امامت دور می‌شوند. آب زمزم می‌نوشند ولی چون تشنگان، له‌له می‌زنند. در طواف‌شان، آیین کعبه را دور می‌زنند! ولیکن جهل و جهادشان از هم تمیز داده نمی‌شود. نمی‌دانند و نمی‌شنوند، که لشگری از شام در راه است، خنجرهایی عریان دارند تا حجاب عالم و آدم را بدرند، نه سنگ سیاه مگه، بلکه

---

۸۱ امام و یارانش در شب جمعه سوم شعبان سال ۶۰ هجری قمری وارد شهر مکه شدند. «هنگامی که امام وارد مکه شد، مردم شهر بسیار خشنود شدند و حتی ابن زبیر، که خود داعیه رهبری داشت در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می‌کرد. مکه پایگاه دینی اسلام بود و طبعاً توجه بسیاری را به خود جلب می‌کرد. در آنجا امام با افراد و شخصیت‌های مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود با یزید را بیان می‌کرد. در همین روزها که دمشق نگران کسانی بود که بیعت نکرده و در حجاز بودند، در کوفه حوادثی می‌گذشت که از طوفان سهمگین خبر می‌داد.

می آیند سر مهربان ترین بنده خدا را با خود بُرده باشند. امام درمی یابد که در مکّه نیز از غدیر نشانه ای نمانده و آیه های قرآن به نیکی فهمیده نمی شوند.

از آن همه نیکی های دین، آن هایی را برداشته اند که به جان زن و فرزند و شترهای شان خطر نمی رساند. گویی امویان، شراب شیطان<sup>۸۲</sup> بر لقمه ها و چشمه های شان ریخته بودند که همگی وارونه می شنیدند. آیه نمی شناختند و آیینی را پاس نمی داشتند. امام در عرفه، در مشعر، معرفتی نمی یابد. در منی، مؤمنی نمی بیند که به جانشینی خدا ایمان داشته باشد:

«هر کس امر به معروف ونهی از منکر کند، جانشین خدا

در زمین است.»<sup>۸۳</sup>

در همه جا، می بیند که مکیان نیز به سبک آل سفیان بد نماز شده اند، آمده اند در حج بندگی، چشم بر کنیز زادگان بپوشانند، و تبسم بر ستم اموی را تازه کنند. سگّه بیاورند و خلعت ببرند. دور بگیرند و از خودشان دور شوند.

---

۸۲ - امام صادق علیه السلام می فرماید : طمع، شراب شیطان است که به دست آن دشمن خطرناک به کام دوستان خاصّش ریخته می شود و هر کس از این شراب مست شود، به هوش نمی آید تا در جهنم و عذاب الیم حق، در کنار شیطان دیده بگشاید و به هوش آید و معلومش گردد که چه بلای غیر قابل جبرانی به سرش آمده.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا  
 الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ  
 غِيًّا» (مریم ۵۹)؛ آنگاه، پس از آنان جانشینانی  
 بر جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از  
 هوس‌ها پیروی کردند، و به زودی سزای  
 گمراهی [خود] را خواهند دید.

امام با دستان خالی خود، می‌رود از حاجیان دست بیعت بگیرد،  
 می‌بیند حال دست دادن به همدیگر را نیز ندارند. در مشعر، محشر  
 پیا نمی‌کنند. در هروله‌ها، حواس شان آن قدر جمع هوس‌های شان  
 است که صدها، خنجر عریان زیر احرام‌ها را نمی‌بینند.

عالمانی را می‌بیند که پشت سر امرای حج راه می‌افتند و به زیارت  
 خانه خدایی می‌روند که پیامبر خدا، حاکمیت و حکمیت‌شان را  
 حرام دنیا و آتش آخرت خوانده بود.

در طواف به محدثانی برمی‌خورد که احرام بسته اعتراف می‌کنند که  
 از جدت شنیدیم تو کشته خواهی شد و سپس پشت به امام، رو به  
 شام می‌گیرند تا بروند و در گناه یزید شریک شوند.

«اقامه امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از جامعه است،  
 لذا از رسول خدا (ص) نقل شده است که اگر معصیت  
 مخفیانه انجام گیرد، فقط به عاملش ضرر می‌زند ولی اگر

آشکارا صورت بگیرد و کسی هم برای دفع و تغییر آن

برنخیزد، ضررش متوجه کل جامعه می‌گردد»<sup>۸۴</sup>

ایمان‌هایی را می‌آزماید که در دست انسان‌ها، چون ساقه‌های خشکیده، تاب می‌خورند و چون گاه در بازارها به باد داده می‌شدند. عهدنامه‌های اخوت را می‌یابد که در کنج خلوت‌ها، خوراک مورپانه‌ها می‌شدند.<sup>۸۵</sup>

---

۸۴ - حر عاملی، ج ۱۱، ح ۱، ص ۴۰۷

۸۵ - اولین شعار رسول اکرم (ص) هنگام ورود به مدینه و پیش از ساختن مسجد و پرداختن به امور عمرانی درباره اخوت دینی بود که فرمود: «تاخوافی الله اخوین اخوین» (بحار ج ۳۸ ص ۳۳۶) یعنی همه شما دو به دو در راه خدا برادر یکدیگر شوید. آن حضرت با ایجاد عقد اخوت بین مومنین و بین خود و حضرت امیرالمومنین (ع) و نیز بین دو قبیله «اوس» و «خزرج» اتحاد و هماهنگی را تحقق بخشید. این شعار در آغاز تاسیس حکومت مطرح شد و زمانی که حکومت اسلامی در سال‌های هشتم و نهم در مدینه مستحکم گردید و جریان فتح مکه پیش آمد و مسلمانان توانستند بر شبه جزیره عربستان فایق آیند آن حضرت در حجه الوداع و در آخر عمر شریف خویش سخن از حفظ وحدت را به میان آورد و فرمود: «المسلمون اخوه تنکافی دمائهم و هم ید علی من سواهم یسعى بذمتهم ادناهم» (بحار ج ۷۰ ص ۲۴۲)

یعنی مسلمانان با هم برادرند خون‌هایشان همسان یکدیگر است و خون هیچ کس ارزشمندتر از خون دیگری نیست پیامبر اکرم (ص) براساس همین اخوت ایمانی خود و حضرت علی (ع) را «پدر مومنان» و امت اسلامی معرفی می‌کند «انا و علی ابوا هذه الامه» (بحار ج ۱۶ ص ۹۵) چه اینکه قرآن نیز همه

کاخ هایی را می بیند که از برکت پول زائران بالا رفته و کلاه عقل از سر آدم ها می اندازند. از کنار منبری می گذرد و می شنود که در صحن حرم، امامزاده را نصیحت می کند و حلال را به حرامزاده نسبت می دهد.

به مردمانی می رسد که سلام بر او می دادند ولی در مقام اسماعیل، بیاض یزیدی را می خواندند و سپس چشم از همه و همه چیز فرو می بستند و جز قلدح یزید، به هر پاکی می تاختند.

«مفاسد آشکار شده، نه انکار کننده و تغییر دهنده ای پیدا می شود و نه بازدارنده ای به چشم می خورد، آیا با این وضع می خواهید در دار قدس خدا و جوار رحمتش قرار گیرید و عزیزترین اولیائش باشید؟ هیهات! خدای را درباره بهشت جاویدانش نمی توان فریفت و هیچ کس قادر به جلب رضایتش نیست مگر با اطاعت از او. خداوند آمرین به معروف را که خود ترک کننده معروفند و نیز نهی کنندگان منکر را که خود مرتکب آن می شوند لعنت می کند»<sup>۸۶</sup>

---

مؤمنان را فرزندان حضرت خلیل الرحمن (ع) می داند: «مله ایبکم ابراهیم هوسماکم المسلمین من قبل» (حج ۷۸) تفسیر موضوعی (قرآن در قرآن)، ص



از بس با مستحبات خود مشغول بودند که یادشان نمی‌آمد که عمل به قرآن را واجب بشمارند. بدین سان تلاوت‌های امام در پندار امت کارگر نمی‌افتد، امام تا می‌تواند قبل از کربلا بر بالای مردم مدینه و مکه، صحابه و تابعین می‌گرید، تجربه‌ی خار در چشم پدرش را هزار بار می‌آزماید.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا  
(فرقان، ۳۰).

رسول اکرم به محضر پروردگارش چنین شکوه می‌دارد که: امت من این قرآن انسان‌ساز و حیات‌آفرین را به تعطیلی کشانده و از زندگی فردی و اجتماعی خویش جدا کرده‌اند. در واقع، قرآن از جامعه فاصله گرفته و متروک شده است.

یقین می‌کند که با مهجوریت قرآن بود که دشنام‌ها را چون دشنه بر سینه‌اش فرود آوردند، با فحاشی و ناسزاگویی حرمتش را شکستند. دشنام‌ها را با جعل احادیث تیز ساخته و از بالای منبرهای محمدی، اهل بیت پیامبر را تیرباران کردند.

غربت مدینه تکرار می‌شد. از کنار دل‌های سرد و کرخت شده گذشت و دید که دین به سان مظلومی که آن را در میان سلیقه‌ها و

---

آرزوها به دار بکشند، بی صدا و سر در گریبان است و امت با پیله های مصلحت، آن را از رmq می اندازند.

از پدرش شنیده بود دین آن زمان از نهایت باز می ماند که دینداران، نگاه سرد به امور **منکر** داشته باشند و هلاکت امت از این نگاه آغاز می شود.

« برخی از شما برای جلوگیری از بدیها، نه از دست و نه زبان و نه قلب خود استفاده می کند، که او مرده ای در میان زندگان است»<sup>۸۷</sup>

امامی که از آن همه هیبت شامیان نترسیده بود به خود می لرزد که مبدا در جمع این امت، خون قوچ و خون آدم، از هم تمیز داده نشود و امت، امانت را نشناسد و حرمت حرم را نفهمد.

«ای پسر زبیر (عبدالله بن زبیر) پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه، احترام آن شهر شکسته خواهد شد. نمی خواهم آن کبش و قوچ، من باشم ... اگر در کنار فرات دفن شوم، برای من محبوب تر از اینکه در آستانه کعبه دفن شوم.»<sup>۸۸</sup>

مکه در مقابل سکوت امت و سکه اندوزان اموی، بی پناه بود و امام در جمع آن همه مسلمان، غریب.

---

۸۷- غررالحکم

حرم تحمل دیدن قتل و خون خدا را نداشت، حرم و حره می‌رفتند سرنوشتی همسان بیابند. حیل‌های اموی در مکه، همه درها را بسته و همه‌ی مناظر الهی را متروک ساخته بود.

کفر، حریف امام نبود، امام طعم تلخ این غربت را در مدینه، چشیده بود، کوران و کرانی را دیده بود که در فاصله بقیع تا قبر پیامبر، صد بار گم می‌شدند. در شنیدن ناله‌های مادرش، هزار بار به تردید افتاده و مثل گنگ‌ها و منگ‌ها، دستارشان را سپرده بودند به قدرت‌ها، تا هر جا که مصلحت بدانند، دستی از آن بیرون آورند.

امام در مکه، نیز غریبانه طواف می‌کند و سایه بانی برای فهم معارف نمی‌یابد. عمال یزید، سایه به سایه‌ی امام می‌آیند، شمشیرها و خنجرها از هر آستینی بیرون می‌زنند تا خون بریزند و حرمت حرم را برای همیشه بشکنند.<sup>۸۹</sup>

از دیگر سو، تخم نحس نفاق زبیری در آن جا، جوانه می‌زند، مردمانی که فتنه‌ی صفین و نهروان را راه انداخته بودند،

۸۹ - فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا (آل‌عمران آیه ۹۷)

رسول خدا(ص) در روز فتح مکه فرمودند: خداوند مکه را از روز پدید آوردن آسمان‌ها و زمین حرم قرار داد و حرمت آن تا روز قیامت پابرجاست و برای احدی قبل از من و همچنین بعد از من این حرمت برداشته نشده است و فقط برای ساعتی از روز این اجازه به من داده شد. که منظور همان ورود مسلحانه و با هیبت به شهر مکه در وقت فتح آن و بمنظور ایجاد امنیت و در جهت تسلیم مشرکین قریش بوده است.

از ناراست‌ترین راه آمده و حرم نشین شده بودند تا جرّمی باشند و یزید بیاید به بهانه‌ی آنان، خانه خدا را سنگباران کند. امام در مدینه مطمئن می‌شود و در مکه مصمم؛ که برای مقابله با بدعت و نفاق، چاره‌ای جز جان خود و اهل بیتش ندارد. چون بیت خدا هم در چنبره کفر یزیدی و نفاق زبیری نا امن بود. ناگزیر بعد از فرمان تذکر لسانی، *يَعْطُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ*، دست برقبضه‌ی *كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ* می‌برد و گرنه، قتلش برای اهل نفاق، فضیلتی، چون حج تلقی می‌شد.

این فضیلت جویی‌ها در تاریخ زیادند. چنین بدلیاتی هستند که در بازار مشترک بدعت و نفاق، چشم برهم زدنی، یزید را امام می‌کنند و صحابه‌های صاحب نام را پس از سال‌ها عبادت، عبد کسانی می‌سازند که به جای بوسه بر بارگاه الهی، بوسه بر پای حجاج‌ها (حجاج بن یوسف) می‌زنند. با این نخبگان، امام نمی‌توانست به رسم راستین، پرده از راز ناراستی، بدعت و استکبار اموی بگیرد.

« پسر (یزید)، عبدالله بن عمر، اگر چه از بیعت امتناع ورزیده است ولی دلش با تو است، قدر او را بدان و از خود مران.»<sup>۹۰</sup>

یزید زنده است و به یاد می آورد که چگونه طمع، ریشه‌ها را می‌سوزاند و به دست سردار حسن (ع)، شمشیر، به جام همسر امام، زهر و به دست ابو هوس‌ها، قلم جفا می‌داد.<sup>۹۱</sup>

یزید نقشه‌ای در سر و خزانه‌ای پر دارد. کنیزکانش به دور از حرمت حرم، جام نحسش را سرریز می‌کنند. رؤسای قبایل را فرا می‌خوانند و بی‌بهبانه سکه می‌بخشد.

---

۹۱ - جعهده دختر اشعث بن قیس و همسر امام حسن مجتبی با وعده یکصد هزار درهمی معاویه، سبط اکبر پیامبر و کسی را که با او زندگی مشترک داشت به شهادت رسانید. سمره بن جندب با گرفتن چهارصد هزار درهم، حاضر شد بگوید آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (بقره ۲۰۷) درباره عبدالرحمن ابن ملجم مرادی (قاتل حضرت علی(ع)) نازل شده است. از کوفه که پایگاه شیعه بود ده نفر با گرفتن سی هزار درهم رشوه از مغیره بن شعبه (والی کوفه) به شام سفر کردند و معاویه را تشویق نمودند یزید فاسق و فاجر را روی کار آورد. یکی از شاعران به نام مسکین دارمی برای چند درهم صله معاویه، ولیعهدی یزید را چنین سفارش کرد: ای پسران خلفا آرام گیرید که خدای رحمان خلافت را هرجا بخواهد قرار می‌دهد و هرگاه منبر خلافت شام از صاحب خویش خالی گردد این یزید است که امیرمؤمنان خواهد بود. (الاعانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۲، ص ۲۲۸) کار به جایی رسید که خود معاویه از این کارها به شگفت درآمد و گفت: راستی چقدر دین برای مردم بی ارزش و ارزان گردیده است! (الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۰۸) پاسدار اسلام، دی ۱۳۸۷ - شماره ۳۲۵. غلامرضا گلی زواره

به ممالک، خلعت می‌فرستد، از بزرگان و متنسکان قول می‌گیرد تا در ایام حج برات بگیرند و از شیطان برات نجویند. بخشش‌هایی که در نزد اهل غدیر، خدعه بود و حکم گوشت حرام را داشت.

النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ» (مردم، بیش از آنچه به پدران شان شبیه باشند، به رهبران شان شبیه‌اند)<sup>۹۲</sup>.

معاویه با این لقمه‌ها، امت را از اصالت انداخته و صلّه رحمت را در نطفه‌ها خشکانده بود. سکه‌ها علف‌هایی بودند تا بندگان خدا را روبراه سازند.

«به خدا سوگند، من (معاویه) با شما نجنگیدم تا نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج به جای آورید و زکات بدهید! من تنها از آن رو با شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم و بر خلاف میل شما به خواسته‌ام رسیدم.»<sup>۹۳</sup>

یزید یارگیری می‌کند. عبدالله بن عمر از جمله‌ی یاران اوست. کسی که از او ۱۷۰۰ حدیث نوشته‌اند و مَهرش در پای احکام مسندها، سند شده است. همان محدثی که بیعتی رنگارنگ دارد. در دوره خلافت امام علی (ع)، از امام باز می‌ماند و با معاویه دست می‌دهد و در بیعت با یزید، همه‌ی شنیده‌هایش را خرمن کرده و رضامندانه، جفا بر پیامبر را مهر می‌زند:

---

۹۲ - قال علی (ع) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۶

۹۳ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۶

«من (عبدالله بن عمر) بالاتر از این عذر و پیمان شکنی نمی دانم که با کسی بیعت کنند و سپس به جنگ او برخیزند و لذا اگر بدانم هر یک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفین او حمایت کرده‌اید، رابطه‌ی من با او قطع خواهد گردید.»<sup>۹۴</sup>

او در حج عمره وقتی به امام حسین (ع) می‌رسد، منشور نفاقش رنگی دیگر می‌گیرد و می‌گوید :

«من از رسول اکرم (ص) شنیده‌ام، حسین کشته خواهد شد و اگر مردم، دست از یاری او بردارند به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید...»<sup>۹۵</sup>

سپس با عذر از همراهی امام، راه مدینه را می‌گیرد و در تسخیر مدینه، یزید را امام می‌پندارد تا به وقتش پای حجاج بن یوسف بیوسد و مرشد اموی‌ها بماند.

امام غریبانه در مکه متوقف می‌شود و سر از سجده بر نمی‌دارد و استغاثه‌اش را آرام آرام بالا می‌برد. با کثیرالاحتیاط‌هایی که سر اخلاق را در کنار سجاده شان می‌بریدند تا به پیشگاه یزید ببرند، معلوم بود که امامت از رونق می‌افتاد و مردم سر و دست می‌شکستند

---

۹۴ - به نقل از کتاب از مدینه تا کربلا. محمدصادق نجمی

تا در لشگر ابن زیاد نام بنویسند و سینه عباس و اکبر را بشکافند.  
عَمَله شام شوند و برکاروان زینب(س) بتازند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ  
(ممتحنه، ۱) ای مؤمنان، دشمن من و دشمن خود را به  
ولایت بر نگیرید.»

یزید، عمرو بن سعد عاص امیرحاج خود را مسلح می کند تا احرام  
بپوشد و در هر جای حرم که باشد امام را از مسیر حاکمیتش  
بردارد. مردم فوج فوج وارد مکه می شوند. امام از میان آن همه موج  
انسانی، دستی برای یاری دین نمی یابد و لیکن عبدالله‌هایی را  
می بیند که از دین ارتزاق می کردند، کلام نبوی بر زبان داشتند و به  
فتوای یزید، اقامه‌ی دین می کردند.

این روزگاری است که جز مؤمن بی نام و نشان از آن  
رهایی نیابد، در میان مردم است او را نشناسند، و در میان  
جمعیت که نباشد کسی سراغ او را نگیرد، آنها چراغ‌های  
هدایت، و نشانه‌های رستگاری اند، نه فتنه انگیزند و اهل  
فساد، و نه سخنان دیگران و زشتی این و آن را به مردم  
رسانند، خدا درهای رحمت را به روی آنان باز کرده و  
سختی عذاب خویش را از آنان گرفته است. ای مردم  
بزودی زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام چونان ظرف  
واژگون شده، آنچه در آن است ریخته می شود.



ای مردم خداوند به شما ظلم نخواهد کرد و از این جهت تأمین داده است اما هرگز شما را ایمن نساخت که آزمایش نفرماید، که این سخن از آن ذات برتر است که فرمود: در جریان نوح، نشانه‌هایی است و ما مردم را می‌آزماییم.  
(نهج البلاغه خطبه ۱۰۲)

چون همیشه، حاجیان در وقت بین‌الصلاتین، از امرای حج حجت می‌جستند که در حرم، خون پشه برلنگ احرام چه حکمی دارد؟! و امت گوش تا گوش ایستاده به بلاغت و حجت شیخین، دل می‌دادند که از عهده‌ی این مهم بر می‌آیند!

در همان ساعات، عمرو بن سعد بن عاص، یاران اندک و خاندان بنی‌هاشم را در کمان تهدید جمع می‌کرد تا در آخرین پرده لیبک، خون خدا را بریزد! امام به قصد عاشورا، حج را مفرده می‌کند و از شهر خدا به سمت ساحل شهادت راه می‌افتد. در عرفه، باکلامش، آتش به جان امت می‌اندازد و زمین را به آسمان می‌سپارد. ولیکن مردم آن چنان، زینت زمانه را ضمیمه‌ی سجاده‌های‌شان کرده بودند که با وجود ملکوتی‌ترین فریاد، سری به سوی آسمان بلند نمی‌کردند و تقوی را با تقیه، معامله می‌نمودند و می‌گفتند ضمانت آسمان نسبه است.

«خدایا! مرا به که و او می‌گذاری؟ آیا به خویشاوندی که پیوند خویشاوندی را خواهد گسست؟ یا به بیگانه که بر

من بر آشتد؟ یا به کسانی که مرا به استضعاف و استعمار  
کشاند؟ در صورتی که تو پروردگار من و مالک سرنوشت  
منی؟»<sup>۹۶</sup>

امرای حج یزید و جاعلین‌اش در چهار ماهی که امام در مکه بود  
مردم را چون همیشه با احکام مربوط به خون پشه و گوشت خنزیر،  
مشغول کرده بودند تا خون امام در خانه خدا را حرام ندانند!! در  
جامعه ای که امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شده  
باشد، اینگونه آدم‌ها سرسنگین می‌شوند و با هر بها و بهانه‌ای به  
روزگار باج می‌دهند. برای فراموشی ستم، از لذت‌های آنی، نشئه ای  
می‌سازند و با تار سازش، کوک می‌شوند و به جای شکیبایی در  
امتحان الهی، بر طبل شک می‌نوازند.

به همین خاطر امر به معروف و نهی از منکر را چشم دین و باب  
شهادت خوانده‌اند. اگر این چشم بیدار نباشد، خیر و شر دیده  
نمی‌شود تا جهاد اتفاق بیفتد و جامعه به نابینایی می‌ماند، که دوست  
و دشمن را نمی‌شناسد و مثل کوران نه راه تازه و نه حیات تازه  
می‌یابد و نعمت و نعمت را از هم تمیز نمی‌دهد.

خداوند می‌فرماید: «از مردمان نترسید و از من بترسید.» و  
می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که  
امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.» و خداوند بدین

سبب سخن خود را با امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فریضه‌ای از سوی خود آغاز کرده که آگاه بوده است چون این فریضه ادا گردد و برپا داشته شود تمام فرایض و واجبات دیگر، از آسان و دشوار برپا داشته شوند، و این از آن روست که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه با رد مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم درآمدهای عمومی و غنیمت‌های جنگی و جمع‌آوری زکات و صدقات از جای خود و صرف آن در جای خود.<sup>۹۷</sup>



## حرم بی امام

امام در مکه، با مردمانی مواجه شده بود که چون کوران، دور خانه خدا طواف می‌کردند. آیین‌های مهجور مانده نمی‌توانستند، قد معروف و منکر را در خود نمایان سازند. امام مایع حیاتی نمی‌یافت که غبار کدورت از آئینه دین برگردد. چون مردم، طعم امامت را نمی‌چشیدند، قیام او را طعنه به دین می‌دانستند و حقیقت دین، بمانند برف در تموز حجاز ذوب می‌شد.

و من از آن رو بر شما بیمناکم که شما برای شکسته شدن برخی از پیمان‌های پدران‌تان به هراس می‌افتید و نگران می‌شوید، اما به چشم خود می‌بینید که پیمان‌های الهی شکسته شده و قوانین دینی زیر پا گذاشته شده است، ولی هراس نمی‌نمایید؛ و نیز پیمان‌های رسول خدا، خوار و بی‌مقدار گشته است و شما اهمیت نمی‌دهید و کوران و لالان و زمین‌گیران در هم می‌سرزمین‌های اسلامی وانهاده مانده‌اند و بر آنان ترحمی نمی‌شود و شما در خور مسئولیت خویش و در حد توانایی خود، کاری نمی‌کنید و نیز بدان کس که در این جهت کار می‌کند، مددی نمی‌رسانید و با سازش و همکاری با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید. تمام اینها از آن چیزهاست که خداوند

شما را مأمور به جلوگیری فردی و همیاری جمعی برای جلوگیری از آنها کرده است و از آن غافلید.<sup>۹۸</sup>

امام درمکه، فرموده بود اگر هیچ نیابم، کام حقیقت مهجور دین را با خون خود سیراب خواهم ساخت و غبار از گرداگرد دین خواهم شست. امت با شنیدن سخنان امام، طواف مستحبی به جا آورده و او را به تمکین فرا خوانده بودند!

«برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابان‌ها، در سرزمینی در میان «نواویس» و «کربلا» اعضای مرا قطعه قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر و انبان‌های خالی خود را پر می‌کنند»<sup>۹۹</sup>

---

- تحف العقول عن آل الرسول؛ ص - ۲۴۰. خطبه امام حسین (ع) در منی

۹۹ - لهوف ص ۵۳

حادثه کربلا چنان در قلوب نفوذ کرد که بسیاری از بزرگان اهل تسنن آن را در قالب شعر مطرح ساخته، اندوه خویش را ابراز کردند. امام شافعی که در دوستی اهل بیت زبازد است، درباره نهضت کربلا چنین سروده است: حسین(ع) کشته‌ای بی گناه است که پیراهن او به خونس رنگین شده و عجب از ما مردم آن است که از یک طرف به آل پیامبر درود می‌فرستیم و از سوی دیگر فرزندان را به قتل می‌رسانیم و اذیت می‌کنیم! اگر گناه من دوستی اهل بیت پیامبر است، پس من هیچ‌گاه از آن توبه نمی‌کنم. اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) در

بازار ابوسفیان، بعد از این خبر، پر از زائر شده بود. مردان، تسبیح‌های شان را انداخته بودند به ته جیب‌شان و زنان، نقاب از صورت و چشمان‌شان برگرفته و ترسیده بودند، سنگ را به قیمت گوهر نخریده باشند! در انگشتر فروشی‌ها چند بار عقیق به دندان کشیده بودند، که مبادا بدل را به اسم اصل، بارشان زده باشند!

با خلوت شدن حرم، امام، خالی بود که از سیمای دین برداشته می‌شد تا امامت نبوی از سلطنت اموی تمیز داده نشوند هر روز که امت از بازار به حرم بر می‌گشتند امام نیز اصالت‌ها و بدعت‌ها را در دور حرم، به تماشا می‌گذاشت و نشانه‌های نعمت و نعمت را بر می‌شمرد. حیف که امت، در خانه پیامبر و در حرم خدا، پیشخوان بزازان را به پیشاهنگ معرفت ترجیح می‌دادند.

امام از بازمانده‌های راه خدا سخت می‌ترسید و بارانی از آیات را بر بندگان الهی، می‌باراند. با قد کوتاه‌ترین‌شان، قامت کلامش را می‌شکست تا بلکه این بیمار دلان بیدار شوند.

«چرا دانشمندان و عالمان دین، آنان را از سخنان گناه آلود و خوردن مال‌های نامشروع باز نمی‌دارند چه زشت است کاری که می‌کنند (مائده ۶۳)

---

روز محشر شفیعان من هستند و اگر نسبت به آنان دشمنی داشته باشم، گناهی نابخشودنی است

یزید نیز در سر شام و لمیده روی متکاهای مخملی، سکوت امت را می‌شنید و بوزینه‌اش، ابو قیس را صدا زده و از کنیزکانش می‌خواست تا جام «سرجون»<sup>۱۰۰</sup> را لبریز کنند. در دیگر سو، امام، در شهر ایمان، شهر ابراهیم، به دور از چشم رفاه زدگان امت، با همه‌ی غصه‌هایش، قصه‌های قرآن را، عهدها و میثاق امامت و نبوت را، نشانه‌های منکر را، آداب و آیین معروف خدای ناز را با آیه *لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب*، صلا می‌زد اما از هزاران زائر احرام به دوش، جز چند نفر، از اقربای هاشمی به او نمی‌پیوستند!<sup>۱۰۱</sup>

این جفا طبیعی بود در طول ۵۰ سال، سبک زندگی، بسیار سبک شده بود و آن چنان که امت می‌توانست گناه هر حرامی را به دوش بکشد. فساد و انحراف را بخشی از اقتضای روزگارشان پندارد و با چشمان بسته از میان هر گناهی بگذرد تا در کنار مال و فرزندانش، یک روز بیشتر خرناسه بکشد.

---

۱۰۰ - مستشار رومی مسیحی یزید که در واقعه عاشورا مشورت می‌داد.

۱۰۱ - آنطون بارا (مسیحی) : اگر حسین از آن ما بود ، در هر سرزمینی برای او بیرقی بر می افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین به مسیحیت فرا می خواندیم .



بر امت خویش، بیش از همه چیز از شکم پرستی،  
پرخوابی، بیکارگی و ضعف در ایمان بیمناکم . (نهج  
الفصاحه)

سبک زندگی نبوی به دست امت برچیده می‌شد و گرنه برای  
هوشیاری جامعه‌شان، بیدار دلانه می‌شتافتند و در وقت جابجایی  
ارزش‌ها، قد راست می‌کردند.

اگر امت، پشت قرآن را، پیامبر را، خالی نمی‌کردند مطمئناً خال  
عصمت را از خال نکبت و امام نور را از امام نار، تشخیص  
می‌دادند.

وا اسفا که چشم امید دین، فروغی نداشت. چون امتش، چشم از  
حرام می‌بستند و ترک محرّمات را به زبان می‌آوردند و در خلوت  
به باد می‌دادند.

ولی من هستم. امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به  
اسلام و دین است؛ منتها دعوت زبانی تنها نه، صرفاً اینکه  
«ای مردم بیاید و مسلمان شوید!» و «اسلام خوب است»  
و «به بعضی شبهاتتان پاسخ بدهیم» و تمام! اما نهی از  
منکر با «رد مظالم و جبران همه‌ی بی عدالتی‌هایی که  
می‌شود» شده است؛ و نه صرفاً گفتن اینکه «عدالت خوب  
است» و «ظلم بد است». یعنی در برابر ظلم و ستم‌هایی که  
شده، ایستادن و آنها را عقب زدن. جبران بی عدالتی‌ها،

وظیفه‌ی عملی شماست. باید درگیر شوید و با ستمگران، چشم در چشم بایستید و بگویید: «نه!» باید انتقاد و اعتراض کنید و یقه‌شان را بگیرید. تقسیم عادلانه بیت‌المال و اموال عمومی و توزیع عادلانه‌ی ثروت، حکم خداست. گرفتن مالیات از ثروتمندان و هزینه کردن آن به نفع فقراء، ادامه همان تکلیف است. شما گروهی هستید که به آدم‌های خوب مشهورید و عالمان دین خوانده می‌شوید؛ به خاطر خداست که در نزد مردم هیبت دارید و هم بزرگان و هم ضعفا از شما حساب می‌برند.<sup>۱۰۲</sup>

امت با رضایت به گناه‌ها و منکرات، خودش را به وعده‌ای می‌فروخت، با سکه‌ای دل می‌باخت، زن و فرزندش را به بهشت ترجیح می‌داد، به امید تاراج خیمه‌ای<sup>۱۰۳</sup> کوچک، خیرات و برکات

۱۰۲ - تحف العقول عن آل الرسول؛ ص- ۲۴۰. خطبه امام حسین (ع) در منی {باویرایش}

۱۰۳ - سپاهیان عمر بن سعد زنان را از خیمه‌ها بیرون نموده و آتش در آن افکندند، که زنان به بیرون دویدند در حالی که جامه‌هایشان ربوده سر و پای آنها برهنه بود! آنگاه یک مرد پستی از سپاه دشمن به ام کلثوم یورش برد و گوشواره او را به در آورد! و آن خبیث در حالی که می‌گریست متوجه فاطمه بنت الحسین گردید و خلخال از پایش کشید! دختر امام حسین علیه‌السلام با تعجب به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟! او در پاسخ گفت: چگونه نگریم در حالی که اموال دختر رسول خدا را غارت می‌کنم! فاطمه بنت الحسین چون این عظوفت

بزرگ الهی را آتش می‌زد، ایمانش چنان پای لرز داشت که دم به دم، عقیده‌اش را محضرم می ساخت.

«شما مصیبت بارترین مردم هستید، زیرا از مسئولیت‌های عادلانه و آگاهانه دست کشیدید و علت همه گرفتاری‌ها آن است که زمام امور و اجرای احکام به دست علمای الهی باشد که در رعایت حلال و حرام خدا امین هستند»<sup>۱۰۴</sup>

امتی که در جزیره العرب بود و یا آنان که به طواف و زیارت می‌آمدند، چون مردگانی، هرگز از حرم لطیف الهی، رایحه‌ای از بندگی استشمام نمی‌کردند تا عطر ریحانه نبی را در حرم شنیده باشند. آن چنان از وادی شهادت فاصله داشتند که در وقت قربانی، قصد قربت یادشان می‌رفت و جوان بهشتی را تنها به دم تیغ شیطان می‌سپاردند. بهشت شان در طول ۵۰ سال، بایر شده بود. رضایت خدا دیگر سبزینه‌ی آمال‌شان نمی شد. اموال‌شان بوی ستم می داد.

---

را دید به او گفت: پس چنین مکن! آن مرد گفت: هراس دارم دیگری آن را بردارد! پس آنچه در خیام از اموال و امتعه بود به یغما بردند. شمر قطعه طلائی را در خیام یافت و آن را به دخترش داد تا برای خود زیوری بسازد! آن طلا را نزد طلا ساز برد و چون آن طلا را در آتش گذاشت از بین رفت! (امالی شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۲۰۹- حیاة الامام حسین، ۳/۱۳۰).

«ای مردم، شما، ستمگران را در مقام و منزلت خود جایگزین ساختید و امور دین خدا را به دست آنان سپردید و آنان به اشتباه عمل می کنند. از مرگ فرار کردید و عاشقانه به زندگی گذرا دل نهادید»<sup>۱۰۵</sup>

وقتی همه خاموش و دل مشغول، در کورسوی عشوه‌های دنیا، فخر و مباهات شان را به همدیگر تعارف می کردند؛ امام از عرفه با لشگر کوچکی از محبوبترین بندگان خدا، کشتی نجات را به سمت نقطه‌ای معین رها ساخته بود و مکیان در فاصله‌ای معین با مراقبت از دامان و دودمان شان برگشته و به کار و بازارشان پرداخته بودند. حق داشتند! در طول ۵۰ سال، امر به منکر شنیده بودند ولیکن خصلت منکر، شده بود، مسلک شان. حدی از حدود خدا جاری نشده بود که حیا از آن سیراب شود. انصاف تبلیغ نشده بود که حرمت انسان جایگاهی داشته باشد. سایه‌ی حرام، بلندتر از حلال بود.

امام و مؤمنان برخاسته بر منکر، انبوهی از جنود شیطان را پشت سرشان کشیده بودند. مؤمنانی که، شکم‌هایی انباشته از حرام نداشته و ناز دنیا چشم‌شان را خمار نکرده بود.

تا امام از مکه خارج بشود<sup>۱۰۶</sup> پیروان باطل، حلقه‌های‌شان را در کوفه تنگ‌تر می‌کنند. عجب اتحاد شومی در نزد پیروان شیطان شکل می‌گرفت همواره رسم روزگار چنین بوده است. اگر باغبان بمیرد، گل‌ها در میان علف‌های هرز، کام‌شان از زهر آکنده می‌شود.

این اتحاد شوم حکایت می‌کرد که زمانه در خلوت غدیر، غدارهای قداره‌بندی را به دنیا آورده تا آمرین به معروف و ناهیان از منکر را مثله کنند در خلوت و جلوت، منادی و مخاطبی برایشان باقی

---

۱۰۶- امام حسین (ع) پس از دریافت نامه مسلم بن عقیل و احساس خطر از دژخیمان یزید، احرام حج خود را به عمره تبدیل کرد و پس از انجام مراسم عمره از احرام بیرون آمد و در روز سه شنبه روز ترویبه (هشتم ذی الحجه سال ۶۰ ه. ق) به اتفاق حدود هشتاد و شش نفر مرد از شیعیان و دوستان و خانواده خود از مکه بیرون آمده و به سوی عراق حرکت کرد. عمرو بن سعید بن عاص از یزید دستور داشت از شام به بهانه‌ی حج با گروهی به مکه بیاید و امام حسین علیه السلام را دستگیر کند و به نزد یزید بفرستد و اگر امام مخالفت کرد، او را بکشد. هنگامی که امام علیه السلام به قصد عراق از مکه بیرون رفت، عمرو بن سعید برادرش، یحیی بن عاص، را به همراه گروهی فرستاد تا امام را بازگردانند. آنها وقتی به امام رسیدند گفتند: «باز گرد، کجا می‌روی؟» امام اعتنایی نکرد و به راه خود ادامه داد. گروه یحیی بن عاص هم با همراهان امام درگیر شدند ولی امام حسین علیه السلام و همراهانش به سختی مقاومت کردند. یحیی چاره‌ای جز بازگشت به مکه ندید و امام حسین و همراهانش هم به راه خود ادامه دادند.



دینداری در دشت های سرخ و سوزان اینگونه رقم نمی خورد و منکر چنان بالا نمی آمد که سر معروف را سر نیزه برده باشد.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ وَ وَاقْتِ مَسْلَطَ مِى شَوَيْد بَه  
کسى رحمى نمى کنيد. (شعراء ۱۳۰)

امام در مدینه و مکه با ابزار زبان به مقابله این نسل دریده برخاسته و با دست چین کردن ابداعات دین سوز، امت را خبر کرده بود. در گذرگاه‌ها ایستاده و تذکر داده بود، در مجلس و محفل دوست و دشمن، از برکات مأموریتش حکایت‌ها، خوانده بود. از سکوت سهمگین امت و سهم خواهی اصحاب دنیا، پرده برداشته و از رواج بی پردگی، بردگی بر شهوات، از ماندگاری گناه در نطفه‌ها و سلاله‌ها، بر حذرشان کرده بود. امام در مدینه و مکه، نگفته بود، شمشیر بکشید و آدم بکشید. فرموده بود، مصلح باشید و منکر را بشناسید. گناه و ثواب را به نیکی از هم تشخیص بدهید، فریب فریبای دنیا نشوید. ترسانده بود که اصحاب قدرت همه‌ی فریبندگی دنیا را در آستین دارند تا شما را با زنان و فرزندان‌تان به اسارت بکشند...

«دنيا فریب‌تان ندهد هر کس به آن تکیه دهد مأیوس شود

و امیدش قطع می‌شود»<sup>۱۰۹</sup>

عاقبت، امت، پشت سر موسای‌شان نیامدند. از دالان فتنه عبور نکردند و در سرزمین بی قید فرعون‌شان باقی ماندند. سرزمینی که در آن جا، نان را به نرخ روز می‌خوردند. با تقیه، همه اموال تقوی را بالا می‌کشیدند. دینی ساخته بودند که آخرت را مزرعه دنیا می‌کرد تادرپنج روز عمرشان آزادانه گناه کنند

با خواب امت، حرم خدا نیز از امام محروم شد و برکت از آنجا نیز بیرون افتاد و جای آن را آتش و منجنیق یزید پر کرد. صد البته اگر در آسمان بسته بماند بر بارش بارانی امید نیست.

باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند. و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند، (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید!

(آل عمران ۱۰۴)

مردمی که در مکه از خطبه‌ی محبوب خدا و پیامبرش، خطر بدعت را نفهمیدند و نتوانستند برای عبور از حرام، حلال را دستاویز خودشان بسازند، در امر به معروف و نهی از منکر، مردد شدند. مصلحت خودشان را به معامله‌ی خدای شان نبردند، زبان‌شان را با سکه گشودند و چشم‌شان را با سکوت بستند، تصور کردند، حرام تا ابد در رگ و پی‌شان باقی می‌ماند و فرزندان و خزانه‌های‌شان نگهبان آخرت‌شان خواهند بود.



مردم آن اندازه که ، مراعات حال حرامزاده‌ها را کردند در احیای حلال نکوشیدند. احتمال دادند، عمرشان به ازای آرزوهای‌شان دوام خواهد داشت. غافل از اینکه که آنان به شیطان سواری می‌دادند.

شما به زندگی دنیایی چسبیده‌اید و حاضر نیستید از آن جدا شوید. اما بدانید که هر کس در راه خدا کشته نشود، عاقبت می‌میرد. آیا گمان می‌کنید اگر شهید نشوید تا ابد زنده می‌مانید؟ اما اگر شهید نشوید، مدتی بعد با ذلت می‌میرید. شما از دنیا دست بر نمی‌دارید، اما دنیا از شما دست بر می‌دارد. پس ای علمای الهی، تا دیر نشده جان‌تان را در خطر بیاندازید و از حیثیت‌تان در راه دین و ارزش‌ها مایه بگذارید و فداکاری کنید.<sup>۱۱۰</sup>

دیری نگذشت که پس از امام، مکه به بلای مردمانش دچار شد، حرم امن الهی مظلومانه آتش به دامن گرفت. منجنیق‌های یزید، دور تا دور حرم را گرفتند. حمله‌ی یزید، دیگر برای کشتن فرزند پیامبر(ص) در پشت دیوارهای حرم، اردو نزده بود. فرزند عمر که حرم را سپر قدرت خود ساخته بود، بهانه‌ای شد تا یزید و عمله‌اش بیابند کار اولین و آخرین نهاد دین را یکسره کنند. با شهر و حرم بی امام، با سرزمین تهی گشته از فریضه شریف، چنین

---

۱۱۰- خطبه امام حسین (ع) در منی {باویرایش}

کردند و با خبر مرگ یزید، آتش منجنیق‌ها، سراپرده حرم را سوزاندند و رکن رکین عمارت خدا را آوار کردند.

«و این قوم عاد<sup>۱۱۱</sup> بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند و رسولان او را معصیت نمودند و از فرمان هر ستمگر دشمن حق پیروی کردند. به دنبال آنها در این جهان لعنت (و نام ننگین) ماند و در قیامت (گفته می‌شود) بدانید عاد نسبت به پروردگارشان کفر ورزیدند. دور باد عاد، قوم هود، (از رحمت خدا و خیر و سعادت).

(هود ۵۹-۶۰)»

آتش که بر پرده مکه افتاد، شعله‌هایش از باورهای امت، شراره کشید. آتش بیاران معرکه، آمدند تا عقده‌ی سقیفه را بر سر امامت خالی کنند و بلکه با فتح مکه، شکوه پیامبر(ص) را بشکنند.

۱۱۱ - قوم عاد در منطقه ربع الخالی شبه جزیره عربستان زندگی می‌کرده‌اند و بنابر توصیفاتی که قرآن از آنها می‌کند، مردم تنومند و پر هیبت بوده‌اند، تخته سنگ را جابجا می‌کرده‌اند، ابر قدرت بوده‌اند، یکی از موارد منفی آنها این بوده که دیگران را تحت تسلط خود در می‌آورده‌اند و هیچ گونه رحمی به آنها نمی‌کرده‌اند وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ = و وقتی مسلط می‌شوید به کسی رحمی نمی‌کنید. (شعراء ۱۳۰) پیامبر آنها مجازات خدا را به آنها هشدار می‌داده، و آنها از جمله دانش و هنر خود را به رخ وی می‌کشیده‌اند، و همین طور به او می‌گفته‌اند از ما قوی تر چه کسی است؟

## کشتی نور ۱۱۲

چگونه برحضرت نوح سخت بود، سال‌ها به پای درختی بنشیند، سپس آن را بار آورد و در آن اثناء، تلخی زبان و تندی لحن امتش را بشنود و از سوی مردمانش، دین نجات بخشش را، توهم بپندارند وقتی چنین شد از تنوره‌ها، آب بیرون زد، فرزندش را در حال عناد دید و به جای انسان، کشتی‌اش را پر از حیوان کرد. امام چنین حالی داشت، کشتی نجاتش خالی از امت بود و از لنگرگاه حرم جدش و خدایش رها می‌شد «او گفت بنام خدا بر آن سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف آن، یاد او کنید، که

---

۱۱۲ - حدیث سفینه‌ی نوح: قال رسول الله (ص): «أنا مثل اهل بيتي كمثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق (هلاک). و من تقدمها مرق، و من لزمها لحق» پیامبر (ص) فرمود: مثل اهل بیت من همانند مثل سفینه‌ی نوح است که هر که در آن سفینه سوار شد نجات یافت و هر که از آن تخلف کرد، غرق (هلاک) شد. (تنها باید با اهل بیت باشد نه جلوتر از آنها و نه عقب‌تر از آنها، زیرا) و هر که جلو افتاد منحرف شد و هر که همراه و ملازم این سفینه بود به حق ملحق شد و به مقصود رسید.

پروردگارم آمرزنده و مهربان است» می‌بایست این کشتی تا رسیدن به ساحل احیاء، بیست و پنج منزل را طی می‌کرد. محملی که صحابه و تابعین جدش از همراهی‌اش سرزده بودند و عناد پیشه کرده و در هدایتش به شک افتاده بودند.

چگونه، کشتی حضرت نوح با فوران آب از تنوره‌ها، دره‌های بسته شد تا آب و طوفان، شهرهای کفر زده را در هم بکوبد. اینک کشتی ولایت به سمت دشت‌های بلازده به راه می‌افتد اما دره‌هایش به روی امت، همچنان باز است.

فاصله‌ای پیموده نمی‌شود، که از تنوره‌های دل‌امت، سیاهی بیرون می‌زند در جزیره‌ای که خورشید و ماه به تعظیم فرزند آدم نبی الله بر زمین می‌افتادند، به تاریکی فرو می‌رود.

در هنگامه تاریکی، امام، چون طبیعی دردمند به دنبال دل‌های ظلمت زده می‌دود، در هر منزل با مشعل حجت‌اش، امت پراکنده را به کشتی‌اش فرا می‌خواند. «طیب دوار بطبه»<sup>۱۱۳</sup>

---

۱۱۳ - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبیعی است که برای درمان بیماران سیار است. مرهم‌های شفا بخش او آماده، و ابزار داغ کردن زخم‌ها را گذاخته. برای شفای قلب‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال، آماده، و با داروی خود در پی یافتن بیماران فراموش شده و سرگردان است. «نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۱۰۸»

«چون به قیافه‌ی امام تماشا کردم و چشمم به آن حضرت افتاد، دیدم در دوران عمرم زیباتر و چشم پرکن تر از او ندیده‌ام ولی در عین حال به هیچ‌کس مانند او دلم نسوخته است و هیچ‌گاه نمی‌توانم آن منظره را فراموش کنم وقتی آن حضرت حرکت می‌کرد چند کودک نیز دور او را گرفته بودند»<sup>۱۱۴</sup>

امام، بی اعتنا به طعنه‌ها، می‌خواست در میان تاریکی، امت را از کام ابلیس بیرون بکشد و با کیمیای هدایت، زنگار گناه را از ضمیر شان بزدايد. اما آب دهان شیطان چنان برامت، شیرین بود که جام کوثر را پس زدند و امام به سمتی رفت که فتنه در آن نزدیکی‌ها می‌جوشید.

«ای پسر خُر تو در دوران عمرت گناهان زیادی را مرتکب شده و خطاهای فراوانی از تو سرزده است آیا می‌خواهی توبه کنی و از خطاها و گناه‌ها پاک گردی»<sup>۱۱۵</sup>

امام درد دین را بر دوش می‌کشید. برای علاج دردها از درمان باز نمی‌ماند. فرمان یافته بود تا می‌تواند از امت گمراه، جمعی به کشتی هدایت آورده باشد. هر چند آنان دست رد بر خیرخواهی‌اش زده

---

۱۱۴ - عبیداء... بن حر جعفی در منزل بنی مقابل از مدینه تا مکه .محمد صادق

بودند ولیکن امام به سمت نقطه‌ی تکثیر خورشید راه می‌گشود و همه لشکر شیطان را پشت سرش به دشت می‌کشاند. یزید عمه‌ی ای بیش نبود. امام می‌خواست در کربلا، شیطان را بر زمین بزند.

سینه‌ی سیاهی‌ها، با کشتی نجات ولایت شکافته می‌شد در منزلگاه‌ها، لنگر می‌انداخت و دالانی از روشنایی می‌گشود تا درمانده‌ها، دین باخته‌ها، درد دیده‌ها، از راه مانده‌های اخلاق و جوانمردی را نیز از میان امواج تاریکی نجات دهد.<sup>۱۱۶</sup>

تاریکی لحظه به لحظه، از سیاهی‌اش، پشته می‌ساخت طوری که از آن دور، حاجیان با لباس سفید احرام‌شان هم دیده نمی‌شدند!! ساحل نشینان، نه کشتی هدایت و نه آسمان پهناور خدا را، بلکه هیچ کدام راتوانستند ببینند.

کشتی، با مدار حق به راه خودش، ادامه می‌داد. نگاه نافذ سکنداران کشتی، صخره‌ها و صخره‌های یاوران شیطان و حلقه‌های فریب و تیغ‌های قساوت خورده را می‌دید اما ذوق هدایت نمی‌گذاشت، لحظه‌ای بهجت از سیمای آنان ربوده شود.

---

۱۱۶ - اشتراک ادیان در این موضوع: تا اندک زمانی دیگر، نور با شماسست. پس تا زمانی که هنوز نور را دارید، راه بروید، مبدا تاریکی شما را فرو گیرد. آن که در تاریکی راه می‌رود، نمی‌داند کجا می‌رود. تا زمانی که نور را دارید، به نور ایمان آورید تا فرزندان نور گردید. کتاب عهد جدید

«اگر خدای عزوجل، یک انسان را به وسیله تو هدایت کند  
برای تو بهتر از تمام این جهان است.»<sup>۱۱۷</sup>

امام در منزلگاه‌ها به سکوتِ دوستانِ صحابه‌ی پیامبر و هشتصد  
نفر از تابعین امت می‌اندیشید که چرا در منی و عرفات، گوش به او  
سپردند ولی دل به یزید دادند و از گواراترین زمزم هدایتش حتی  
یک جرعه هم ننوشیده و ندانستند چرا اسماعیل (ع)، چرا  
ابراهیم (ع)، چرا آدم (ع)، چرا محمد (ص) از این نقطه تا آسمان  
ارتفاع گرفتند؟

امام چه باید می‌کرد؟ فرزند نامعلومه به کوفه چنگ انداخته بود و  
او، طعنه‌ی ابن‌طلقا<sup>۱۱۸</sup> را می‌شنید و آیه‌ی «ام یحسدون الناس  
علی ما آتاهم الله من فضله»<sup>۱۱۹</sup> را می‌خواند و می‌گفت؛ آن سکوت

---

۱۱۷- علی (ع)، نهج البلاغه ص ۱۵۶

۱۱۸ - طلقا کسانی بودند که تا روزی که احتمال شکست حکومت نو پای  
پیامبر (ص) در مدینه قوت داشت از گرویدن به اسلام خودداری کرده، حتی کمر  
به نابودی اسلام بسته و به جنگ با مسلمانان می‌آمدند؛ ولی پس از تثبیت نظام  
اسلامی و رشد اقتدار حکومت پیامبر (ص)، زمانی که پیامبر (ص) برای فتح مکه  
آمده بود، از ترس جان خود به زبان اسلام آوردند. رسول خدا (ص) اسلام  
ظاهری آنها (بنی امیه) را پذیرفت و دستور آزادی آنان را صادر کرده فرمود: «لا  
تثریب علیکم الیوم... فاذهبوا فأنتم الطلقاء؛ سرزنشی بر شما نیست بروید، همگی  
تان آزاد هستید»

و این کینه، حکایت از حسد بزرگان و کیسه دوزان کینه توز امت، بر پیامبر و فرزنداناش دارد...

وقت نماز می‌شود کشتی نشینان حسینی، چنان پای در رکاب بندگی می‌فشارند، گویی پیامبر اسلام (ص) دوباره مبعوث شده، ولی دین علی (ع) به نماز قامت بسته است.

«لِسِوَا سِوَاءَ مَنْ أَهْلَ الْكُتُبِ أُمَّه قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ عِانَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ» آنها یکسان نیستند؛ از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق) قیام می‌کنند؛ و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند، در حالی که سجده می‌نمایند. « ۱۲۰

همه‌ی نشانه‌های عهد نبوت و امامت در کشتی حسینی می‌درخشند، امید قد می‌گیرد و سر به ملکوت می‌ساید، و روشنایی جمع‌شان، ملایک را به وجد می‌آورد.

اینان، همان آمران به معروف و ناهیان از منکر بودند که از قید قبیله و قوم رها شده بودند و در مقابل حق، پوزه تعصب را به خاک مالیده بودند. برای همین بود که وقتی امام‌شان خطبه‌ی جانبازی خود، سکوت درس‌سرای امت، شکسته نشد مگر با تهلیل یاوراناش که تاعرش بالا رفت.



«ما اهل بیت به رضای خدا راضی و خشنودیم، هرکس می‌خواهد در راه ما، جانبازی کند و خون خویش را در راه بقای پروردگار نثار نماید آماده حرکت با ما باشد.»<sup>۱۲۱</sup>

رسالت کشتی نجات، این سوال را در ذهن ساحل نشینان بر می‌انگیخت

که حسین را چه شده است؟ وقتی قرآن در صحن‌های حرم قرائت می‌شود، حج، همه ساله برقرار است، نمازها در مساجد برقرارند، چرا سر به تسلیم و دست به بیعت نمی‌دهد!؟

بارها از امام شنیدند که من برای اصلاح دین جدم و پدرم، شتابان می‌روم چون در خلوت و جلوت حکام، دین جد و پدرم تعطیل می‌شود. امت در مسجد و منبر، در حج و زیارت، دیگر تسبیح ذکر به دست نمی‌گیرند تا چرتکه سود و زیان خود را زمین بگذارند، حق و باطل را با مصالح خدا از هم تمیز دهند و سحرگاهان باچاشت دروغ، بهتان راسر نکشند.

امام و یارانش از خلوت‌های سهمگین و خطرهای دهشتناک پیش روی دین و آیندگان سخن می‌رانند. مثل آنانی که از بلندی یک

کوه، حمله‌ی ملخ‌ها و خوک‌ها بر مزارع را با یقین و درد دیده باشند:

آنچه به شما خبر می‌دهم از پیامبر امی صلی الله علیه و آله و سلم است نه گوینده دروغ گفت و نه شنونده نا آگاه بود. گویا می‌بینم شخص سخت گمراهی را که از شام فریاد زند و بتازد و پرچم‌های خود را در اطراف کوفه بپراکند، و چون دهان گشاید و سرکشی کند و جای پایش بر زمین محکم گردد، فتنه فرزند خویش را به دندان گیرد و آتش جنگ شعله‌ور شود. روزها با چهره عبوس و گرفته ظاهر شوند و شب و روز با رنج و اندوه بگذرند. و آنگاه که کشتزار او به بار نشست، و میوه او آب دار شد، و چون شتر مست خروشید، و چون برق درخشید، پرچم‌های سپاه فتنه از هر سو به اهتزاز در آید، و چونان شب تار و دریای متلاطم به مردم روی آورند. از آن بیشتر، چه طوفان‌های سختی که شهر کوفه را بشکافد، و چه تند بادهایی که بر آن وزیدن گیرد، و به زودی دستجات مختلف به جان یکدیگر یورش آورند، آنها که بر سر پا ایستاده‌اند درو شوند، و آنها که بر زمین افتادند لگد مال گردند. (نهج البلاغه خ ۱۰۰)

خط فاصل مدینه تا کربلا، پر بود از این فتنه ها. به سان انبوهی از ملخ‌ها که آسمان را پر کرده باشند تا نگذارند آفتاب دوباره بر زمین بتابد. خبر این آفت، سینه به سینه آمده و از زبان امام بیرون می‌تراوید و از عنادی، خبر می‌آورد که کوفه را آبستن فتنه‌هایش ساخته بود. از مصلحت‌های رندانه‌ای پرده بر می‌داشت که معصومیت‌ها را به مسلخ می‌بردند. خط امام، خط هدایتی بود که نقشه آن را از جدش گرفته بود و با برات شهادت، در آن قدم گذاشته بود. این راه خدا، بیست و پنج منزل داشت که باید امام منبر غدیر را بر زمین می‌نهاد از کشتی هدایت پایین می‌آمد و در ظلمات تاریکی، چون طیبی در پی بیمارانی می‌گشت.

« فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ پَس  
تذکر بده تو فقط تذکری. تو بر ایشان تسلط  
نداری.»<sup>۱۲۲</sup>

زیباترین نمازهایش را برای آنان که پای منبرش می‌نشستند؛ اقامه می‌کرد، از خُلق و خوی کریمانه جد و پدرش که حتی به دشمنان خودشان انصاف روا می‌داشتند باز می‌گفت.

امام در مأموریت امر به معروفش، تنها از زشتی منکر نمی‌گفت از زیبایی معروف، از اعتماد به دین جدش، خطبه‌ها می‌خواند و آفتاب را به تماشا می‌گذاشت تا دیده‌ها را به روشنایی‌ها عادت دهد.

خدای بی‌همتا و بلند مرتبه را به بهترین و نیکوترین  
 واژه‌ها و حالات، ستایش می‌کنم؛ و در خوشی‌ها و  
 آسایش‌ها و درد و رنج‌ها و سختی‌ها در برابر نعمت‌های  
 گران و بی‌کرانه‌اش او را سپاس می‌گویم. بار خدایا! تو را  
 ستایش می‌کنم که ما خاندان را با ارزانی داشتن نعمت  
 گران رسالت و نبوت، کرامت بخشیدی و گرمای داشتی و  
 قرآن را خود بر ما آموختی و ما را به مقررات و برنامه‌های  
 دین آگاهی ژرف و همه جانبه بخشیدی و بر ما گوش  
 شنوای حق، دیدگان حق‌نگر، و قلب حق‌پذیر و روشن  
 عنایت کردی و ما را از شرک‌گرایان قرار ندادی.<sup>۱۳۳</sup>

می‌دانست که درد امت، نشناختن زیبایی‌ها و نیکی‌هاست و با همین  
 غفلت، سر و دست می‌شکستند تا سر دوست را بریده باشند.  
 می‌خواست در آخرین لحظات، خنجر را از دست امتی بگیرد که  
 در غدیر، دستان نبوت و امامت را ندیدند و اخلاق کریمانه خاتم  
 انبیاء را در کوچه‌های ریا و تزویر، پول و ثروت، زن و فرزند،  
 آسایش دنیا و فراموشی آخرت، سرگردان کردند و یدالله‌ها را  
 سربریده و عنادالله‌ها را بر کرسی‌ها نشانده بودند. می‌شنید که صله

---

۱۳۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۸؛ ارشاد، ص ۲۳۱؛ ابوالفرج، ص ۷۴. ارشاد

حق را از سگّه می‌اندازند، تا در بازار و کارزار، صدای بندگان صالح خدا را نشنیده باشند.

امام غصّه جدش را قصه‌ی عبرت دشت‌ها می‌ساخت. چون جدش آمده بود تا همگان ابراهیمی شوند، همه‌ی گوش‌ها را از صدای زنگوله‌های بدعت و مصلحت، بپیراید و یاد خدا را در همه جا به صدا در آورد...

امام، امت را دوست داشت. در تاریک‌ترین دشت‌ها، پی امت رمیده می‌دوید تا بلکه زنجیر بردگی از گردن‌شان برگیرد با آب فطرت، پاک‌شان کند. بلاغت و شجاعت را در جمع‌شان بکارد. می‌دانست شیطان روی شکم‌های‌شان نشسته تا آنان را لقمه چربش کند. امت رمیده و مغموم، شیطان را نمی‌دیدند ولی با پوزه‌های زمخت‌شان، معطرترین ریحانه‌های نبوت را پرپر می‌کردند.

آنانکه تبعیت می‌کنند از رسول، نبی اُمّی که در تورات و انجیل نوشته شده یافتندش [او که] آنان را به معروف امرشان و از منکر نهی‌شان می‌نماید، طیبات را بر آنان حلال و خبیثات را بر آنان حرام، فشارها از آنان برداشته زنجیرها را از آنان می‌گشاید...» (اعراف ۱۵۷)

در منزلگاه‌ها، بیابانگردی گمنام، تنها به پای منبرش می‌نشست، معاندی<sup>۱۲۴</sup> از دست مبارکش، آب حیات می‌نوشید و آزاده دنیا و آخرت می‌شد. آن دیگری با نگاه به آیین زلال امامت، به خود می‌آمد و خود را می‌آراست تا محبوب خدایش شود.

«آری من می‌دانم بدن من بدبو است، جسمم شریف نیست و رنگم سیاه است اما اجازه فرما تا با رفتن به بهشت، بدنم خوش بو، جسمم شریف و رنگم سفید شود، به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا خونم با خون شما مخلوط شود.»<sup>۱۲۵</sup>

---

۱۲۴ - ..... شمر تیری به سوی زهیر پرتاب کرد و گفت: ساکت باش! خدا صدای تو را فرو نشاند، تو ما را به زیادی سخت آزردی. حر گفت: به خدا سوگند خود را در میان بهشت و دوزخ می‌بینم، و به خدا قسم چیزی را بر بهشت بر نمی‌گزینم اگر چه مرا پاره کرده و در آتشم بسوزانند. سپس بر اسب خود نهیب زده و به امام حسین علیه‌السلام پیوست، و به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! جان من به فدای تو باد، من کسی بودم که بر تو سخت گرفته و در این مکان فرود آوردم، و گمان نمی‌کردم که این گروه با تو چنین رفتار نمایند و سخن تو را نپذیرند، به خدا سوگند اگر می‌دانستم که این گروه با تو چنین خواهند کرد هرگز دست به چنین کاری نمی‌زدم، و من به درگاه خدای بزرگ توبه می‌کنم از آنچه که انجام داده‌ام، آیا توبه من پذیرفته می‌شود؟ کامل ابن اثیر ۶۳/۴.

۱۲۵ - گفتگوی امام با «جون» (برده سیاه) در کربلا - بحارالانوار ص ۲۴

امام برای شناساندن یاد و نام خدا، سخنانش را فرو نمی‌خورد و یقین داشت که چندی بعد، تاریکی برای تاراج روشنایی موج بر می‌دارد. امام تا می‌توانست، باز می‌گفت، نشانه‌ها را در نزد هر کسی که در جوار سیر الی‌الله‌اش قرار می‌گرفت به امانت می‌گذاشت. بمانند کسی که در انبوه تاریکی و در میان جنگلی پر خطر راه رفته باشد، نشانه‌ها را در جای‌جای منزلگاه‌ها، بکارد، بزرگفتارش را در دشت‌ها می‌افشاند، می‌دانست از پس او قیام‌کنندگان<sup>۱۲۶</sup>، پشیمان شده‌ها و مشتاقانی از سمت آینده، خواهند آمد.

امام برای شناخت **منکر**، خلوت‌هایی را می‌کاوید و رازهایی را بر ملا می‌کرد، سپس از مظلومیتی می‌گفت که همه‌ی مظلومان جهان، بدین پاکی بر زبان نیاورده‌اند.

---

۱۲۶ - شهدای فخر در نزد اهل بیت علیه‌السلام از شأن و منزلت خاصی برخوردارند. تا آنجا که «بخاری» روایتی را از امام جواد علیه‌السلام به این مضمون نقل می‌کند: لم یکن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فخر. «در پیش ما (اهل بیت) بعد از کربلا قتلگاهی گرانبارتر و دلخراش‌تر و عظیمتر از فخر، وجود ندارد.» تردیدی نسبت که گرانمایی فخر، به سبب وجود شهدای گرانمایه‌ای است که در آن آرمیده‌اند. آنان در زمان امام موسی بن جعفر علیه‌السلام خروج کردند. می‌گفتند، «ما جز علیه ستم خروج نکردیم و جز با مشورت و راهنمایی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام اقدام ننمودیم.»

«ای ابوهرم، بنی امیه با فحاشی و ناسزاگویی احترام مرا در هم شکستند. من راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفتم، ثروتم را از دستم ربودند. باز هم شکیبایی کردم. چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم و به خدا سوگند اینان مرا خواهند کشت و خداوند آنها را به ذلت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا کرده و کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که به ذلت و زبونی شان بکشد و به قتل شان برساند...»<sup>۱۲۷</sup>

چه بسیارند آنان که از آدم تا خاتم از حسین تا مهدی موعود که در دشت‌های روزگار، با چنین تهدیدها مواجه‌اند. امام سرنوشت خود را می‌خواند و می‌دانست در سرزمینی چون کربلا به دست اَمّت به شهادت می‌رسد.

اینان به خدا کافر شدند، و از ثواب الهی از دیر زمان اعراض کردند؛ علی را در گذشته کشتند، و فرزندش حسن، زاده بهترین خلق را شهید کردند؛ و این نتیجه کینه اینان بود، آنگاه گفتند: الان بر حسین به طور جمعی یورش بریم، ای وای بر گروهی که پست هستند، جمعیت

---

۱۲۷ - گفتگوی امام با ابوهرم در منزلگاه بطن العقبه ۲۵ ذی الحجه ۶۰ هجری (از مدینه تا کربلا - محمدصادق نجمی)



را گرد آورند برای اهل دو حرم؛ سپس حرکت کردند و یکدیگر را سفارش نمودند بر کشتن من برای خشنودی دو ملحد (عبیدالله و یزید)؛ از خدا بر ریختن خونم نترسیدند، به امر عبیدالله که زاده دو کافر است؛ ابن سعد با لشکرش همانند قطرات باران بر من تیر زدند؛ مرا جرم و گناهی از گذشته نبود، جز این که فخر می‌کردم به نور فرقدین (دو ستاره): علی بهترین خلق بعد از پیامبر، و پیغمبر که والدین او هر دو از قریش‌اند؛ برگزیده خدا از خلق پدرم علی است، سپس مادرم، پس من فرزند دو برگزیده هستم؛ نقره‌ای که از طلا خالص گردیده، من همان نقره هستم و فرزند دو طلا؛ چه کسی همانند جد من در دنیا دارد، یا همانند پدرم، پس من فرزند دو ماه هستم؛ مادرم فاطمه زهرا، و پدرم شکننده سپاه کفر است در بدر و حنین؛ ریسمان محکم دین علی مرتضی است، و پراکنده کننده لشکر دشمن و نمازگزار به دو قبله؛ برای او در جنگ احد واقعه‌ای است که حرارت آن فروکش کرد با گرفتن دو سپاه؛ سپس در احزاب و فتح، که در آن نابودی دو سپاه عظیم بود؛ در راه خدا چه کردند، امت زشت کردار با عترت پیامبر و علی؛ عترت نیکوکردار نبی مصطفی، و علی بزرگوار و شجاع هنگام مقابله با سپاه؛ او

خدا را در کودکی پرستید، در حالی که قریش دو بت را می‌پرستیدند؛ او بتها را رها کرد و آنها را سجده نکرد، با قریش هرگز حتی به مقدار طرفه العین.<sup>۱۲۸</sup>

بازگوهای امام، پیامی بود تا آیندگان که قباى جهاد امر به معروف و نهی از منکر بر دوش بکشند از شک شبیه به یقین، دور بمانند و بدانند در چنین میدان نبردی، صبوری و مظلومیت دوشادوش همدیگرند و در این جنگ، همیشه جبهه‌ها نابرابرند و بر زخم مظلومیت، مرهمی برتر از صبر و یقین وجود ندارد.

منزل‌ها، کوتاه شدند و یاوران حسینی، هر آنچه تعلق خاطر بود از خود دور ساختند. امام در نزدیکی های خط بهشت، بهترین‌هایش را غربال کرد، دُر دانه‌ها را برگزید. «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمًا! مِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».

خدا تو را رحمت کند ای مسلم. سپس این آیه را خواند: «بعضی از آنها به پیمان خود عمل نموده و بعضی دیگر به انتظار نشستند و تغییر و تبدیلی در پیمان شان نداده‌اند».

در آزادترین شب<sup>۱۲۹</sup> که نظیرش در هیچ، آزادشهری، به ثبت نرسیده، دستور انتخاب را صادر کرد. آنان را که در نیمه راه درمیانه

میدان، تنه‌ایش گذاشتند و رفتند، توبیخ‌شان نکرد، نفرین‌شان نگفت، خواست به جایی بروند که استغاثه‌اش به گوش‌شان نرسد.

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ و آیا خداپرستی در میان شما وجود دارد که درباره ظلمی که بر ما رفته است از خدا بترسد؟ و یا کسی هست که به فریادرسی ما به خدا دل بسته باشد؟ و یا کسی هست که در کمک کردن به ما چشم امید به اجر و ثواب الهی دوخته باشد؟<sup>۱۳۰</sup>

دوباره برخاست از آنان خواست که چنان در تاریکی غوطه بخورند و به عمقی از روزگار فرو بروند که صدای او و یارانش را نشنوند.

---

۱۲۹ - هر کس آماده است که خویش را در راه ما ببخشد، هر فردی که مشتاق لقاء حق است، با ما کوچ کند، پس آنان که هوسی دیگر دارند باید برگردند. آن که فداکار و از جان گذشته نمی‌باشد، با ما نیاید. لهوف ص ۲۶

در قصر بنی مقاتل امام از عمرو بن قیس المشرقی و پسر عمویش تقاضای یاری کرد ولی هر دو عذرخواهی کردند و امام خطاب به آنان فرمود: آزاد هستید که هر جا می‌خواهید بروید. ضحاک بن عبدالله مشرقی در روز عاشورا بر خلاف آن که شجاعانه عده‌ای از سپاهیان دشمن را کشته بود می‌خواست میدان را ترک کند، امام هم به وی اجازه داد برود و این شیوه آزادمنشانه از عظمت روحی سالار شهیدان حکایت دارد. تاریخ طبری، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۸۹، ۲۹۹۰، ۳۰۲۷، ۳۰۵۱، پاسدار اسلام-۱۳۸۷

۱۳۰ - حیاة الامام الحسین ۲۷۴/۳.

از آن پس، چون خورشید، منظومه‌ای از مؤمنین و مؤقنین را در گرداگردش گرد آورد.

شوق دیدار یارانش همه‌ی غصه‌های مدینه و مکه، نفاق و مکر حرم نشینان را از یادش برد. با اینکه تعدادشان بسیار اندک بود اما خوان نعمت شبانه امام در آن جمع، از زمین تا آسمان پهنا داشت. رنگین کمان خُلق نبی در آن ساعت ها، چشم‌ها را به ناز می‌نشانند و کشتی نجات، شده بود حجره‌ای از نور، قطعه‌ای از ملک بهشت.

«هنگامی که کار بر حسین (ع) سخت شد، کسانی که با او بودند، آن حضرت را نگریسته و دیدند که حال او بر خلاف ایشان است. زیرا آن‌ها این گونه بودند که هرچه کار سخت می‌شد رنگ‌شان دگرگون گشته و لرزه بر اندام‌شان افتاده و ترس دل‌های‌شان را گرفته بود ولی حسین (ع) و برخی از همراهان خاص آن حضرت رنگ‌های‌شان درخشیده و... دل‌های‌شان تسکین یافته بود»<sup>۱۳۱</sup>

## تکثیر خورشید

جبهه تاریکی متقبض می‌شد، یاران شیطان، چنگ‌های‌شان را بر پیکر پیروان هدایت فرو می‌بردند. گویی جدش و پدرش را هرگز نمی‌شناختند. همگی قبضه‌های بت‌های‌شان را می‌فشردند و چون شب پره‌ها، با دیدن خورشید، بی‌پناه می‌شدند.

من فرزند علی پاک از خاندان هاشم، و فخر می‌کنم و این فخر مرا کافی است؛ جدم رسول خدا بهترین کسی که روی زمین حرکت کرد، و ما مشعل‌های نورانی الهی در میان خلقیم، مادرم فاطمه از سلاله احمد است، و عمویم جعفر است که صاحب دو بال می‌باشد؛ در میان ما کتاب خدا به صدق نازل گردیده، و در ما هدایت و وحی به خوبی ذکر می‌شود؛ ما امان خدائیم برای تمام مردم، که آشکارا و پنهان آن را بیان می‌کنیم، ما صاحبان حوضیم دوستان را سیراب می‌کنیم با ظرف رسول خدا، و این قابل

انکار نیست؛ پیروان ما در میان مردم گرامی‌ترین پیروانند،  
و دشمن ما روز رستاخیز زیانکار است.

حسینیان از درون پنهان می‌گرفتند. انبساط باورشان، چنگ‌های  
تاریکی را بی‌مقدار می‌ساخت، در این جمع کوچک، هیچ بیمی راه  
نمی‌یافت، این جا بود که تردید به جان منکران اموی افتاد و ملکه  
یقین بر نشاط یاران امام، نازل شد.

خواهرم زینب، خود را برای سختی‌ها مهیا کنید و بدانید  
که خدای تعالی حافظ و حامی شماست و به زودی شما  
را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت امر شما را  
ختم به خیر خواهد نمود و دشمنان شما را به انواع گرفتار  
خواهد ساخت و در عوض رنج‌ها و سختی‌هایی که  
می‌کشید شما را از انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها برخوردار  
خواهد کرد، پس شکوه مکنید و سخنی نگوئید که از قدر  
و ارزش شما بکاهد.<sup>۱۳۲</sup>

شیپور و سوسه‌ی عیدالله در خلوت امت دمیده شد. از هر سو مردان  
خفیف، خیزران تیز کردند تا با نی خباثت، نای معصومیت را دریده  
باشند. با دهان‌های دریده، آرزوهای گندیده را نشخوار کردند، و در  
پس میدان، مُلک ری و خلعت یزید را دیدند. صد البته خدا را  
ندیدند و با چکمه‌های چرمین، زوبین‌های شامی و گرزهای رومی،

از میان جُرم‌های‌شان عبور کردند و تا لختی با گناه‌های‌شان، رسوا  
بمانند.

در آن سوی میدان، لقمه‌های حرام<sup>۱۳۳</sup> از کنار دهان‌هایی بیرون  
زد، حسد و کینه از سر روی‌شان بالا رفت و با گزگز تردیدشان،  
بی قرار شدند. وسواس‌ها، کثیرالاحتیاط‌ها، بد لقمه‌ها، شام‌زده‌ها،  
دشنام دهنده‌ها، بد رحم‌ها، همگی، عریان از پشت نفاق‌شان، بیرون  
خزیدند.

ابواسحاق سیعی گوید:

شمر همراه ما نماز می‌خواند. پس از نماز دستان خود را  
به آسمان بلند کرده می‌گفت: خدایا! تو آگاهی که من  
شریف‌هستم. مرا ببخش.

به او گفتم: چگونه خداوند تو را ببخشد در حالی که در  
قتل پسر پیامبر(ص) همراهی و معاونت کرده‌ای؟

---

۱۳۳ - (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸) وای بر شما! چه زیان می‌برید اگر سخن مرا  
بشنوید؟! من شما را به راه راست می‌خوانم، هر کس فرمان من برد بر راه  
صواب باشد، و هر که نافرمانی من کند هلاک شود، شما از همه‌ی فرامین من  
سر باز می‌زنید و سخن مرا گوش نمی‌دهید چرا که شکم‌های شما از مال حرام  
پر شده و بر دل‌های شما مهر شقاوت نهاده شده است، وای بر شما! آیا خاموش  
نمی‌شوید و گوش نمی‌دهید!؟

گفت: «وای بر تو! چه باید می کردیم؟ این ها [حکام] دستوری به ما دادند و ما با آن مخالفت نورزیدیم. اگر با آنها مخالفت می کردیم، از شتران آبکش بدتر بودیم. گفتم: این عذر زشتی است. اطاعت تنها در کارهای

معروف است. لسان المیزان: ۵۰۴/۳

این توجیه که شمر در مقام یک فرمانده مطیع خلیفه و امیر کوفه مطرح کرده است و گفته است که حکومت به او دستور داده و او بر طبق آن عمل کرده، پدیده تازه‌ای نبود. اصل یاد شده از زمان رسول الله (ص) مطرح شد زمانی که فرماندهی به شوخی، از سربازانش خواست وارد آتش شوند. وقتی این خبر به رسول الله رسید، فرمود: لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق. در اموری که معصیت خالق در آن است، اطاعت از دستور معنا و مفهومی ندارد. شمر با نادیده گرفتن این اصل، و شاید هم برای توجیه اقدام زشت خود، اطاعت از امیران و حکام را بهانه کرد و انتظار داشت خداوند او را ببخشد.



آنانی که ۵۰ سال چون گرگ‌ها، گُرک گوسفندان به تن کرده بودند آنانی<sup>۱۳۴</sup> که در پشت نیرنگ‌ها پنهان مانده بودند، کسانی که با هیچ فریضه‌ای، نفاق از چهره‌شان نمی‌افتاد.<sup>۱۳۵</sup> همانانی که حدود خدا را شکسته بودند، با اعجاز خون حسین(ع)، در تیررس خدا واقع شدند و زشتی نفاق‌شان، زمانه را شرمنده کرد.

امام، جنود شیطان را در تیررس خدا قرار می‌داد. برخی از هیبت امام دست و زبان خود می‌جویدند گویی قبل از اینکه خیزران بر ترک اسبان شان بگذارند از پیش و پس، امواج بدعت و تردید آنها را از رمق انداخته بود.

مردن به از آلوده شدن به عار و ننگ، و عار به از داخل شدن در آتش. من حسین فرزند علی هستم، سوگند یاد کردم که تسلیم نشوم، عیالات پدرم را حمایت می‌کنم، و پیرو دین نبی اکرم باشم.

---

۱۳۴ - امام علیه‌السلام فریاد برآورد و فرمود: ای شبت بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه نوشتید که میوه‌ها رسیده، و زمین‌ها سبز شده، اگر بیایی لشکری آراسته در خدمت تو خواهد بود؟! قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم چه می‌گویی!! ولی اگر به فرمان بنی عم خود تسلیم شوی جز نیکی نخواهی دید!

<sup>۱۳۵</sup> - ابن زیاد با استناد به فتوایی که از شریح قاضی گرفته بود، در مسجد کوفه خطبه خواند و مردم را به کشتن امام حسین علیه‌السلام تحریص کرد. الوقایع

وقتی دیدند در قافله‌ی حسین (ع)، جز برای نماز مهلتی<sup>۱۳۶</sup> خواسته نمی‌شود، قبل از شمشیر، شرحه‌ی روشنایی از حجت خدا بیرون می‌تراود و معبر هدایت برای مردم گشوده می‌شود. وقتی شجاعت امام را دیدند، کرامت پدرش علی را در صفین به یاد آوردند. زمانی که دیدند با زبان تشنه از لابلای شمشیرهای برهنه عبور می‌کند تا معرفتی را در ذهن مغشوش لشگر جاری کند، عطوفت و رسالت جدش در یادها زنده شد.

«ای مردم! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا من وظیفه خود را که نصیحت و موعظه شماست، انجام دهم و انگیزه سفر خود را به این منطقه توضیح دهم... ولی به هر حال امر بر شما پوشیده نماند، که یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست یار و یاور نیکان».<sup>۱۳۷</sup>

با سخنان امام معروف، حرف های منکر بزرگ، معاویه نیز به یادها آمد و معلوم شد که در جبهه منکر، شیطان پشت به پشت اشقیای ایستاده است و چنان نهیب‌شان می‌زند که گریزی از سقوط بر جهنم ندارند.

---

۱۳۶ - اشهد انک قد اتمت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت

عن المنکر(دعای وارث)

۱۳۷ - خطبه امام حسین در کربلا

یزید در سرشام بد مستی می‌کند و بازی‌اش با ابوقیس گل کرده حتی پدرش، معاویه هم را نمی‌شناسد.

«فرزندم (ای یزید) به صلاح تو نیست با حسین، بد رفتاری کنی، فرزند پیامبر است در میان مردم جایگاه خیلی مهمی دارد و شخصیت او با دیگران بسیار فرق دارد با او مقابله نکن اگر بر او پیروز شدی باز هم با او مهرمانی کن...»<sup>۱۳۸</sup>

دشت ملتهب‌تر می‌شود، تذکره لسانی امام، قبل از اینکه تیر سه شعبه بر سینه‌ی امامزاده بنشیند بهترین‌های لشگر را نقش بر زمین می‌کند.

امام در میان ترانه‌های مضحک اخطل نصرانی (شاعر ویژه معاویه) و سخنان پراعوجاج ابوهریره (محدث جعلی دوره معاویه)، صلايش را پرطنین می‌کند و با معرفی خاندان<sup>۱۳۹</sup> و با بهترین‌های

---

۱۳۸- [معاویه] نامه‌ها و ملاقاتهای امام حسین (ع)- مجلس هفتم علی نظری منفرد

۱۳۹- آیا شما نمی‌دانید که رسول خدا درباره من و برادرم فرمود: این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟! اگر کلام مرا باور نکرده و در صداقت گفتار من شک دارید، به خدا قسم از زمانی که دانستم خداوند، دروغگویی را دشمن می‌دارد، هرگز سخنی به دروغ نگفته‌ام، در میان شما هستند افرادی که به درستی و راستی مشهورند و گفتار مرا تأیید می‌کنند، از جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا برای شما آنچه را که از رسول خدا شنیده‌اند، بازگو کنند تا صدق گفتار من

خیمه‌هایش، هیبت تاریکی را به هم می‌پیچد. تا تیرها به خیمه‌ها برسند، نور خصال مردانش، دل و دیده لشگر را به هم می‌ریزد. کار به جایی می‌رسد که بارقه‌های ذکر امام، قفل زبان مردی از لشگر کوفه را می‌شکند که دشمن‌ترین دشمن اهل بیت بود، همانی که علیه حجر بن عدی شهادت دروغ را بالا کشیده بود. یار دیرین ابن زیاد بودن، افتخارش بود، در قتل هانی و مسلم تا مرفق اندیشه به باطل فرورفته بود. سخن امام، همچو آدم سنگدلی را از آسمان بر زمین می‌زند تا در حساس‌ترین لحظه‌ی عاشورا به اعتراف سخن بکند، نعره‌اش، لشگر را به بهت می‌نشانند، عبیدالله را به لرزه می‌اندازد، جبهه‌ی تاریکی می‌فهمد که نفوذ فریضه‌ی امر به معروف چه راهبردی ملکوتی دارد و امام تنها، چه سان در چشم بر هم زدنی، قلب‌ها را نشانه می‌گیرد:

وای بر شما! ای احمق‌ها! آرام باشید و مهلت دهید! آیا می‌دانید با چه کسانی جنگ می‌کنید؟ شما با سواران ناحیه کوفه و مردان اهل بصیرت و آگاهی و گروهی که از مرگ استقبال می‌کنند مبارزه می‌کنید....

آری آنان «عبدالله» و «عندالله» و هرگز وعده‌های مادی ابن زیاد و دستگاه اموی نمی‌توانست تسلیم منطق ذلت بار

برای شما ثابت گردد. آیا این گواهی‌ها و شهادت‌ها مانع از ریختن خون من

یزیدیان‌شان کند. بی‌اعتنایی به دنیا و پرهیز از شکم‌پرستی و آمال دست‌نیافتنی، آنان را در مبارزه با امیال شیطانی، آبدیده و شکست‌ناپذیر ساخته بود. آنان گویندگان اهل عمل بودند و آخرت‌گرایان و شب‌زنده‌داران حقیقی که سبقت عاشقانه‌ی آن طائران قدسی برای شهادت و دیدن وجه الله<sup>۱۴۰</sup>

در امر به معروف و نهی از منکر، مبنای درمان اندیشه و اصلاح در بینش و تغییر در منش است. آمران به معروف و ناهیان از منکر، چنان آراسته به عمل می‌شوند، آن‌گونه در یقین و کثرت اخلاق، شهره می‌شوند که منکر نیز نمی‌تواند از کنار گفتار آنان به آسانی بگذرد.

امام در کربلا، ناب‌ترین بندگان الهی را گرد آورده بود تا هر کدام که در زیر سُم‌های اسبان لشکر ابن زیاد، شکسته می‌شوند چون شهابی آتشین، سینه‌ی خرافات و منکرات را بشکافند و داغی بر جان لشکربردگان بگذارند.

در عاشورا، قابیل به تعداد گمان‌های آلوده‌اش، کمان به دست اشقیاء داده بود تا امام و یارانش را نشانه بگیرند! و از هر سو او را به

---

۱۴۰ - سخن عمرو بن حجاج زبیدی در کربلا خطاب به لشکر ابن زیاد، طبری

، تاریخ‌الرسول و الملوک، ج ۵ ص ۴۳۵

خروج از دین نهیب بزنند و با امان نامه‌های‌شان، امان امام را ببرند ولیکن، طعمه و طعنه‌ها از پس باور عاشوراییان نمی‌آید.

نفرین و خشم و لعنت خدا بر تو (شمر) و بر «امان» تو!  
دست شکسته باد ای بی آرم پست! آیا از ما می‌خواهی  
که دست از یاری شریف‌ترین مجاهد راه خدا، حسین پسر  
فاطمه برداریم و او را تنها گذاریم و طوق اطاعت و  
فرمانبرداری لعینان و فرومایگان را به گردن افکنیم؟ آیا  
برای ما (ابوالفضل العباس (ع)) امان می‌آوری در حالی که  
پسر رسول خدا را امانی نیست؟!

درزیر بارش تیر اشقیاء، فضایل امام در دست‌ها و زبان‌های مردانش  
جاری بود<sup>۱۴۱</sup>. تأمل و تفسیری بین آنها نبود. مصلحتی بین‌شان رد و

---

۱۴۱ - جرح جرداق (مسیحی): فرق علی (ع) با معاویه این است که اصحاب  
معاویه فریفته جاه و زر و زور، مقام و منصب بودند، ولی یاران امام علی (ع)  
فریفته اخلاق و فضیلت و کرامت او شدند و نمونه آن در اصحاب فرزندان‌ش  
پدیدار بود که وقتی یزید مردم را تشویق به قتل امام حسین (ع) و مامور به  
خونریزی می‌کرد، یاران یزید می‌گفتند: «کم تهب لنا؛ یعنی چقدر و چه مبلغ  
می‌دهی تا او را بکشیم» اما انصار امام حسین (ع) به او می‌گفتند: «یا حسین  
نموت معک؛ ما با تو هستیم و با تو می‌میریم.» از جمله حبیب این پیر حافظ  
قرآن به امام حسین (ع) در شب عاشورا گفت: اگر هفتاد بار کشته شویم،  
سوزانده شویم و پراکنده شویم و سپس جمع شویم و از نو زنده شویم، باز  
می‌خواهیم در رکاب تو جنگ کنیم و کشته شویم.

بدل نمی‌شد. امام از ۶۰ سال هجرت جدش تا به آن روز، خالص‌ترین یادگاران دین را گردآورده بود تا در دل تاریکی‌ها، بصیرتی برپا کند، روزنه‌ای را بگشاید و چشمه‌های آسمان را در جان زمین بجوشانند.

«آرام باشید و بردبار! ای کریم زادگان که راستی مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی‌ها و فشارها به سوی باغ‌های فراخناک و نعمت‌های جاویدان عبور دهد.»<sup>۱۴۲</sup>

عاشورا می‌رفت رخوت را از ریشه اخلاق برکند، مصلحت‌اندیشی در خطرات دین را مختومه کند. امام ثابت می‌کرد که برای تغییر باورهای خفت‌بار، وقتی زبان از اثر باز بماند، جان را باید تکثیر کرد و یادآور شد که اگر دین تعطیل شود دنیا وارونه می‌شود.

امام بیست و پنج منزل را طی کرده و رسیده بود به منزل کربلا، به روز عاشورا. به مکان و روزی که سال‌ها قبل، خبرش را شنیده بود که دین جدش را در آنجا و در وقت نیمه‌ی روز، نیمه جان رها خواهند ساخت تا در غربت، جان بدهد.

واگویه‌های امام بر این غربت، پایانی نداشت وقتی در وسط میدان می‌دید سگانی سیاه و سفید، اعضاء و جوارح دین جدش را در چنگ گرفته‌اند و پشت دین لطیف از همه‌ی امت، خالی است و صدای رنجور «چه کسی به یاری من می‌آید» از آن بر

می‌خیزد، او را بر آن می‌داشت که به یاریش بشتابد و همه  
خیمه هایش را برای دین خالی کند...

دشت به سکوت فرو می‌رفت، و امام، دین را با خطبه‌هایش بالا  
می‌برد<sup>۱۴۳</sup>. در آن چند روز، امام از نگاه‌های خیس دین‌جدش،  
چشم بر هم نگذاشت. دین، فقط حسین (ع) را صدا می‌زد،  
چشمانش تمنای دست‌های او را داشت.

عباس، به سوی آنان برو و اگر توانستی امشب را مهلت  
بگیر، تا به نماز و استغفار و مناجات با پروردگاران  
پردازیم. خدا می‌داند که من به نماز و تلاوت قرآن و  
استغفار و مناجات با خدا علاقه شدید دارم.

دین در عطش امام بود و امام عطشناک دین. دین از هجران  
پیامبرش<sup>۱۴۴</sup> از خنکای چشمه امامت می‌گفت. امام، بر درد انبیاء، بر  
زخم اولیاء، مرهم می‌ساخت که تیرها از تیرکش دشمن بیرون

---

۱۴۳ - ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی یا سیوف‌خزینی « اگر دین جدم  
محمد (ص) جز با شهادت من پایدار نمی‌ماند، ای شمشیرها مرا دریا بید.»

۱۴۴ - پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: پسر حسین در سرزمینی به خاک سپرده  
می‌شود که به آن کربلا گویند، زمین ممتازی که همواره گنبد اسلام بوده است،  
چنانکه خدا یاران مومن حضرت نوح را در همانجا از طوفان نجات داد. کامل  
الزیارات، ص، ۲۶۹، باب ۸۸ ح



جهیدند. امام، اهل خیمه‌ها را سپر کرد تا دین زخم بر ندارد. دشت پر شد از کولاک خیزران.

گله‌های شیطانی با پوزه‌های سفیانی، بر خیمه‌های آسمانی تاختند. در چشم عاشورائیان، گله‌بان‌های سی هزار دشمن، ابهتی نداشتند که دیده شوند. اهل دین، آن سان بندگی کرده بودند که حافظه‌ای از دنیا برای‌شان باقی نمانده بود تا از بردگان بولهوس ابن زیاد، ترسی به خود داده باشند. عاشورائیان جز خدا کسی را نمی‌دیدند.

خدایی را حمد می‌کنم که دنیا را آفرید و آن را خانه‌ی فنا و زوال مقرر نمود و اهل دنیا را در احوالی مختلف و گوناگون قرار داد، آن که فریب دنیا را خورد بی‌خرد است و آن که فریفته دنیا گردد نگون بخت است، مبادا دنیا شما را فریب دهد که دنیا امید هر کس را که بدان گراید، قطع کند و طمع آن کس را که بدان دل بندد به ناامیدی مبدل نماید. شما را می‌بینم برای انجام کاری در اینجا اجتماع کردید که خدا را به خشم آورده‌اید، و روی از شما بر تافته و عقابش را بر شما نازل کرده و از رحمت خود شما را دور ساخته است.<sup>۱۴۵</sup>

آرایش نظامی در جبهه‌ی امام مفهومی نداشت، هر چند ابن زیاد، برای کشتن ۷۲ تن، هفتاد بار نقشه‌ی جنگی چید و برخاست و در

این سو، امام، دین را سپرد به یارانش تا هر کدام از آنها سمتی از دین را پاسداری کنند.<sup>۱۴۶</sup> دین حنیف، سال‌ها بود که سر بر بالین پاکان نگذاشته بود، سال‌ها بود که چشمه جهادش خشکیده و از هر خفیفی، طعنه‌ای، شنیده بود. از بس در دهلیز تاریک دارالاماره‌ها، سیاست شده بود، آفتاب کربلا برایش دل انگیز و نماز عاشورایی امام، در میان نیزه و خنجر، چون عسل گوارا بود.

امام تا زوال خورشید، فرصتی نداشت، اگر در این کارزار، فریضه شریف<sup>۱۴۷</sup>، تکثیر نمی‌یافت و در جان‌های پاک کاشته نمی‌شد، تاریکی سراسر انسانیت را فرا می‌گرفت، بذر عزت و آزادگی در زمین می‌پوسید، دین برای همیشه در اسارت ارباب ریا باقی می‌ماند و تقوی و تقیه از هم تمییز داده نمی‌شدند...

آفتاب از نیمه نگذاشته بود که دوباره با تیر و ترکش، دین را نشانه گرفتند. امام سپر دین جدش شد. قیام کرد تا تیر بر ستون دین نخورد. یارانش سینه سپر کردند تا تیر بر قائم دین نخورد.

---

۱۴۶ - عمرو بن قرظله صورت و سینه‌ی خود را سپر تیرها قرار داد نگذاشت که به امام حسین علیه السلام اصابت کند جراحتهای زیادی که برداشت به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! به عهد خود وفا کردم؟!

۱۴۷ - قال الباقر(ع): ان الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فریضه عظیمه ...

آن وقت که امام افتاد، خنجر بر حنجره<sup>۱۴۸</sup> امام خزید و خون خدا جاری شد، دین جان گرفت، زهره شیطان ترکید، نعره‌ها و عربده‌هایش به هم آمیختند<sup>۱۴۹</sup>، اشقیا با شمشیرهای کج، راست‌ترین امام را دوره کردند، تا دین را از آغوش امام بیرون بکشند. غافل از اینکه در وقت اذان، دین به تعداد اهل عالم و ۷۲ تن جانباز امام تکثیر شده و در آسمان و زمین افشاند شده بود. وقتی به سر وقت امام آمدند، تند باد حسرت و پشیمانی، کورشان کرد و در پس آن حسرت نحس، زینب(س) که مادر سه شهید و خواهر ۸ برادر شهید عمه‌ی ۹ شهید و خاله‌ی ۳ شهید شده بود، جمال و کمال دین را در

---

۱۴۸ - روایت شده است که در پیراهن آن بزرگوار یکصد و چند نشانه از تیر و نیزه و شمشیر مشاهده شد، و از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که: بر بدن امام حسین علیه‌السلام جای سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر پیدا کردند. - لهوف ۵۴. انساب الاشراف، ۲۰۳/۳

۱۴۹ - امام سجاد علیه‌السلام در طول حیاتش بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام هرگاه خاطره‌های تلخ روز عاشورا را به یاد می‌آورد با اشک و اندوه فراوان می‌فرمود: به خدا سوگند هیچ گاه به عمه‌ها و خواهرانم نظر نمی‌کنم جز این که بغض گلویم را می‌گیرد و یاد می‌کنم آن لحظات را که آنها از خیمه‌ای به خیمه دیگر می‌گریختند و منادی سپاه کوفه فریاد می‌زد که: خیمه‌های این ستمگران را بسوزانید! همچنین نقل شده است که آنها سینه و کمر امام حسین علیه‌السلام را زیر لگد اسب‌ها کوبیدند. الامام الحسين و اصحابه، ۳۶۷.

آغوش خود فشرد و «ما رأیت الا جمیلا» گویان از معرکه اهریمن بیرون برد تا هیچ دستی، قادر به سیاست آن دین ناز، نباشد.

«پدرم علی (ع) از زبان رسول خدا جدم، بشارت فرمود: ابلیس در آن روز که حسین به شهادت می‌رسد از فرط خشنودی به پرواز در می‌آید و تمام پهنه‌ی زمین را می‌پیماید و به شیاطین و عفریت‌هایش می‌گوید:

ای گروه شیاطین به آن هدف که از فرزندان آدم می‌خواستیم رسیدیم، سرانجامی را که هلاکت و نابودی آنان در انتظارش بودیم فرا رسید و آتش دوزخ را برای آنان به ارث نهادیم. مگر آنان که به این گروه (حسین و یارانشان) پناه ببرند... این دشمنی با حسین و خاندانش را آن چنان ادامه دهید تا گمراهی و کفر مردم استوار گردد و هیچ کس از آنان نجات نیابد.»<sup>۱۵۰</sup>

## عبرت

بعد از عاشورا ذلت مردم مدینه و مکه که گوش از امر امام پوشانده بودند بر سر کوفیان آوار شد، زینب(س)<sup>۱۵۱</sup> با کاروان سرهای تابان، فریاد دین جدش را در جاده‌ها طنین انداز کرد. مردمانی که استغاثه

---

۱۵۱ - مردی که آن نیزه را با خود حمل می‌کرد، با صدای بلند گفت: «من صاحب بلندترین نیزه هستم و کشنده‌ی کسی که حقیقت دین را درنیافته است.» بانویی از میان اسیران بر او نهیب زد که: «وای بر تو! بگو این کسی است که جبرئیل در گهواره برای او لالایی می‌گفت و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از خدمتگزارانش بودند و صلصائیل از آزادشدگان اوست. بگو او کسی است که عرش خدا از کشته شدنش به لرزه درآمده است.» به مردم بگو: «من قاتل محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و ائمه هدی و ملائک آسمان و انبیا و اوصیا هستم!» جلو رفتم و از آن زن نامش را پرسیدم. پاسخ داد: «من زینب، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام هستم، و این اسیران دختران پیامبر و علی هستند.» قصه کربلا، ص ۴۲۳. الدمعۃ الساکبه، ج ۵، ص

امام را شنیده و پشت به امام کرده و وسوسه شیطان را پيله دل‌شان کرده بودند، ذلیلانه به پای شرورها افتادند.

«نصیحتی به تو می‌کنم تا می‌توانی خود را به جای  
دوردستی برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما  
را نبینی (تو که از نثار جان امتناع کردی) زیرا به خدا  
سوگند اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به  
یاری ما نشتابد خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد  
داد»<sup>۱۵۲</sup>

خیلی نگذشت که شروری چون حجاج بن یوسف، امارت کوفه را  
به دست گرفت و حکومتش را بی نام خدا، آغاز کرد و در طول  
۲۰ سال، صد و بیست هزار نفر را که مَهر از مَهر امامت برگرفته و

---

۱۵۲ - گفتگوی امام با عبیدالله بن حر در منزلگاه بنی مقاتل، از مدینه تا کربلا،

صادق نجمی

اشتراک با ادیان در این موضوع: خدا می‌فرماید که «من برای آنها پیامبران و  
رسولان خواهم فرستاد. اما بعضی را خواهند کشت و بعضی را آزار خواهند  
رسانید.» پس، خون همه پیامبرانی که خونشان از آغاز جهان تاکنون ریخته شده  
است، بر گردن این نسل خواهد بود. از خون هابیل تا خون زکریا که بین مذبح  
و محرابگاه کشته شد. آری، به شما می‌گویم که این نسل برای این همه حساب  
پس خواهد داد. کتاب عهد جدید

با دل بستن به بزک زنان و خرناسه‌ی فرزندان‌شان، امام و دین خدا را در دشت کربلا، تنها گذاشته بودند، سربرید.

سی هزار از زنان و مردان‌شان را در زندان‌ها، بی‌آبرو ساخت و خاکستر به کام‌شان چپانید. نمازگزارانی که با شنیدن استغاثه‌ی امام، سر از لاک خود بیرون نمی‌آوردند و بر بدعت ایادی کفر، تبسم روا می‌داشتند، در زیر طاق مسجد بصره، سر هفتاد هزار نفرشان، از تن جدا شد.

خاکستر ذلت بر سر امت امام ستیز، بارید و دعای‌شان نه در آسمان اجابتی داشت و نه در زمین یآوری.

آن زمان که روح دین، در سر نیزه‌ها روان می‌رفت اگر سری از این سرهای بریده، به بالا می‌رفت و در انسداد شاه‌رگ دین (امر به معروف و نهی از منکر) از هم سبقت نمی‌گرفتند، به دست نسلی بد رحم، گرفتار نمی‌شدند که در نزدش، بسم‌الله گفتن جرم بود و هفتاد هزار سر را بریدن، حلال.

به خدا سوگند ای گروه کفران پیشه! پس از من چندان زمانی نخواهد گذشت مگر به مقداری که سواره‌ای بر مرکبش سوار شود، که روزگار چون سنگ آسیا بر شما بگردد، و شما را در دلهره و اضطرابی عمیق فرو برد، و این عهدی است که پدرم از طرف جدم با من بسته است، پس رأی خویش و همراهان خود را بار دیگر ارزیابی کنید

تا روزگار بر شما غم و اندوه نبارد! من کار خویش را بر  
عهده‌ی خدا نهادم و می‌دانم که چیزی بر زمین نجنبند مگر  
به دست قدرت بالغه‌ی الهی.<sup>۱۵۳</sup>

اگر عالمان، بصیرت داشتند، منکر با نام دین، جبه پوش ملک اسلام  
نمی‌گشت. چنانچه امت، ندای این تذهبون امام را می شنیدند<sup>۱۵۴</sup> و  
از جوار سرهای بی گناه‌ترین بندگان خدا نمی گذشتند، حجاج بن  
یوسف‌ها بر آن مسلط نمی‌شدند.

امام آیینی پیش روی امت بود و نشان می‌داد که بی ولایت،  
نمی‌توان نقاب از مکر (امامان نار) برداشت و نقش فریب در  
تخریب دین را به اثبات رساند. ثابت می‌کرد در وقت ذبح اصول،  
جز به امر به معروف و نهی از منکر، نمی‌توان خط ناپیدای تقیه را  
از تقوی تشخیص داد.

چرا که فقیر و غنی نماز می‌خواندند، اغنیاء به حج می‌رفتند و  
منکر به فسق و فسادش دامنه می‌داد و فراموشخانه اموی همه‌ی  
امت را با عنصر هنر، به سمت قومیت و با خدعه‌ی جعل، به سوی

---

۱۵۳ - بحارالانوار ۹ / ۴۵

۱۵۴ - اشتراک با ادیان در این موضوع: « آنچه مقدس است، به سگان مدهید و  
مرواریدهای خود را پیش خوکان نیاندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگردند  
و شما را بدرند» کتاب عهد جدید



لجاجت می‌راند. دنیای شان آن قدر کوچک و شیرین و بهشت شان آن چنان، دور و تاریک بود که می‌توانستند با تقیّه‌ای آسان، از پس سخت‌ترین عذاب آخرت شان برآیند!!

شما خبیث‌ترین میوه‌اید، گلوگیر در کام باغبان خود و گوارا در کام غاصبان و راهزنان، لعنت خدا بر پیمان شکنانی که میثاق‌های محکم شده را شکستند، خدا را کفیل خود قرار داده بودید، به خدا سوگند که آن پیمان‌شکنان شما یید! ۱۵۵

نصف روز عاشورا، معلوم کرد که طمع و دل بستن به عشوه‌های دنیا، شرارت‌هایی بودند تا شریان‌های دین را ببندند، رخسار دین را از طراوت بیاندازند.

عاشورا، معبری بود، تا امت را از نیلِ طمع و حسد، عبور دهد و تردیدهای فرعون‌ی را واژگون سازد اولیاء الله را برگوساله‌های سامری مسلط کند انسان را از تنگنای طمع، رها و بلای تساهل را از اصول اسلام دور نماید:

خدایا تو می‌دانی که قیام ما له‌له زدن برای سلطنت، تنافس در قدرت و گدایی دنیا و شهرت نیست، بلکه تنها برای برپا کردن نشانه‌های دین تو قیام کردیم. این علامت‌های

راهنمایی و نشانه‌های راه را انداخته‌اند و من  
می‌خواهم دوباره این نشان‌ها را برپا کنم.  
قیام برای این است که مردم گیج و گمراه شده‌اند و باید  
آگاه شوند و باید خون‌مان را به صورت این خواب زده‌ها  
پاشیم تا بیدار شوند.<sup>۱۵۶</sup>

انشالله به امید بیداری

شب عاشورای محرم ۱۴۳۴ ه. ق.

آذرماه سال ۱۳۹۱ ه. ش.

---

۱۵۶. فرانسیس فوکایاما نئومحافظه کار، پژوهشگر و تاریخ نگار ژاپنی الاصل و  
تبعه‌ی آمریکا، در کنفرانسی که در اورشلیم برگزار شد به ترسیم اندیشه سیاسی  
شیعه پرداخت. او در این کنفرانس که بازشناسی هویت شیعه نام داشت  
می‌گوید: بال سبز همان مهدویت و عدالت خواهی است ... بال سرخ شیعه،  
شهادت طلبی است که ریشه در کربلا دارد و شیعه را فنا ناپذیر کرده است شیعه  
با این دو بال افق پروازش خیلی بالاست و تیرهای زهراگین سیاسی، اقتصادی،  
اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و ... به آن نمی‌رسد. آن نقطه که خیلی اهمیت دارد  
بعد سوم شیعه است: این پرنده زرهی بنام ولایت پذیری بر تن دارد که آنها را  
شکست ناپذیر نموده است. شیعه با شهادت دو چندان می‌شود. شیعه عنصری  
است که هر چه او را از بین ببرند بیشتر می‌شود. [ جهاد، شهادت و انتظار در  
سه نگاه. (فوکو، فوکویاما، شریعتی) جواد حق گو- مرکز اسناد انقلاب اسلامی.]

## ضمیمه ۱

خطبه امام حسین (ع) (خطبه منی) در سال آخر زندگی  
 معاویه، یک سال قبل از واقعه کربلا در جمع علماء و  
 بزرگان مدینه

هان ای مردم! عبرت بگیرید و پند بیاموزید از آنچه خدا اولیاء خود  
 را با مذمت و سرزنش علماء «یهود» پند داده است. آنجا که  
 می‌فرماید: «چرا خداشناسان و احبار آنها را از ناسزا گفتن و حرام  
 خوردنشان منع نمی‌کنند» (مائده ۶۳) باز می‌فرماید: «آنان که به  
 کفر گرائیدند از اولاد اسرائیل لعنت شده‌اند و چه بد بود اعمالی که  
 انجام می‌دادند.» و چرا این چنین خدا آنان را سرزنش می‌کند؟ برای  
 این که آنان ستمگران را می‌دیدند که چگونه ستم روا  
 می‌دارند و فساد برمی‌انگیزند، ولی آنان را از این اعمال نهی  
 نمی‌کردند تا توسط ستمگران، به نوائی برسند و از گزند آنان در  
 امان باشند؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: «از مردم نهراسید و فقط  
 از من بیمناک باشید» (مائده ۴۴) باز هم می‌فرماید: «مردان و زنان  
 مومن، دوستداران یکدیگرند. به معروف امر می‌کنند و از منکر باز  
 می‌دارند.» (توبه ۷۱) خداوند در این آیه، امر به معروف و نهی از

منکر را اولین فریضه قرار داد؛ زیرا اگر به انجام این فریضه اقدام گردد، تمام فرائض، چه آسان و چه دشوار، عملی می‌شود.

علاوه بر این امر به معروف و نهی از منکر دعوت کردن به اسلام است؛ همگام با طرد ستمگری‌ها و مخالفت با ستمگران، و دعوت کردن به تقسیم بیت‌المال و غنائم و گرفتن مالیات‌ها از عوامل آن و پرداختن آن به موارد حقیقی‌شان است. شما ای بزرگان که در علم و دانش پرآوازه‌اید! و در خیر و نیکی زبانزد دیگران! و در نصیحت و پند دادن شهره‌ی این و آنید!؛ بخاطر خدا، دردل مردم عظمت و شکوه دارید. افراد قوی و نیرومند شما را به حساب می‌آورند؛ و ضعیف و ناتوانان، شما را گرامی و محترم می‌شمارند، کسان خود را بر شما ایثار می‌کنند که هیچ برتری بر آنها ندارند؛ وقتی خواسته‌هایشان برآورده نمی‌شود از شما شفاعت می‌جویند و شما باشکوه پادشاهان و عظمت بزرگان در میان آنان راه می‌روید.

آیا این همه برای این نیست که مردم امیدوارند که شما به احیاء حقوق خداوند قیام کنید؛ لیکن شما در بیشترین موارد، از اداء حق الهی کوتاهی کردید و حقوق ائمه را سبک شمردید، حق ضعیفان را پایمال نمودید. شما آنچه حق خود تصور می‌کردید، به ناروا گرفتید ولی در راه خدا نه مالی بخشش کردید، نه جانتان را به مخاطره انداختید و نه از اقوام و خویشان‌تان برای رضای خدا بریدید.

وہ چه پروئی با این اعمال زشت، بهشت خدا و همجواری پیامبران او را آرزو دارید؛ و می‌خواهید از عذاب الهی در امان باشید. ای کسانی‌که چنین آرزو از خدا دارید؛ می‌ترسم بر شما عذابی از عذاب‌های خدا نازل گردد. زیرا شما در پرتو عنایت خدا، به مقامی رسیدید که بر دیگران برتری پیدا کردید. چه بسیارند کسانی‌که مورد احترام مردم نیستند ولی شما به خاطر خدا، در میان بندگانش احترام دارید. شما می‌بینید پیمان‌های الهی در هم شکسته می‌شود، ولی هیچ دم نمی‌زنید؛ و به هراس نمی‌افتید. برای در هم شکستن بعضی از پیمان‌های پدران‌تان ناله سر می‌دهید لیکن شکستن تعهدات و پیمان‌های رسول خدا را نادیده می‌گیرید. کورها، لال‌ها و فلج‌ها در شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند و شما نه رحمی بر آنان می‌کنید و نه عملی را که در خور شأن خودتان باشد، در مورد آنان انجام می‌دهید؛ و یا قصد انجام آن را دارید. فقط با چاپلوسی و تملق، پیش ستمگران، رفاه و آسایش خویش را می‌جوئید.

خدا دستور فرموده است از این اعمال پلید جلوگیری شود؛ ولی شما از آن غافلید، و شما مصیبت بارترین مردم هستید. زیرا از مسئولیت عالمانه و آگاهانه خود دست کشیدید. زمام امور واجراء احکام باید به دست علماء الهی باشد که در رعایت حلال و حرام خدا امین هستند ولی این مقام و منزلت از شما سلب شده است؛ چرا که از محور حق پراکنده شدید؛ و با وجود دلائل روشن، در

سنت پیامبر اختلاف کردید. اگر با رنج‌ها و آزارها، شکیبائی داشتید و سختی‌های راه خدا را تحمل می‌کردید، اجرا امور دین خدا به دست شما می‌افتاد؛ لیکن شما ستمگران را در مقام و منزلت خود، جایگزین ساختید و امور دین خدا را بدست آنان سپردید؛ و آنان به اشتباه عمل می‌کنند و در شهوات خود گام بر می‌دارند. می‌دانید چرا ستمگران بر امور مسلط شدند؟ چون شما از مرگ فرار کردید، عاشقانه به زندگی گذرا دل نهادید. (در پی این وابستگی) شما ضعیفان و بی‌نویان را، بدست ستمگران سپردید تا برخی را، برده و مقهور خود ساختند و برخی را برای لقمه نانی، بیچاره و ناتوان کردند.

ستمگران، در ملک خدا، طبق میل و خواسته خود گام بر می‌دارند؛ و با تمایلات خود، راه پستی و مذمت را هموارتر می‌سازند. از اشرار و دون‌فطرتان پیروی می‌کنند و جسورانه در مقابل خدای متعال می‌ایستند. در هر شهری بر فراز منبر گوینده‌ای دارند که فریاد می‌زند و با صدای بلند سخن می‌گوید. زمین در تسلط کامل آنان است و دستشان از هر جهت باز و گشوده. مردم بردگان آنانند بدان گونه که هر دستی بر سر آنان کوبیده شود، قادر به دفاع نیستند. گروهی از این جباران کینه توز، سخت بر بی‌نویان چیره گشته‌اند و گروهی فرمانروایانی هستند که نه خدا را می‌شناسند و نه به روز معاد عقیده دارند. عجبا!!

و چرا تعجب نکنم؟! که زمین را، مردی حیله گر و مکار و فردی تیره روز تصرف کرده و بار مسئولیت مؤمنین را کسی بدوش کشیده که هرگز به آنان رحم نمی‌کند. خدا در این نزاعی که بین ما و او در گرفته، بهترین حاکم است و در نبرد ما با او قضاوت خواهد کرد. خداوندا تو خود می‌دانی عملکرد ما، نه برای آن است که به ریاست و سلطنت دست یابیم و یا از روی دشمنی و کینه توزی، سخن بگوئیم؛ لیکن پیکار ما برای این است که پرچم آیین ترا برافزشته گردانیم و بلاد بندگان ترا، آباد سازیم و به ستمدیدگان از بندگان تو، امنیت بخشیم؛ و احکام و سنن و فرایض ترا (درجامعه) پیاده کنیم. و شما اگر ما را یاری و پشتیبانی نکنید، ستمگران بر شما چیره می‌شوند و در خاموش کردن نور پیامبران می‌کوشند ولی بدانید خداوند ما را کفایت خواهد کرد و اتکای ما بر اوست و در مسیر او گام برخواهیم داشت؛ و به سوی او باز خواهیم گشت<sup>۱۵۷</sup>.





## ضمیمه ۲

### ویژگی های امام معروف در خطبه حضرت سجاد (ع)

#### شام- خطاب به یزید بن معاویه

ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیر المؤمنین علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسین علیه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد .

(با این معرفی کوتاه) هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم. ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد.

من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند. من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می‌رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد.

من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده‌ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم.

من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او، و

بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود. و جوانمرد، سخاوتمند، نیکوچهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیبیا، دائما روزه‌دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود.

او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده‌ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه‌ها در جنگ به هم در می‌آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می‌ساخت.

او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری است، که در همه این صحنه‌ها حضور داشت. او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر، و پدر دو فرزند: حسن و حسین. آری او، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدم علی بن ابی طالب است.<sup>۱۵۸</sup>



### ضمیمه ۳

#### عاقبت منکر در خطبه حضرت زینب(س)

#### شام - خطاب به یزید بن معاویه

ای یزید! به خدا سوگند با این جنایت‌هایی که انجام دادی نشکافتی مگر پوست بدن خود را و پاره پاره نکردی مگر گوشت خود را و بزودی به نزد رسول خدا در آیی در حالی که بار سنگین ریختن خون او و هتک حرمت خاندان او و پاره‌های تن او را بگردن داری! در آن روزی که خداوند پیغمبر و فرزندان و خاندانش را کنار یکدیگر جمع کند و پراکندگی‌شان را بر طرف سازد و داد آنها را از دشمنان‌شان باز ستاند.

«گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند که آنها مرده‌اند بلکه آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند!» و همین بس است که حاکم و قاضی خدا و دادخواه محمد(صلی الله علیه و آله) است و جبرئیل پشتیبان است. این را هم بدان آن کسانی که کار را برای تو فراهم ساخته و تو را بر گردن مسلمانان سوار کردند به کیفر خود خواهند رسید و بدانند که ستمگران را بد کیفری در پیش است و خواهند فهمید کدامیک از شما بدبخت‌تر و سپاه کدامیک ضعیف‌تر است.

و اگر مصیبت های روزگار کار مرا به اینجا کشانیده که ناچار شدم تو را طرف سخن قرار داده و با چون تویی گفتگو کنم با این حال ارزشی برای تو قائل نیستم و قدر و مقام تو را بسیار پست می دانم. اما چه کنم که با این حال، چشم‌ها گریان و سینه‌ها در فراق عزیزان سوزان است و بی تابی ما بدان خاطر است نه آنکه از تو ترسی در دل داشته باشیم!

آه! این ماجرا چقدر شگفت انگیز است که حزب خدا به دست حزب شیطان و آزادشدگان کشته می شوند و دست‌های شما به خون ما آغشته شود و گوشت‌های ما از دهن‌های شما بریزد و آن بدن‌های پاک را گرگان بیابان پاره پاره کنند و کفتارها در خاک بغلطانند. و اگر تو کشتن و اسارت ما را امروز برای خود غنیمتی می دانی به همین زودی باید غرامت سنگین این کار را پردازی، آن هنگامی که چیزی جز همان چه به دست خود فرستاده‌ای نیابی و پروردگار سبحان به بندگان ستم نمی کند! شکوهی ما تنها به خدای تعالی است و بر او اعتماد داریم.

ای یزید! اکنون هر نقشه و توطئه‌ای داری در باره‌ی ما انجام ده و از هر کوششی در این باره فروگذار مکن. اما به خدا سوگند هر چه کنی نمی توانی نام و نشان ما را محو کنی و سروش ما را بمیرانی و به حد ما نتوانی رسید و ننگ این اعمال ننگین و ستم‌ها را نتوانی شست و بدان که رای و تدبیرت سست و روزگارت اندک و

انگشت شمار و جمعیت رو به پراکندگی است در آنروز که منادی  
خدا فریاد زند: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** (همانا لعنت خدا بر  
ستمکاران) و با این همه من خدای را ستایش می‌کنم که آغاز  
زندگی ما را به سعادت و آمرزش مقرر فرموده و پایان آن را  
شهادت و رحمت قرار داد و از خدای تعالی می‌خواهیم که پاداش  
نیک خود را بر شهیدان ما کامل گرداند که براستی او بهترین دوست  
می‌باشد و او ما را کافی است و بهترین مدافع و وکیل است.<sup>۱۵۹</sup>





## ضمیمه ۴

فریضه خطیر و الهی «امر به معروف و نهی از منکر» بر خلاف تصور عامه مردم، یک وظیفه فرعی معمولی نیست، بلکه دامنه گسترده آن شامل همه امور بینشی و گرایشی و کوششی می شود و معروف و منکر در عقیده و افکار و اخلاق و اعمال، در رابطه با فرد و جامعه مطرح است.

زمینه سازی برای بحث‌های بعدی ایجاب می کند که در اینجا به ابعاد دامنه آن توجه کنیم و بدانیم که معروف و منکر با مراتب و مراحل آن به همه امور انسانی مربوط بوده و در فکر و خیال و نیت و صفات و اعمال و رفتار، خوب و بد تصور می شود از قبیل: افکار خوب و افکار بد، نیت‌های خوب و نیت‌های بد، عقاید خوب و عقاید بد، صفات خوب و صفات بد، اخلاق خوب و اخلاق بد، کسب‌های خوب و کسب‌های بد، مصارف خوب و مصارف بد، سیاست‌های خوب و سیاست‌های بد، مبارزه‌های خوب و مبارزه‌های بد.

پس چقدر دقیق و عمیق است سخن مولا علی (ع) که فرمود: و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله، عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفنه فی بحر لجی.

همه کارهای خوب و حتی ، جهاد فی سبیل الله ، در کنار امر به معروف و نهی از منکر ، مانند آب دهان در هنگام فوت کردن در مقابل دریاست.

و حضرت ابو جعفر امام باقر (ع) فرمود:

فريضة عظيمه بها تقام الفرائض

امر به معروف و نهی از منکر، فريضة و واجب بزرگی است که بواسطه آن همه واجبات برپا می شود.

و بر اساس گستردگی دامنه این فريضة است که در منابع فقهی، روایات بسیاری، موارد و مصداق های معروف و منکر را بیان می کند و در کتاب و سائل الشيعه ۲۸۵ حدیث در این موضوع آورده است.

### زاممدار معروف و همگامی با او

در بینش و گرایش بسوی معروف ها و منکرها و موضع گیری در جهت آنها، این مطلب نقش تعیین کننده دارد که بدانید و به دیگران هم بفهمانیم که معروف و منکر باهم تضاد دارند و در دو جهت مخالف هم قرار دارند.

در طرف معروف ها زمامدار خداست و همه معروف ها منسوب به آن ذات اقدس و جمال مطلق است.

در طرف منکر سردمدار ابلیس و جنود اوست و همه منکرات و زشتی ها به او باز می گردد.

و لذا معارف اسلامی گویاست که امر به معروف و نهی از منکر دو خلق الهی و دو خوی بندگان خالص اوست.

با انجام امر به معروف و نهی از منکر، صفات الهی زنده می‌شود و روش خدایی یاری می‌شود، و با ترک آن، راه و روش شیطان زنده می‌شود.

قرآن می‌فرماید:

... و البته خدا یاری می‌کند کسانی را که او را یاری می‌کنند زیرا خداوند قدرتمندی است که مغلوب نمی‌شود. یاری کنندگان خدا همان‌هایی هستند که وقتی به آنها در زمین تمکن و قدرت دادیم، نماز را بر پای می‌دارند و زکوه را اداء می‌کنند و امر به معروف می‌نمایند و از زشتی‌ها و منکرات نهی می‌کنند...

و در همین راستا امام صادق (ع) می‌فرماید:

براستی که امر به معروف و نهی از منکر دو خلق از اخلاق الهی است پس هر کس این دو را یاری کند، خدا او را یاری می‌کند، و هر کس این دو را خوار کند، خدا خوارش می‌کند.

### خیرخواهان بشریت و برخورد با ناهنجاری‌ها

یکی از ویژگی‌های انسان‌های شرافتمند و بزرگمنش خیر خواهی برای دیگران است، که در اسلام فوق العاده مورد توجه قرار گرفته و درباره آن سفارش نموده‌اند.

اسلام دین خیرگرایی و خیر خواهی است. چرا که اسلام به خدا گرایی و همگونی با خدا دعوت می‌کند و حقیقت عبادت و اطاعت که مهمترین هدف انبیا بوده، همین است.

خدا خیر مطلق است و برای همه بندگان نیز خیر می‌خواهد و بخاطر خیر خواهی، همه پیام‌آوران را برای راهنمایی انسان‌ها مبعوث فرموده است.

تمام انبیاء در مقابل مستکبران و ستمگران خیرخواهان بشر می‌باشند. به تعبیر قرآن برای نصیحت و خیرخواهی مأمور شده‌اند.

و قال یاقوم لقد ابغتکم رساله ربی و نصحت لکم

و گفت: ای گروه، به حقیقت که پیام پروردگارم را بشما ابلاغ نمودم و برایتان خیرخواهی کردم.

انبیاء پیروان خود را به خیرخواهی برای دیگران امر نمودند. و اسلام نیز به پیروان خود فرمان می‌دهد که برای همه مردم خیر خواه باشید: و قولوا للناس حسنا، برای همه مردم نیکو بگوئید و نیک بخواهید.

در معارف متعالی اسلام خیرخواهی برای مؤمنین واجب و ترک آن حرام مسلم است و احادیث بسیاری این دروس را به ما می‌آموزد:  
امام صادق (ع) فرمود:

علیکم بالنصح لله فی خلقه فلن تلقاء بعمل افضل منه  
بر شماست که برای خدا در میان خلق خدا خیرخواهی کنید، هرگز  
با عملی بهتر از آن خدا را ملاقات نمی‌کنی.  
رسول گرامی اسلام (ص) فرمود:

الدین نصیحه، قیل: لمن یا رسول الله؟ قال لله ولرسوله ولأئمة الدین  
ولجماعه المسلمین

کل دین خیرخواهی است، گفته شد: برای چه کسی ای رسول  
خدا؟ فرمود: برای خدا و رسول او و امامان دین و جامعه مسلمین.

و در حرمت ترک خیرخواهی، رسول اکرم (ص) فرمود:  
من سعی فی حاجه لایخیه فم ینصحه فقد خان الله و رسوله  
کسی که در رابطه با کار برادری تلاش کند و خیرخواهی نکند، به  
حقیقت به خدا و رسول او خیانت کرده است.

پس بدیهی است که مسلمانان بر اساس اعتقاد به اسلام، خیر خواه  
همه انسان‌ها هستند و به لحاظ همین روحیه خیرخواهی است که  
نسبت به سرنوشت جامعه و نیک و بد وضع آنان بی تفاوت  
نسیستند.

اگر بینی که نابینا به چاه است / اگر خاموش بنشیننی گناه است

مسلمان نمی‌تواند آرام بگیرد، در حالیکه ببیند همکیشان او، برادران، و خواهران او، دارند به چاه نکبت و زشتی‌ها و پستی‌ها سقوط می‌کنند.

اما بر خلاف این روحیه، مستکبران و ستمگران و انسان‌هایی بی‌تفاوت، هیچ باکی ندارند که سایر هموعان آنان در بدترین منجلا‌ب‌های اخلاقی سقوط کنند، اصلاً برای دیگران رنج نمی‌برند و لذا نشاید که نام آدمی بر آنان نهادن. و به قول سعدی شیرازی:

توکز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نامت نهند آدمی

آری باید بدانیم و به دیگران هم بفهمانیم که، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، از روحیه خیر خواهی نشأت می‌گیرد و مسلمانان به داشتن چنین روحیه بشر دوستانه می‌بالند و فخر می‌کنند. نه آنکه ادای این وظیفه دخالت بی‌مورد در کار دیگران باشد، همچنانکه شما نسبت به کسی که دوستش دارید و علاقمند هستید و نسبت به او احساس مسئولیت می‌نمایید، تذکر می‌دهید و راهنمایی می‌کنید، و نسبت به آنکه دوست ندارید بی‌تفاوتید.

اسلام بی‌تفاوتی نسبت به هیچ‌کس را روا نمی‌دارد، بخصوص نسبت به مسلمانان، پیامبر اسلام (ص) مکرر می‌فرمود:

هر کس صبح بر خیزد و به مسلمانان اهمیت ندهد مسلمان نیست.

### اخلاص و دلسوزی :

آمران به معروف و ناهیان از منکر، درمانگرایی دلسوز هستند که می‌خواهند دردهای روحی و روانی افراد جامعه خود را درمان کنند و عهده‌داران این وظیفه مقدس هیچگونه انگیزه و چشم‌داشتی از این خیر خواهی ندارند، جز جلب رضای خدای متعال و ادای وظیفه بندگی، و هر کس این روحیه و شایستگی را در خود ایجاد نکند در واقع لایق این منصب و مأموریت که ادامه راه انبیاء است نخواهد بود.

معارف بلند اسلامی به ما می‌آموزد که یکی از شرایط عهده‌داری این وظیفه آن است که مجریان با رفق و مدارا عمل کنند و بروز روحیه مدارا و خیرخواهی زمینه پذیرش بهتر آنرا فراهم می‌کند. امام صادق (ع) می‌فرماید : کسی امر به معرف و نهی از منکر می‌کند که خود به گفته‌اش عمل کند و در امر و نهی عدالت بورزد و رفق و مدارا را به کار گیرد.

### احیاء فضائل و توسعه فرهنگ

عظمت و سربلندی و سرافرازی یک ملت و جامعه و یا حقارت و سرافکنندگی آن بستگی دارد به اعمالی که انجام می‌دهند، بزرگی و عظمت به گفتار نیست بلکه کردار و رفتار است که عظمت می‌آفریند. کردار و رفتار است که موجبات شکست و سقوط یک ملت را فراهم می‌آورد و تاریخ بشر مملو از این نمونه‌هاست.

بزرگی سراسر به گفتار نیست / دو صد گفته چون نیم کردار نیست  
 ام‌ها و ملت‌هایی که خواهان عظمت و سربلندی هستند، باید  
 عوامل عظمت‌ها را بیابند و در جامعه خود ایجاد کنند.

### جامعه پایدار و واژگون

در تعبیرات عمیق و دقیق اسلام در رابطه با جوامع، دو گونه جامعه  
 تبیین شده است: جامعه پایدار و جامعه واژگون.

پر واضح است که جامعه‌ای پایدار و پابرجا می‌ماند که ارزش‌های  
 بشری در آن جامعه زنده نگه داشته شود و ضد ارزش‌ها نابود گردد.  
 و در صورتی که به عکس شود، ضد ارزش‌ها مطرح گردد و  
 ارزش‌ها نابود شود، آن جامعه نابود و ساقط می‌گردد.

عامل مهم که می‌تواند ضامن حفظ ارزش‌ها و زدودن ضد ارزش‌ها  
 باشد، انجام امر به معروف و نهی از منکر است. همه باید برای حفظ  
 ارزش‌ها تلاش کنند تا جامعه پایدار و سرافراز بماند و به شکل ملتی  
 الگو و نمونه درآید.

قرآن می‌فرماید: شما بهترین امتی هستید که به نفع جامعه بشری  
 تحقق و تشکل یافته‌اید، درحالی که امر به معروف و نهی از منکر  
 نمایید و به خدا ایمان داشته باشید.

رسول گرامی اسلام (ص) در یکی از سخنان حکیمانه خود برای  
 انحطاط جامعه سه مرحله ذکر می‌کند: مرحله اول آن است که در  
 جامعه امر به معروف و نهی از منکر انجام نگیرد.



مرحله دوم و بدتر از اول آنست که مردم در جهت مطرح کردن ضد ارزش‌ها قرار گرفته، امر به منکر کنند و نهی از معروف نمایند. مرحله سوم و بدتر از دوم که نتیجه آن مرحله است آنست که افراد در اثر کجروی و عدم برخورد آگاهان آنچنان دچار انحطاط گردند که ارزش‌ها را ضد ارزش و ضد ارزش‌ها (منکرات) را ارزش بدانند و چنین طرز تفکر و دیدگاه و بینشی داشته باشند.

### حیات و مرگ جامعه

احیاء ارزش‌ها (معروفها) نه تنها عامل پایداری جامعه است، بلکه با دید عمیق‌تر، حیات و مرگ جامعه نیز با زنده داشتن ارزش‌ها و نفی آنها ارتباط دارند. زیرا بدیهی است که در جامعه‌ای که ارزش‌های انسانی مطرح نباشد، آن جامعه انسانی نیست بلکه تجمعی از حیوانات بشمار می‌روند. یعنی با حذف ارزش‌ها انسانیت یک جامعه می‌ریزد و نابود می‌شود.

پس وقتی صورت، صورت انسان و باطن، باطن حیوان است و راه هدایت را نمی‌شناسد که تبعیت کند، و مسیر گمراهی را نمی‌شناسد که باز ایستد، این مرده زندگان است.

و از این مهم‌تر، تعلیمات الهی و معارف آسمانی اسلام گویای آنست که: نیکوکاری‌ها بر عمرها می‌افزاید و تبه‌کاری‌ها، جوامع افراد را به کام مرگ فرو می‌برد.

قرآن سرگذشت جوامع متعددی را یادآوری می کند که در اثر گناه به هلاکت رسیده اند:

الف : چنانکه بت پرستان قوم نوح ، با طوفان و فراگیری آب غرق شدند.

ب : و قوم عاد با ادامه بت پرستی و دنیا گرایی و اسراف و عدم پذیرش دعوت پیامبر خدا (حضرت هود (ع)) با عذاب خشک سالی و قحطی و باد کشنده و ویرانگر نابود شدند.

پ: و قوم ثمود به سبب اسراف و افساد کشتن شتر حضرت صالح پیامبر (ع) با صاعقه آسمانی کشته شدند.

ت : و قوم حضرت لوط (ع) در اثر گناه همجنس بازی با زلزله زیر و رو شدند.

ث: و فرعون و یاران او به گناه استکبار و سرکشی و مخالفت با موسای کلیم (ع) در رود نیل غرق شدند.

و قرآن در بیان علت همه این نابودی ها می فرماید :

پس هلاک کردیم آنان را به گناهشان و بعد از آنها گروه دیگری را ایجاد نمودیم. همانطور که خوی آل فرعون و گروههای قبل از آنان بوده، آیات پروردگارشان را تکذیب کردند، بی آنان که به گناهشان هلاک کردیم و آل فرعون را غرق کردیم و همه آنان ستمکار بودند.

امام صادق (ع) فرمود:

انجام معروفها انسان را از مرگهای بد ننگه می دارد.

و نیز فرمود: زندگی مردم در سایه نیکوکاری، بیش از زندگی با عمر است، و مرگ مردم به واسطه گناه، بیش از مرگ مردم به واسطه اجل طبیعی است.

و رهنمودهای بسیاری به این مضمون در اختیار ما نهاده‌اند.

### پاسداری از ارزشها

یکی از مشخصه‌های بارز و یک ویژگی مهم انسان، فرق گذاری میان خوب و بد و زیبا و زشت و روا و ناروا است، که از روح جمال‌گرایی و کمال‌گرایی و جمال‌خواهی و خیرخواهی نشأت می‌گیرد.

اگر در جامعه بشری این روحیه بمیرد، دیگر خوب و بد یکسان ارزیابی شده و از این جهت تفاوتی با دیگر حیوانات نخواهد داشت. وای بر جامعه‌ای که این خصیصه را از دست بدهد که دیگر زمینه رواج همه فساد و رذائل در آن آماده شده است و بر آن جامعه باید خون گریست.

برای آنکه جامعه به چنین روسیاهی مبتلا نشود، و به راه‌های شیطانی و انحراف نیفتد، و قیامت قبیح از بین نرود، همه انسان‌ها باید احساس مسئولیت کنند و به معروف‌ها دعوت کنند و از زشتیها ممانعت ورزند، قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

در این خطاب عمومی، همه اهل ایمان راموظف می کند که نگذارید از کامها و نقشه‌های شیاطین تبعیت شود، نباید این تبعیت انجام گیرد، زیرا شیطان امر به فحشاء و منکر می کند، تبعیت بعضی با عمل و بعضی با گفتار و بعضی با سکوت است.

### سزاوار لعنت

در صورتی که انسانها کوتاهی کنند و ارزشهای انسانی را پاس ندارند خود با دست خود موقعیت خویش را به مرتبه حیوانات تنزل داده‌اند و سزاوار نفرین و لعنت هستند که به سرمایه‌ها و نعمت‌های خدادادی کفر ورزیده و از انحراف و کجروی‌ها تبعیت کرده‌اند.

«یا اهل کتاب بگو، به ناحق در امر دین غلو و گزاف کاری نکنید و تبعیت نکنید از هوی و هوس آنان که از پیش گمراه شدند و بسیاری از مردم را نیز گمراه ساختند و از راه راست منحرف گشتند، لعن شدند آن دسته از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم، زیرا از حد خود تجاوز می کردند و عصیان و سرکشی نمودند و هیچ‌گاه از منکراتی که بجا آوردند (در جامعه انجام می گرفت) نهی نمی کردند و مردم را باز نمی داشتند و چقدر زشت بود آنچه انجام می دادند.»

آری وقتی ملتی در رابطه با رواج خوبی و بدی‌ها در جامعه خود بی تفاوت شدند و برایشان حاکم حق و باطل یکسان باشد به

تدریج نیکوکاران خسته می‌شوند و به خاطر عدم هماهنگی با آلودگی‌ها و انحراف‌ها کنار زده می‌شوند و نابکاران مسلط می‌گردند. آنگاه از هیچ انسان شایسته‌ای سخنی نمی‌پذیرند و چه نکبت و بلایی از این بدتر که بر مردم فرو آید؟

امام سجاد (ع) در تفسیر گناهان می‌فرماید: یکی از گناهی که بلا نازل می‌کند، ضایع نمودن امر به معروف و نهی از منکر است. امام رضا فرمود:

اتامرون بالمعروف ولتنهن عن المنکر اولیستعملن علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یتجاب لهم.

حتما و البته باید امر به معروف و خوبی‌ها و نهی از منکر نمائید والا بدهای شما بر شما مسلط شده، پس هرچه خوبان شما بخواهند و دعا کنند، دیگر پذیرفته نمی‌شود.

آری همان طور که گفتیم دعوت به خوبی‌ها بازداشتن از بدی‌ها از روحیه خداگرایی بر می‌خیزد و خدانشناسان چنین روحیه‌ای ندارند و لذا اگر مسلمین این روحیه را ترک کنند از خدا فاصله گرفته‌اند و وابستگی خود را با خدا در گرایش و روش قطع کرده‌اند. پیامبر اسلام (ص) فرمود:

اذا امتی تواکلت الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فلیاذنوا بوقاع من الله.

وقتی که امت من امر به معروف ونهی ازمنکر را هرکدام به دیگری محول کند، باید دور شدن خود از خدا را اعلام کنند.

## منابع

احمد بن اسحاق یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹

امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، ج ۱۰

پاسدار اسلام، دی ۱۳۸۷ - شماره ۳۲۵

جعفر بن محمد ابن قولویه، *کامل الزیارات*، ترجمه جواد قیومی اصفهانی، فقاقت، ۱۳۸۳

جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر موضوعی (قرآن در قرآن)*، ج ۱، نشر اسراء

حسن حرانی، ابو محمد، *تحف العقول*، دفتر انتشارات جامعه مدرسین قم

حسین، طه، *علی و فرزندانش*، ترجمه محمد علی شیرازی، تهران، گنجینه، ۱۳۵۴

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، *امام شناسی*

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، *لمعات الحسین*

خوارزمی، محمد بن احمد، *مقتل الحسین للخوارزمی* جلد ۱، انوار الهدی، ۱۳۸۸

دشتی، محمد، *فرهنگ سخنان امام حسین (ع)*

دشتی، محمد، *نهج البلاغه*

سید ابن طاووس، *لهوف*، ترجمه علیرضا رجایی

شیخ حر عاملی، *وسایل الشیعه*، جلد ۶

شیخ حر عاملی، *وسایل الشیعه*، جلد ۱۱

شیخ صدوق، *موسوعه کلمات الامام حسین (ع)*

طباطبایی، سید محمد حسین، *تفسیر المیزان*

طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، ترجمه جعفر سبحانی تبریزی، ابراهیم بهادری، محمد هادی، اسوه ۱۳۸۳

طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* ج ۲، ناصر خسرو، ۱۳۸۴

عارف عبدالغنی، *تاریخ امراء المدینة المنورة*، دمشق، دارالکتان، ۱۹۹۶

عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، دارالحدیث، ۱۳۸۹  
علی بن محمد ابن اثیر، *تاریخ کامل* ج ۴، ترجمه سید محمد حسین روحانی، اساطیر، ۱۳۸۵

قرشی، باقر شریف، *حیة الامام الحسین* جلد ۳، قلم مکنون، ۱۳۸۵

قمی، عباس، *نفس المهموم*، ترجمه محمد باقر کمره ای، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹

کوک، مایکل، *امریه معروف ونهی از منکر در اندیشه اسلامی*، ترجمه احمد نمایی. آستان قدس رضوی. ۱۳۸۵

لوط بن یحیی ابو مخنف، *مقتل الحسین* (نخستین مقتل مکتوب امام حسین- (ع))، ترجمه حجت الله

مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد ۳۸

مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد ۴۴

مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد ۴۵

مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد ۴۶

مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد ۵۱

مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد ۵۲

مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد ۷۰



مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، جلد ۷۸

محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* جلد ۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر،  
۱۳۹۰

محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* جلد ۷، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر،  
۱۳۹۰

محمد بن علی ابن بابویه، *معانی الاخبار*، ترجمه علی اکبر غفاری، جامعه  
مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۹

محمد بن محمد مفید، *الارشاد*، مجبین، ۱۳۸۴

مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب* جلد ۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی  
و فرهنگی، ۱۳۸۸

مصباح، محمد تقی، *آذر خشی دیگر از آسمان کربلا*

مطهری، مرتضی، *حق و باطل*، صدرا، ۱۳۶۶. حماسه حسینی ج ۱

مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*

نجمی، محمد صادق، *سخنان حسین بن علی (علیه السلام) از مدینه تا کربلا*،  
قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲

نظری منفرد، علی، *نامه ها و ملاقاتهای امام حسین (ع)*

منابع اینترنتی:

[www.ahmadmotaleby.mihanblog.com](http://www.ahmadmotaleby.mihanblog.com)

[www.alaam.tahoor.com](http://www.alaam.tahoor.com)

[www.al-shia.org](http://www.al-shia.org)

[www.andisheqom.com](http://www.andisheqom.com)

[www.asr-entezar.ir](http://www.asr-entezar.ir)

[www.aviny.com](http://www.aviny.com)

[www.emam۱۲.com](http://www.emam۱۲.com)

[www.hamaseh.net](http://www.hamaseh.net)

[www.hhnews.ir](http://www.hhnews.ir)

[www.ketaab.iec-md.org](http://www.ketaab.iec-md.org)

[www.kh-setadehya.ir](http://www.kh-setadehya.ir)

[www.maarefislam.com](http://www.maarefislam.com)

[www.masir-sabz.ir](http://www.masir-sabz.ir)

[www.pajoohe.com](http://www.pajoohe.com)

[www.payambar-rasul.pib.ir](http://www.payambar-rasul.pib.ir)

[www.porsojoo.info](http://www.porsojoo.info)

[www.shirazi](http://www.shirazi)